

بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

مطالعات تاریخ فرهنگی

فصلنامه‌ی علمی - پژوهشی انجمن ایرانی تاریخ
سال هجدهم، شماره شصت و هشتم، تابستان ۱۴۰۵ - شاپا: ۹۹۴۵-۲۰۰۸ - شاپا الکترونیک: ۲۷۸۳-۲۱۲۰

به استناد نامه شماره ۱۷۹۸۶۲ مورخ ۹۰/۰۹/۱۲ کمیسیون نشریات علمی کشور، این فصلنامه درجه علمی - پژوهشی دارد.

شناسنامه

صاحب امتیاز: انجمن ایرانی تاریخ
مدیر مسئول: علیرضا ملایی توانی
سر دبیر: عباس قدیمی قیداری
مدیر داخلی: اعظم ریاحی
ویراستار: فاطمه نجفی
مترجم چکیده‌ها: سجاد سپهری نیا
نویسه گردان: زینب میرزایی
کارشناس اجرایی: فاطمه نجفی
صفحه‌آرا: مرتضی انصاف‌مثنی
چاپ: انجمن ایرانی تاریخ
قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان
تارنما: www.chistorys.ir
رایانامه: chistorys.ir@gmail.com

هیئت تحریریه:

دکتر علیرضا ملایی توانی، استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر عباس قدیمی قیداری، استاد دانشگاه تبریز
دکتر عباس احمدوند، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی
دکتر نزهت احمدی، دانشیار دانشگاه اصفهان
دکتر عباس برومند اعلم، دانشیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر غلامعلی پاشازاده، دانشیار دانشگاه تبریز
دکتر نصراله پورمحمدی املشی، استاد دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین
دکتر شهرام جلیلیان، استاد دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر حسن حضرتی، دانشیار دانشگاه تهران
دکتر هوشنگ خسرویگی، استاد دانشگاه پیام نور
دکتر احمدرضا خضری، استاد دانشگاه تهران
دکتر محسن رحمتی، استاد دانشگاه خرم‌آباد
دکتر سهیلا شهشهانی، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی
دکتر مقصودعلی صادقی، دانشیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر جمشید نوروزی، دانشیار دانشگاه الزهراء(س)
دکتر جواد هروی، دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات
دکتر علی محمد ولوی، استاد دانشگاه الزهراء(س)
دکتر شهرام یوسفی‌فر، استاد دانشگاه تهران
دکتر نور تکان، استاد دانشگاه کجالی ازبکستان
دکتر علی زهیر هاشم، استاد دانشگاه کوفه
دکتر نگار حبیبی، استاد دانشگاه ژنو سوئیس

نشانی: تهران، بزرگراه حقانی، ابتدای شهید حصار، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، طبقه ۴، اتاق ۱۰ - تماس: ۰۹۲۱۶۹۰۴۳۱۸

این نشریه در فهرست نشریات پایگاه استنادی علوم جهان اسلام ISC به آدرس www.isc.gov.ir
و پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی SID به آدرس www.sid.ir نمایه شده است.



داوران شماره شصت و هشتم فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی

- دکتر ابوالقاسم دادور، استاد گروه پژوهش هنر، دانشگاه الزهرا
- دکتر اسماعیل سنگاری، دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان
- دکتر اسماعیل شمس، استادیار گروه تاریخ دانشگاه علامه طباطبائی
- دکتر جمشید روستا، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه باهنر کرمان
- دکتر رضا شجری، استادیار گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه مازندران
- دکتر زهیر صیامیان گرجی، دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی
- دکتر سیدحسن شجاعی دیوکلانی، دانشیار گروه تاریخ دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه مازندران
- دکتر شیوا مسعودی، استادیار دانشکده هنرهای نمایشی و موسیقی، دانشگاه تهران
- دکتر علیرضا سلیمانزاده، استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان
- دکتر علیرضا سمیعی اصفهانی، دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان
- دکتر علیرضا ملایی توانی، استاد پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- دکتر کوروش فتحی، استادیار تاریخ گروه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی، دانشگاه فرهنگیان
- دکتر محمد غفوری، استادیار گروه علوم تاریخی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه
- دکتر محمدجواد عبدالهی، استادیار و عضو هیئت علمی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران
- دکتر مریم شریف نسب، دانشیار، گروه پژوهشی پژوهش‌های ادبی نظری، راهبردی و کاربردی، پژوهشکده زبان و ادبیات، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- دکتر مهدی موسوی نیا، استادیار گروه باستان شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه نیشابور

راهنمای ارسال مقاله برای فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی

فرهیخته گرامی، پیش از اقدام به ارسال مقاله به این سامانه، مطالعه دقیق ضوابط و مقررات فصلنامه الزامی است.

به استحضار می‌رساند روند ارزیابی اولیه مقالات ۲ ماه و در صورت ارسال برای ارزیابی سوم و دریافت نتیجه نهایی مقاله ۶ ماه است.

لطفاً در هنگام درج مشخصات خود و همکاران نویسنده مقاله تمام اطلاعات شامل دانشگاه محل تحصیل دانشجو، دانش‌آموختگی یا دانشجو بودن نویسنده، مرتبه علمی اساتید و دانشگاه محل کار ایشان را در صفحه مقاله خود درج نمایید.

جهت ارسال مقاله برای فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات تاریخ فرهنگی و شروع روند ارزیابی مقاله، توجه به موارد زیر ضروری است:

۱. تکمیل فرم تعهدنامه و فرم تعارض منافع و امضای آن توسط همه نگارندگان. این فرم نیز هنگام بارگزاری فایل مقاله در بخش "فایل پیش نیاز ارسال مقاله" در سامانه می‌بایست بارگزاری شود.

۲. پرداخت هزینه داوری مقاله پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه و تعیین داور: هزینه ارزیابی اولیه به مبلغ ۲ میلیون و پانصد هزار ریال (معادل ۲۵۰ هزار تومان) و در صورت تأیید نهایی مقاله، مبلغ ۱۰ میلیون ریال (معادل ۱ میلیون تومان) هزینه چاپ در یکی از شماره‌های فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی واریز شود.

درخواست پرداخت صورت حساب هزینه ارزیابی مقالات، پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه به نویسندگان ارسال می‌شود. پرداخت صورتحساب‌ها از طریق کارت‌های شتاب در سامانه امکان‌پذیر می‌باشد و یا مبلغ را به حساب بانک تجارت انجمن ایرانی تاریخ به شماره ۰۲۸۵۴۰۹۰۱۲ واریز و تصویر فیش واریزی را در سامانه بارگزاری نمایید.

۳. رعایت منشور اخلاقی فصلنامه به شرح زیر ضروری است:

مقررات و ضوابط پذیرش مقاله در فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی

استادان، پژوهشگران و دانشجویانی که مقالات آنها با قلمرو موضوعی فصلنامه همسو و هماهنگ است می‌توانند مقاله خود را در سامانه بارگذاری کنند. مقاله در صورتی در هیئت تحریریه مطرح خواهد شد و در فرآیند داوری قرار خواهد گرفت که نویسنده (نویسندگان) به ضوابط مشروح زیر دقیقاً عمل کنند:

۱. فصلنامه «مطالعات تاریخ فرهنگی»، فصلنامه‌ای میان رشته‌ای است که می‌تواند از رشته‌های مختلف علمی به‌ویژه علوم انسانی، هنر، باستان‌شناسی و... مقاله دریافت کند؛ اما از آنجا که رویکرد آن، تاریخ فرهنگی است مقالات باید با رعایت این رویکرد تنظیم شده باشند.
۲. هریک از عناصر و شاخصه‌های دخیل در تعریف مطالعات فرهنگی (عقیده، آداب، رسوم، سازمان‌ها و تشکیلات فرهنگی، تغییرات و تحولات فرهنگی، زبان ادبیات و...) اگر در بستری تاریخی مورد توجه قرار گیرد، در هیئت تحریریه مجله قابل بررسی خواهد بود.
۳. مقالات مسئله‌محوری که ضوابط تنظیم مقاله با رویکرد پژوهشی را رعایت کرده باشند در اولویت هستند.
۴. ترجمه، نقد کتاب و مقالاتی که فاقد نوآوری محتوایی باشند (حتی اگر در شکل و تدوین نوآورانه باشند) در این مجله از اولویت برخوردار نیستند.
۵. اگر در مقاله‌ای میزان اخذ و اقتباس در حدی باشد که شبهه انتحال را ایجاد کند، مطابق منشور اخلاقی مجله با نویسنده (نویسندگان) برخورد خواهد شد.
- ۵-۱: در صورت اثبات انتحالی بودن مقاله، نویسنده مسئول باید کلیه هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم مرتبط با مقاله را به‌طور کامل پرداخت کند. در عین حال سردبیر می‌تواند مراتب را جهت درج در پرونده آموزشی و پژوهشی نویسندگان به مراجع مسئول و به‌ویژه مرکز آموزشی ذیربط اطلاع داده، پیگیری‌های قانونی لازم را انجام دهد.
- ۵-۲: اگر اقتباس یا انتحال انجام شده موجب تضییع حقوق معنوی افراد باشد، مجله می‌تواند موضوع را در مراجع حقوقی پیگیری کند.
- ۵-۳: موضوع انتحال صرف‌نظر از وضعیت مقاله در مراحل بررسی، قابلیت پیگیری دارد. بر این اساس، حتی اگر پس از چاپ مقاله‌ای این امر به اثبات برسد؛ فصلنامه، حق هرگونه برخورد قانونی با افراد متخلف را دارد.
۶. مقالات مستخرج از پایان‌نامه یا رساله فقط با نام دو نفر (استاد راهنما و دانشجو) پذیرفته می‌شود.
- ۶-۱: در صورتی که استاد راهنما و دانشجو اصرار بر افزودن نام مشاور داشته باشند یا ضوابط دانشگاه چنین امری را اقتضاء کند استاد راهنما طی نامه‌ای میزان مشارکت و تأثیرگذاری مشاور (مشاورین) را به هیئت تحریریه گزارش خواهد کرد. در هر حال، مرجع تصمیم‌گیری هیئت تحریریه است.

۷. همه نویسندگان باید برگه صحت اصالت مقاله را تأیید و امضا کنند. هیچ یک از افرادی که نامشان به عنوان نویسنده در مقاله ذکر شده است نمی‌توانند از پذیرش مسئولیت‌هایی که به موجب قوانین متوجه‌شان می‌شود شانه خالی کنند.

۷-۱: کارشناس مجله موظف است قبل از پذیرش قطعی مقاله و طرح آن در هیئت تحریریه تعهدنامه لازم را از نویسندگان اخذ کند.

۸. حجم مقالات ارسالی با احتساب بخش منابع و مآخذ، نباید از هفت هزار واژه بیشتر باشد. اگر نویسنده به هر دلیل بر افزایش حجم اصرار ورزد، باید مطابق تعرفه تعیین شده توسط هیئت تحریریه به ازای هر واژه اضافی مبلغی را به حساب مجله واریز کند.

۹. شیوه استناد در این فصلنامه درون متنی است. نویسنده یا نویسندگان باید ضوابط مشخص شده در فصلنامه را مطابق دستورالعمل ارائه شده رعایت کنند.

۹-۱: ضوابط تفصیلی مرتبط با «نظام استناد» در متن مقاله و فهرست منابع به پیوست در همین صفحه ارائه می‌شود.

۱۰. هیئت تحریریه در پذیرش و رد مقالات آزاد بوده و اختیار کامل دارد.

شیوه ارجاع‌دهی درون‌متنی

موارد زیر برای ارجاع به کتاب، مقاله نشریه‌ی علمی، مدخل دایره‌المعارف، روزنامه، تصویر، نقشه، جدول، نمودار، سایت و مصاحبه رعایت می‌شود.

۱. شیوه ارجاع به کتاب، مقاله‌ی نشریه‌ی علمی، مدخل دایره‌المعارف و روزنامه یکسان است.

۲. مشخصات اثر، باید مطابق استانداردهای شیوه استناد درون متنی، داخل پرانتز ارائه شود. این مشخصات باید به نحوی تنظیم شود که به سهولت مخاطب را به اثر مورد نظر هدایت کند. در صورت ارائه اطلاعات نسبت به اثر قبل از پرانتز، نویسنده مجاز است محتوای استناد داخل پرانتز را کوتاه کند.

۲-۱: اگر نام منبع و نام نویسنده در متن درج نشده باشد: نام منبع، نام خانوادگی نویسنده یا نویسندگان و سال اثر و شماره صفحه در پرانتز قرار می‌گیرد.

مثال: (تاریخ در ترازو، زرین‌کوب، ۱۳۷۰ ش: ۳۲۱).

۲-۲: اگر نام منبع و نویسنده در متن درج شده باشد سال انتشار اثر در پرانتز قرار می‌گیرد.

مثال: درخصوص سفرنامه‌ها تعدادی کتاب منتشر شده است که بیشتر آنها به معرفی خلاصه‌ای از

این آثار پرداخته‌اند یا گونه‌ای فهرست‌نگاری توصیفی به‌شمار می‌روند. از جمله‌ی این آثار عبارت‌اند از: سفر اروپاییان به ایران اثر ژان شیبانی (۱۳۵۳).

۳-۲: اگر نویسنده اثر یا تاریخ‌نگارش مشخص نباشد به ترتیب از واژه‌های «بی‌نام»، «بی‌تا» استفاده می‌شود.

۴-۲: درج شماره صفحه: از راست به چپ و از کوچک به بزرگ. صورت می‌گیرد:
مثال: (دهنوی، ۱۳۴۶ ش: ۲۹۵-۲۹۸)

۳. اگر در متن به نقل‌قولی مستقیم اشاره می‌شود؛ متن کامل عبارت مورد ارجاع در گیومه قرار می‌گیرد.

مثال: «افسانه در زبان رایج مردم معمولاً قصه‌ی سنتی است که دارای پایگاه تاریخی و نیمه‌تاریخی است» (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۷ ش: ۳۵).

۴. اگر ارجاع به چند اثر از یک نویسنده است؛ ارجاع‌ها باید بر اساس ترتیب تاریخی درج شود.
مثال: ویدن‌گرن (۱۹۵۹، ۱۹۶۱، ۱۹۶۷، ۱۹۷۰، ۱۹۸۳) بیش از سه دهه به بررسی ابعاد فرهنگی تاریخ ایران در دوره‌ی ساسانی پرداخت.

۵. در ارجاع به چند اثر از یک نویسنده که در یک‌سال منتشر شده‌اند؛ پس از درج تاریخ انتشار هر اثر، برای منبع فارسی و عربی از حروف ابجد و برای منبع لاتین از a, b, c استفاده می‌شود.
مثال: پژوهش‌های شهبازی درباره‌ی تاریخ‌نگاری ایرانیان در دوره‌ی ساسانی (a ۱۹۹۰) جنبه‌های مختلفی از تاریخ‌نگاری ایرانی را در بر دارند.

۶. اگر تعداد مؤلفان دو نفر است باید به ترتیب مذکور در شناسنامه نام آنها ذکر شود.
مثال: ازدست‌دادن اسکندریه شکست تلخی برای بیزانس محسوب می‌شد (وینتر و دیگناس، ۱۹۷۸ م: ۱۰۰).

۱-۶: اگر تعداد مؤلفان اثر مورد استناد بیش از سه نفر باشد کافی است مطابق مشخصات مندرج در شناسنامه اثر نام اولین مؤلف ذکر شده و پس از آن از ترکیب «و دیگران» استفاده شود.
مثال: تعیین دقیق زمان حکمرانی والیان به علت اختلاف اطلاعات در منابع تاریخی و سکه‌ها به‌سہولت امکان‌پذیر نیست (قلی‌زاده و دیگران، ۱۳۹۶ ش: ۸۱).

۷. درج منبع برای ارجاع به تصاویر، اشکال، نقشه‌ها، جدول‌ها و نمودارها ضروری است.

مثال: (تُنگ دسته‌دار سده‌های ۸-۷ میلادی، گیرشمن، (۱۳۹۰ ش)، ۲۳۸، شماره‌ی ۲۹۱ الف).

۸. استفاده از علائم باید منطبق بر دستورالعمل‌های استاندارد و اصول ویرایش مجله باشد.

۹. تعداد واژگان مقاله با احتساب فهرست منابع، نباید از ۷۰۰۰ کلمه بیشتر باشد.

شیوه‌ی تنظیم فهرست منابع و مآخذ

۱. در تنظیم فهرست منابع و مآخذ به مشخصات کامل اثر- نام خانوادگی، نام، تاریخ انتشار، نام اثر، نام مترجم یا مصحح احتمالی، محل نشر و نام انتشارات اشاره می‌شود.
۱-۱: اگر نویسنده اثر، تاریخ نگارش یا محل انتشار مشخص نباشد به ترتیب از واژه‌های «بی‌نام»، «بی‌تا» و «بی‌جا» استفاده می‌شود.
مثال: اشپولر، ب. (۱۳۶۹ش). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه‌ی جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱-۲: ذکر صفحات کتاب ضرورتی ندارد.
۲. در مقالات آنلاین ذکر نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (سال نشر)، «عنوان مقاله»، عنوان سایت، آدرس سایت و تاریخ دسترسی ضروری است.
مثال: فکوهی، ناصر، (۱۳۹۹ش)، «همگرایی تاریخی با میراث بزرگ فرهنگی اندیشه اجتماعی»، انسان‌شناسی و فرهنگ، قابل دسترسی در:
<https://anthropologyandculture.com/%d9%87%d9%85%da%af%d8%b1%d8%a7%d9%8a%d9%8a-%d8%aa%d8%a7%d8%b1%d9%8a%d8%ae%d9%8a-%d8%a8%d8%a7-%d9%85%d9%8a%d8%b1%d8%a7%d8%ab-%d8%a8%d8%b2%d8%b1%da%af-%d9%81%d8%b1%d9%87%d9%86%da%af%d9%8a-%d8%a7%d9%86>
(Downloaded: 8 September 2020).
۳. در ذکر مدخل‌های دایره‌المعارف اشاره به نام خانوادگی و نام نویسنده، تاریخ نشر، عنوان مدخل و نام دائرةالمعارف ضروری است.
مثال: بهرامی، عسکر، (۱۳۸۱ش)، «بختیاری»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
۴. در خصوص کتاب‌های الکترونیکی (E-Books) ذکر نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، (سال)، عنوان کتاب به ایتالیکی، محل نشر، ناشر، لینک دانلود و تاریخ دسترسی ضروری است.
Robinson, C. F. (2004). Empire and Elites after the Muslim Conquest: The Transformation of Northern Mesopotamia. Cambridge: Cambridge University Press.
Available at:
https://books.google.ae/books?id=iY1SHyDWUtQC&printsec=frontcover&source=gbs_ge_summary_r&cad=0#v=onepage&q&f=false (Downloaded: 17 June, 2015)
۵. در بخش مصاحبه‌ها ذکر نام مصاحبه‌شونده، (سال مصاحبه)، عنوان مصاحبه (ایتالیکی)، نام مصاحبه‌کننده، روز و ماه مصاحبه ضروری است.
مثال: بویری، فلک‌ناز، (۱۳۹۸ش)، افسانه‌های بختیاری، مصاحبه از شمس‌الدین رضوی، ۸ مهر.

فهرست

رویکرد و روش علیرضا شاپور شهبازی در تاریخ‌نگاری ساسانی

ویدا موفقی، روزه زرین‌کوب / ۱

نقش زنان گیلان در تئاتر عصر رضاشاه: با تکیه بر زندگی فاطمه نشوری

کتابیون نیک بخش، ربابه معتقدی، سینا فروزش / ۲۹

نقش گردیزی در احیا و بازایی مؤلفه‌های هویت ایرانی و همسان‌سازی آن با هویت اسلامی در زین‌الخبار

دوستعلی سنچولی / ۶۳

تحول بازنمایی تاریخ در تصویر؛ مطالعه‌ای نظام‌مند بر محتوای دیداری کتاب‌های درسی تاریخ ایران در

دوره قاجار و پهلوی (۱۳۱۵ ق-۱۳۲۰ ش)

امیر کریمی / ۹۳

زوال تاریخ‌شناسی به‌مثابه رشته دانشگاهی

حسن حضرتی / ۱۳۵

تحلیل بازنمایی رفتارهای ایرانیان در متون خلیفات‌نویسی: مطالعه کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی

حمداله اکوانی، احسان خان‌محمدی، جاسب نیکفر / ۱۵۹

The Approach and Method of Alireza Shapour Shahbazi in Sasanian Historiography¹

Vida Movaffaghi², Roozbeh Zarrinkoob³

Abstract

Historiographical research reveals historians' scholarly influence by examining their academic traits, methodologies, and interpretative frameworks. A historian's personal background, social context, and lived experiences are essential for understanding the presuppositions shaping their writing. This paper is an attempt to identify and examine Alireza Shapour Shahbazi's approach to historiography by reviewing his perspectives in Sasanian studies and his broader articles, followed by a critical evaluation of his methodology. The study offers a practical example of assessing an Iranian historian who adheres to scientific criteria while tracing the historical and cultural continuities of his chosen period. Aimed at examining Shahbazi's Sasanian historiography through his scholarly output, this study tries to find what approaches and methods he used to analyze Sasanian events and subjects. A review of various historiographical schools and Shahbazi's works shows that he framed his event analysis and research responses within a

1. This article is obtained from the student's Master's thesis entitled "*Alireza Shapour Shahbazi's Historiography*" at the University of Tehran.

2. Ph.D. in Ancient Iranian History, University of Tehran, Tehran, Iran.(Corresponding Author). vida.movaffaghi@gmail.com

3. Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. zarrinkoobr@ut.ac.ir

Received: April 27, 2026 - Accepted: July 20, 2026



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

robust context of subject description, sources, and data. He also employed a comparative method to examine historical processes. His work consistently balances empirical description with analytical rigor, making his historiography a valuable case for understanding modern Iranian historical scholarship. This assessment highlights how Shahbazi integrated traditional source criticism with contemporary methodological awareness, ultimately contributing to a deeper comprehension of Sasanian history within its broader cultural and temporal framework.

Keywords: Alireza Shapour Shahbazi; historiography; Sasanian history; historical methodology.

رویکرد و روش علیرضا شاپور شهبازی در تاریخ‌نگاری ساسانی^۱

ویدا موفقی^۲، روزبه زرین‌کوب^۳

چکیده

پژوهش‌های تاریخ‌نگاری با شناساندن ویژگی‌های علمی مورخان، روش‌ها و رویکردهای آن‌ها در مطالعات تاریخی، میزان اثرگذاری آن‌ها را در حوزه فعالیتشان نشان می‌دهند. پیداست که شناخت فردی، اجتماعی و تجربه زیسته مورخ برای شناخت پیش‌فرض‌ها و رویکردهای او در تاریخ‌نگاری لازم است؛ این مقاله برای شناسایی تاریخ‌نگاری علیرضا شاپور شهبازی، نخست به سراغ دیدگاه‌های او در نوشته‌های ساسانی و سایر مقالات عمومی‌تر رفته و سپس به روش‌شناسی و ارزیابی رویکردهای وی می‌پردازد. ضرورت این پژوهش ارائه نمونه‌ای عملی از ارزیابی تاریخ‌نگاران ایرانی است که ضمن رعایت معیارهای علمی و روشی، پیگیر تداوم تاریخی و فرهنگی دوره مورد مطالعه خود هستند. این پژوهش به هدف بررسی تاریخ‌نگاری ساسانی شهبازی ضمن مطالعه کارنامه عملی و دیدگاه‌های وی، به این پرسش که علیرضا شاپور شهبازی برای بررسی و تحلیل رویدادها و موضوعات تاریخ ساسانی از چه رویکردها و روش‌هایی استفاده کرده، پاسخ می‌دهد. بررسی

۱. این مقاله مستخرج از پایان‌نامه کارشناسی ارشد ویدا موفقی با عنوان «تاریخ‌نگاری علیرضا شاپور شهبازی» در دانشگاه تهران است.

۲. دکترای تاریخ ایران باستان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول). vida.movaffaghi@gmail.com

۳. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. zarrinkoobr@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۰۷ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۴/۲۹



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

مکاتب مختلف و ارزیابی آثار شهبازی نشان می‌دهد که او تحلیل رویدادها و پاسخ‌گویی به پرسش پژوهش را در بستری از توصیف موضوع، منابع و داده‌ها انجام می‌داد؛ او همچنین از روش تطبیقی برای بررسی فرایندها استفاده می‌کرد.

واژه‌های کلیدی: علیرضا شاپور شهبازی، تاریخ‌نگاری، تاریخ ساسانی، روش‌شناسی تاریخی.

۱. مقدمه

تاریخ‌نگاری ایران که در دوره‌های مختلف گذشته هرگز از جبر حکومت‌ها و ملاحظات سیاسی در امان نبوده، مانند تاریخ پرفراز و نشیب آن تحولات بسیاری را طی کرده است. از زمان بنای دارالفنون (۱۲۶۸ ق / ۱۸۵۱ م) و همگانی‌شدن آموزش درس تاریخ، تاریخ‌نگاری در کنار گسترش مطالعات تاریخی چهره نوینی به‌خود گرفت (زرین‌کوب، ۱۴۰۳: ۱۱). تاریخ‌نگاری که در دو حوزه، مورخ یا نوشته‌های دوره‌ای تاریخی انجام می‌شود (Elton, 2003: 324)، یک فراگفتمان^۱ یا «روایتِ روایت‌ها» است که مسئله آن مورخ و نوشته‌های تاریخی هستند (Popkin, 2016: 5). این فعالیت یا به روایت‌های تاریخی گذشته در برابر گذشته پرداخته یا درمعنای فرانظری آن به چگونگی ارائه روایت‌ها مربوط می‌شود. در حالت دوم، روش‌های تاریخی مورخ و روش‌شناسی زیربنایی پژوهش‌های تاریخی بررسی می‌شود (Klaes, 2003: 492). امروزه تاریخ‌نگاری و روند تحولات آن، شناخت انتظارات و انتخاب‌های مورخ در ساحت موضوع، رهیافت و رویکرد از اصلی‌ترین موضوعاتی است که مورخان را در حوزه روش و نگرش به‌خود مشغول ساخته است (ملاتی‌توانی، ۱۳۹۷: ۲۷). باتوجه به فاصله زمانی پژوهشگر و خواننده تاریخ نسبت به منابع تاریخی، پژوهش تاریخی متأثر از زمان رویداد و زمانه مورخ است (زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۱۲۵ و ۲۰۸؛ Lorenz, 2009: 500). مورخ که خود محصول تاریخ است، خالی از پیشینه اجتماعی و تاریخی نیست (کار، ۱۳۸۶: ۷۰)؛ او پیش از نگارش تاریخ، پیش‌فرض‌ها، ارزش‌ها، دوری‌ها و نظریه‌هایی دارد که با ملاحظات سیاسی، اخلاقی، مذهبی، ملی و فرهنگی جامعه درآمیخته

1. Metadiscourse

و تفکر تاریخی او را می‌سازد؛ بنابراین، در کنار تاریخ‌پژوهی برای فهم رویدادهای تاریخی لازم است به روند تاریخ‌نگاری برای شناخت فعالیت مورخان و عناصر پیشینی تأثیرگذار بر پژوهش‌های آن‌ها توجه شود.

لازمه مطالعه تاریخ‌نگاری یک مورخ، شناخت بستری است که به ایده‌های او در پاسخ به وقایع پیرامونش، شکل می‌دهد؛ بنابراین، پژوهشگر به شناسایی زندگی، زمانه، آثار مورخ و فرایند تحول آن می‌پردازد. دوره زندگی و تحصیلات علیرضا شاپور شهبازی (۱۳۲۱-۱۳۸۵) به عنوان ایران‌شناس، تاریخ‌دان، باستان‌شناس و شاهنامه‌پژوهی که به تاریخ آخرین شاهنشاهی ایران پیش از ورود عربان توجه داشته، پیش‌تر منتشر شده است (Abdi, 2007؛ خطیبی، ۱۳۸۴؛ دریایی، ۱۳۸۵؛ موفقی، ۱۳۹۹). تحصیلات شهبازی در باستان‌شناسی و تلفیق آن با تاریخ‌نگاری، نگاه زبان‌شناسانه به متون باستانی، منبع‌شناسی و نگاه نقادانه او به آن‌ها در کنار پیگیری پژوهش‌های جدید از ویژگی‌های علمی تاریخ‌نگاری شهبازی است. پیداست که رشته تاریخ بر ارزیابی‌های مداوم و مجدد منابع استوار مانده است (Tosh, 1991: 91). زبان‌دانی شهبازی در حوزه زبان‌های فارسی باستان و فارسی میانه ساسانی بررسی بی‌واسطه متون و کتیبه‌ها تاریخ‌نگاری او را دقیق‌تر می‌کرد (Shahbazi, 1993a: 3). انتشار نوشته‌های وی به انگلیسی، فرانسوی و آلمانی، دامنه ارتباطات علمی او را با پژوهشگران بین‌المللی گسترش داد. شهبازی در آثار خود به بورسیه‌های تحصیلی و چندین فرصت مطالعاتی اشاره کرده است (Ibid). وقوع انقلاب اسلامی و سال‌های اجباری دور از خانه بر تاریخ‌نگاری و تلاش او در نشان‌دادن اهمیت و کارکرد مفاهیمی چون میراث فرهنگی و هویت ملی تأثیر گذاشت. پیداست که تغییر رویکردها و دیدگاه‌های جامعه در شرایط گذار از شاهنشاهی پهلوی به جمهوری اسلامی که یکی بر هویت ملی و دیگری بر هویت دینی استوار بود، امکانات پژوهشی و شمار نوشته‌های تاریخ‌نگاران را تحت تأثیر قرار می‌داد.

۲. روش‌شناسی پژوهش

از آنجا که موضوع تاریخ‌نگاری نوشتار تاریخی است (Elton, 2003: 324) تمرکز این پژوهش نخست بر ارزیابی نوشته‌های شهبازی است، که به روش کتابخانه‌ای گردآوری و بررسی شده است. نوشته‌های مورخ آموزه‌ها، معیارها و انتظارات او را آشکار می‌سازند. گاه

دیدگاه‌های مورخان در قالب نقد، قدردانی، یادنامه و اعلان درگذشت مطرح می‌شود. این نوشته‌ها چه به قلم مورخ چه به قلم همکارانش، برای تاریخ‌نگاری که بستر تاریخ‌نگاری را می‌سازد، اهمیت دارند؛ با توجه به گستردگی نوشته‌ها، این پژوهش به بررسی یک کتاب، پنج مقاله و هجده مدخل که تنها موضوعات ساسانی را دنبال کرده‌اند، پرداخته، اما از دیدگاه‌های شهبازی که در خلال نوشته‌های هخامنشی، تاریخ‌ملی و موضوعات فرهنگی عنوان شده، غافل نمانده است. اظهارات شهبازی در مصاحبه‌نامه پژوهش (زرین کوب، ۱۳۷۸)، مدخل «تاریخ‌نگاری ایران باستان» (۲۰۰۴)، یادنامه دیوید بیوار (۱۹۹۳) و ریچارد فرای (۱۹۹۰) و نقدهای او (۲۰۰۲)، همراه با نظرات دیگران چون مقاله «اعلان درگذشت وی» (Abdi, 2007) بررسی شده است. این پژوهش با رویکرد توصیفی به شرح نظرات و دیدگاه‌های شهبازی از خلال نوشته‌های وی پرداخته است. نگارندگان برای آشنایی با کارنامه عملی شهبازی، به‌طور خلاصه نوشته‌های ساسانی وی را از نظر موضوع و اهمیت بررسی کرده و سپس در دو قسمت با نام‌های روش شهبازی در تاریخ‌نگاری ساسانی و دیگری جایگاه شهبازی در تاریخ‌نگاری ساسانی، با رویکرد تحلیلی دست به بررسی عملکرد شهبازی زده‌اند؛ همچنین در شرح چرایی گزینش‌های او در روش و فنون تاریخ‌نگاری، به روش مقابله‌ای نوشته‌های او را با نظراتش در مصاحبه و نقد سنجیده‌اند، تا مشخص شود دیدگاه‌های شهبازی تا چه اندازه در نوشته‌های او انعکاس یافته است.

۳. معرفی مهم‌ترین نوشته‌های علیرضا شاپور شهبازی درباره ساسانیان

۳-۱. کتاب

۳-۱-۱. تاریخ ساسانیان (ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی)
این کتاب که پژوهش و نگارش آن هفت سال به طول انجامید، آخرین نوشته ساسانی شهبازی و ثمره بیش از سی سال پژوهش اوست؛ شهبازی داده‌های این کتاب را با منابع تاریخ‌نگاری ایرانی و غیرایرانی، متون پهلوی، منابع مادی چون کتیبه، مهر، ظرف و غیره سنجیده است. او در دیباچه نود صفحه‌ای با شرح مفاهیم، منابع، روش پژوهش و تدوین تاریخ طبری، بررسی زندگی علمی طبری و نوشته‌های او، تاریخ‌نگاری طبری را بررسی کرده است. شهبازی هدف این پژوهش را ارائه ترجمه و تفسیری جدید از تاریخ طبری، مقایسه آن با تاریخ بلعمی، بررسی مجدد تاریخ ساسانی به اتکای تمامی منابع ساسانی و

پژوهش‌های جدید خوانده است (۱۳۹۸: ۳-۵). او که دستیابی به منابع متنی و مادی جدید را از دلایل عمده لزوم بازنگری در اثر تئودر نولدکه (۱۳۵۸) خوانده (شهبازی، ۱۳۹۸: ۵۷۵ و ۵۷۶)، به تحلیل‌های برخاسته از سوگیری وی که گاه به بازورث نیز انتقال یافته، نقد داشته است (همان، ۴۰۸ و ۶۳۴)؛ هر چند نولدکه موجبات قدردانی ایرانیان به‌ویژه شهبازی را فراهم آورده، نگاه یونان‌مدارانه او (نولدکه، ۱۳۵۸: ۷؛ شهبازی، ۱۳۹۸: ۴، پاورقی ۲)، بر نگرش و نگارش وی بی‌تأثیر نبوده است (شهبازی، ۱۳۹۸: ۴۱۴؛ ۴۵۲؛ ۴۷۰؛ ۶۰۳).

در حوزه روش، شهبازی کتاب تاریخ ساسانیان را تلفیقی از روش طبری در ارائه مطالب و روش نولدکه در بررسی اخبار آن با بهره‌گیری از منابع متنی و مادی می‌داند. بخش اصلی کتاب شامل ترجمه تاریخ طبری در ۱۳۰ صفحه و تعلیقات آن در ۱۳۲۲ شماره و ۴۴۳ صفحه است. بیشتر نام‌ها و جای‌نام‌های موجود در تاریخ طبری در بخش تعلیقات از نظر واژگانی، دستوری و معنایی مورد بررسی قرار گرفته‌اند (همان، ۳۰۴-۳۰۶). تأکید شهبازی بر کتیبه‌ها در جهت روشن کردن ابهامات تاریخی، وی را به ترجمه کامل برخی کتیبه‌ها چون کتیبه شاپور یکم بر دیوار کعبه زردشت سوق داد (همان، ۳۰۷-۳۱۷). حاصل این ژرف‌اندیشی تحلیل‌های نوینی چون رد ادعای ازدواج شاپور با دخترش (همان، ۳۱۲ و ۳۱۳) و معنی کردن دخت یا دخترک به شاهزاده خانم (همان، ۳۳۴)، ارائه فهرست‌های منابع و پژوهش‌های گسترده در موضوعاتی چون مانی (همان، ۳۲۸ و ۳۲۹) است. در تعلیقات گاه به بخش‌هایی جا افتاده در تاریخ طبری مانند جنگ‌های ایران و روم (همان، ۲۷۴-۲۸۱) و تأثیرات خدای‌نامه ساسانی و فرهنگ ایرانی بر طبری اشاره شده است. تورج دریایی ضمن بیان لزوم بازنگری ترجمه‌های تئودر نولدکه و کلیفورد ادموند بازورث از اهمیت و ضرورت کتاب (۲۰۱۰) گفته است؛ وی همچنین از علاقه شهبازی به بیان نقش ایران در تمدن‌های باستان و میانه و تلاش وی در نگارش تاریخ ساسانی به زبان انگلیسی که محقق نشد، گفته است (دریایی، ۱۳۸۵: ۴۹۹).

۲-۳. مقالات

۳-۲-۱. مطالعاتی در شمایل‌شناسی^۲ ساسانی: شاه‌گزینی نرسه در نقش‌رستم

1. Edmund Bosworth

2. Iconography

این مقاله (1983) از طریق شناسایی افراد و نمادهای موجود در نقش برجسته نرسه در نقش رستم، به بررسی شخصیت بانوی مقابل نرسه پرداخته است. شهبازی در این اثر از روش شمایل شناسی، رایج در پژوهش های باستان شناسی و مطالعات تاریخی مبتنی بر باستان شناسی هنری استفاده کرده است. مقاله از سه بخش تشکیل شده است؛ بخش نخست، شامل شرح دقیق نقش برجسته و موقعیت جغرافیایی آن و بخش دوم شامل نظرات پژوهشگران پیشین است. در بخش نهایی، شهبازی با استناد به شواهد و مدارک موجود، نظریه پژوهشگران مبنی بر آناهیتا بودن این بانو را رد کرده و او را شاپوردختک دوم، دختر شاپور یکم، خوانده که از موقعیت سیاسی بالایی در حد مشارکت در پادشاهی برخوردار بوده است. این نظریه موافقانی چون بروسیوس (۱۳۹۶: ۲۲۸) و چوکسی (2002) و مخالفانی چون تورج دریایی (۱۳۹۷: ۱۵ و ۶۵) و کلاوس شیپمان (۱۳۹۰: ۱۰۴) دارد. موسوی حاجی و مه آفرین ضمن نقد آن، این بانو را آناهیتا خوانده اند (2009).

۳-۲. مطالعاتی در پیشینه نگاری ساسانی؛ مقاله نقش برجسته اردشیر دوم در طاق بستان در این مقاله (1985)، شهبازی از روش پیشینه نگاری (پروسوپوگرافی)^۱ استفاده کرده است که یا برای مطالعه گروهی شخصیت های تاریخی (موفقی و زرین کوب، ۱۴۰۲: ۲۹۷-۲۹۹)، یا برای بررسی یک فرد در میان گروهی از افراد مرتبط با وی استفاده می شود؛ بخش آغازین، با عنوان توصیف، شامل شرح جغرافیایی طاق بستان، جاذبه های دیداری، وجه تسمیه مکان، حالت ها، لباس ها و نمادها و توصیف شخصیت ها است؛ بخش دوم مربوط به بررسی و تحلیل نقش ها از قدیم ترین تحلیل مربوط به کی گشتاسپ و اعطای دیهیم قدرت به اسفندیار در حضور زردشت تا شاه گزینی شاپور یکم است. شهبازی از روی شباهت دیهیم و موبند فرد گیرنده نشان با اردشیر بابکان و اینکه شاهان ساسانی از نزدیک ترین هم نامشان الگو می گرفتند، فرد میانی را اردشیر دوم و شاپور دوم را پیروز واقعی این نبرد می داند. وی در بخش سوم، تصویر اردشیر دوم

۱. شهبازی در کتاب یادمان های ایرانی- لوکیه ای، پیشینه نگاری (پروسوپوگرافی) را استفاده از معیارهایی چون رسوم، ویژگی ها و ابزار جنگی متعلق به اشخاص یک صحنه می خواند که به جهت شناسایی آن اشخاص، تفسیر و برداشت مناسبی از نقش صورت می گیرد. این فعالیت به منظور شناسایی هویت حامی یا ولی نعمت اثر، تابعان یا ساکنان سرزمین صورت می گیرد (Shahbazi, 1975: 7-8).

در طاق بستان را تصویر روز پیروزی بر یولیان می‌خواند.

۳-۲-۳. مطالعاتی در پیشینه‌نگاری ساسانیان؛ برم‌دلک، نمادپردازی تقدیم گل

شهبازی در این مقاله (1998) از روش پیشینه‌نگاری برای مفهوم‌شناسی رسم اهدای گل در نقش‌برجسته ساسانی برم‌دلک استفاده کرده است. او در مقدمه، به استناد نقش‌برجسته‌ها، کتیبه‌ها، مهرها، سکه‌های ساسانی و برخی متون ادبی به معرفی زنان صاحب‌منصب سده‌های ۳ و ۴ م، شرح مکان، نمادها و نقوش دو پنل یادمان برم‌دلک پرداخته است؛ پنل سمت راست تصویر دو مرد ایستاده در دو طرف آتشدان است، که فرد سمت چپ بهرام دوم و فرد سمت راست به ترتیب اهوره‌مزدا، موبد، کردیر و در نهایت شاپور میشان‌شاه، پدر زن بهرام دوم خوانده شده است. پنل سمت چپ بانویی را در مقابل مردی نشان می‌دهد، که با دست راست جسم قلب‌مانندی شبیه به گل را به وی اهدا می‌کند. شهبازی با کشف ارتباط این دو پنل، پنل سمت راست را مربوط به بهرام دوم و شاپور میشان‌شاه و پنل سمت چپ را به استناد نقش‌برجسته تنگ‌قندیل، نگاره برم‌دلک، تصویری از ازدواج بهرام دوم دانسته است. توضیحات شهبازی در مورد لباس این بانو با آستین بلندی که انگشتان وی را پنهان کرده، مورد استفاده مطالعات زنان ساسانی قرار گرفته است (Olson, 2009: 120).

۳-۲-۴. ادعای پادشاهان نخستین ساسانی درباره میراث هخامنشی

بر اساس شواهد زبانی، جغرافیایی، سکه‌شناسی و کتیبه‌ای شهبازی معتقد بود که شاهان نخستین ساسانی از وجود هخامنشیان آگاه بودند (Shahbazi, 1977: 197-207). اصرار مخالفانی چون نولدکه (۱۳۵۸) و احسان یارشاطر (1971: 517-531)، شهبازی را به تهیه این مقاله مستقل واداشت (2001a). شهبازی به شیوه توصیفی نخست به شرح نظرات مخالف و تأثیر آن‌ها بر پژوهش‌ها پرداخته و سپس به استناد منابع داخلی و خارجی به تحلیل موضوع روی آورده است. شهبازی با استناد به شواهد سکه‌شناسی و مورخان تاریخ هنر بر آگاهی ساسانیان نخستین از هخامنشیان تأکید کرد (2001a: 66). دریایی نیز ضمن پذیرش نظریه شهبازی، نقش یهودیان در رساندن اخبار هخامنشیان را عنوان کرده است (۱۳۹۷: ۱۸۱).

۳-۲-۵. اسبی که یزدگرد بزه‌کار را کشت

این مقاله (2003a) با قدردانی از هانس پیتر اشمیت کارکرد میثره به عنوان داور الهی،

ارتباط او با اسب و اهمیت پیمان شاه با مردم در برقراری آرامش و کامیابی را آشکار ساخت. شهبازی ضمن توصیف رویدادهای زمان یزدگرد از منابع عربی و فارسی، به کمک مهر یشت در اوستا، به شرح نمادها، ارتباط آن‌ها با رویدادها و ترسیم مرگ به شکل عذاب الهی پرداخته است. او این روایت را در شاهنامه، در سه بخش شاه ستمکار و عهدشکن، اسب به‌عنوان جانور خاص میثره و در آخر آب، الههٔ ایام‌نپات و ارتباط آن با میثره شرح داده است.

۳-۳. مدخل‌های ایرانیکا دربارهٔ ساسانیان تألیف شهبازی

۳-۳-۱. اردشیر دوم

شهبازی در این مدخل (1986a) ضمن شرح سرنوشت پسران هرمزد دوم، به سیاست خارجی اردشیر دوم در آدیابنه در ارتباط با ارمنستان و گزارش به قدرت رسیدنش پرداخته است. وی مکان قرارگرفتن نقش‌برجستهٔ اردشیر را بازتاب تمایل ساسانیان به برقراری پیوند با سلسله‌های پیشین دانسته و روایت‌هایی مبتنی بر خرد، بخشش، شایستگی همچون لقب نیکوکار را برای وی درست می‌پندارد.

۳-۳-۲. اردشیر سوم

این مدخل (1986b) ضمن اشاره به دوران پرآشوب قباد دوم، کشتار شاهزاده‌های ساسانی، پادشاهی اردشیر سوم در هفت سالگی، شامل شرح نافرمانی حاکمان و سران ارتش تا حملات اعراب و ترکان است. شورش‌هایی که به پادشاهی دومین شاه غیرساسانی، شهروراز، انجامید. فرمانروایی و قتل اردشیر سوم در خردسالی، شهبازی را به موضوع دفن شاهان خردسال در میشان، سوق داده است.

۳-۳-۳. اردشیر سکانشاه

این مدخل (1986c)، دربارهٔ موقعیت اردشیر سکانشاه به‌عنوان شاه خراج‌گذار اردشیر بابکان است. شهبازی ضمن بیان فرمانبرداری اردشیر سکانشاه، حامی و حافظ یادمان کوه خواجه در سیستان، به شرح داده‌های پشت و روی سکه‌های مسی شاهان سرزمین‌های شرقی، مراحل خواندن نام اردشیر سکانشاه از روی سکه‌ها، مقایسهٔ آن با کتیبه‌ها و نظرات موجود پرداخته است.

۳-۳-۴. بهرام یکم

در این مدخل (1989a)، شهبازی با اشاره به پسران شاپور، از چگونگی جانشینی هرمزد اردشیر و بهرام یکم، ملقب به نیکوکار و رویکرد دینی او گفته و سپس سه ویژگی او، جنگ، شکار و بزم را به عنوان شاخصه‌های دینداری در سنت زردشتی بررسی کرده است؛ او ضمن بررسی تاج بهرام با نماد ایزد مهر، تصاویر و نوشته‌های نقش‌برجسته شاه‌گزینی را که با دخالت نرسه تغییر یافته، شرح داده است.

۳-۳-۵. بهرام دوم

اهمیت مدخل بهرام دوم (1989b) در شرح رویکردهای دینی او در پیروی از پدر و قدرت‌دادن به کردیر است. شهبازی ضمن شرح رابطه بهرام دوم با دستگاه دین زردشتی و مشکلات سیاسی چون رویارویی هم‌زمان با دو دشمن داخلی و خارجی در دو جبهه شرق و غرب، زمانه وی را اوج پیشرفت هنر در نمایاندن صحنه‌های درباری، سکه‌ها، نقوش‌برجسته و کتیبه‌ها خوانده است.

۳-۳-۶. بهرام چوبین

یکی از نکات مهم این مدخل (1989c) مقایسه بهرام چوبین و اردشیر بابکان است. شهبازی از آشنایی بهرام با ادبیات پهلوی، فارسی، تاریخ و حماسه گفته و ضمن معرفی نژاد کیانی او، تداوم این خاندان را تا سامانیان دنبال کرده است. شرح رویدادهای زمان وی، معرفی سکه‌ها و ویژگی‌های شخصیتی او از نکات مهم این مدخل است. شهبازی ضمن یادآوری رواداری دینی بهرام به استفاده او و خسرو پرویز از ادبیات مکاشفه‌ای، پیش‌بینی پایان هزاره و تأثیر داستان پهلوی بهرام چوبین نامه بر منابع اسلامی گفته است.

۳-۳-۷. بستم و بندوی

بستم و بندوی دو دایی خسرو پرویز، پسران شاپور و نوۀ کوربنداد، از خاندان اسپهبدان بودند. این مدخل (1990b) شامل رخداد‌های زمان ایشان از شورش بهرام چوبین، آشفتگی‌های دربار، پشتیبانی آن‌ها از خسرو در بازگشت به پادشاهی است. از نکات مهم این مدخل چرایی و چگونگی شورش بستم پس از قتل بندوی، ادعای پادشاهی وی، مطیع کردن دو شاه‌نشین، ضرب سکه و شکست او است.

۳-۳-۸. شاپور یکم

در این مدخل (2002a)، شهبازی ضمن بررسی رویدادهای زمان شاپور از شرکت وی در جنگ با اشکانیان، تا حکمرانی مشترک، تاج‌گذاری و نبردهای او در مرزهای غربی، احساسات ملی خود را آشکار کرده است. شهبازی به شرح لشکرکشی‌های شاپور یکم به سرزمین‌های غربی، توسعه قلمرو، اسکان مردمان سرزمین‌های شکست‌خورده در ایران، ساخت کلیسا و صومعه در ایران، رواج زبان یونانی و سریانی، ترجمه کتاب‌هایی از علوم مختلف به پهلوی، شهرسازی و بازسازی شهرها پرداخته است. شهبازی معتقد است تاریخ ملی به یکی‌شدن اشکانیان و ساسانیان برای ساختن مفهوم ایران‌شهر اشاره دارد.

۳-۳-۹. یزدگرد یکم

این مدخل (2003b) ضمن بررسی‌های زبان‌شناسی و تبارشناسی، نگاه نقادانه به منابع و رویدادهای زمان یزدگرد، صلح‌طلبی و رواداری دینی او، سرپرستی تئودوزیوس، فرزند امپراتور روم، به شرح واکنش موبدان، مسیحیان و یهودیان پرداخته است. شهبازی در این راستا، از فرمان میلان برای کلیسای آسوری، مجمع دینی ۴۱۰ م در سلوکیه، تغییر تقویم و پیامدهای آن‌ها گفته است.

۳-۳-۱۰. هرمزان

در این مدخل (2004b)، از هرمزان (هرمزدان)، فرمانروایی خوزستان و برادر زن خسرو پرویز، به‌عنوان فردی یاد شده که زندگی و مرگ او برای اهل تاریخ و رمان‌نویسان جذاب بوده است. شهبازی ضمن شرح مبارزه او با اعراب، از جنگ‌های قادسیه، جلولاء، شوش و شوشتر، اسارت هرمزان، مسلمان‌شدن، ازدواج و همکاری او به‌عنوان مشاور عمر در تأسیس دیوان برای امور مربوط به مالیات زمین و ایجاد تقویم اسلامی تا قتل او گفته است.

۳-۳-۱۱. هرمزد (اورمزدس)

اهمیت این مدخل (2004c) در بیان رویکردهای متفاوت منابع ایرانی و کلاسیک به موقعیت یک شاهزاده پناهنده ایرانی است. هرمزد، برادر شاپور دوم و فرمانده سواره‌نظام یولیان، راهنمای او در لشکرکشی به ایران و امور سیاسی بود. شهبازی از افتخارات خانواده او چون نایب کنسولی هرمزد پسر هم‌نامش یاد کرده است.

۳-۳-۱۲. هرمزد دوم

مدخل هرمزد دوم (2004d) را شهبازی با منابع داخلی و اشاره به شباهت تاج هرمزد با بهرام دوم آغاز می‌کند. شهبازی به خشونت وی که به مرور به ملایمت و نیکوکاری نسبت به ضعفا گرایید، سخت‌گیری او نسبت به مانویان در برابر تسامحی که در قبال مسیحیان نشان داده، بنای یک رستاک به نام کورنگ یا وهیشت‌هرمز و لشکرکشی به سوریه اشاره کرده و سرنگونی بابک، نایب‌السلطنه (بیدخش) اران، را نشان جنگ‌های خانگی زمان او می‌داند.

۳-۳-۱۳. هرمزد سوم

شهبازی در این مدخل (2004e)، به رویدادهای زمان هرمزد سوم، شاه سیستان و پسر بزرگ یزدگرد دوم، چون شورش برادرش، پیروز، نایب‌السلطنه شدن مادرش، دینک، در زمان درگیری دو برادر، جانب‌داری منابع از هر کدام و چگونگی شکست و مرگ هرمزد سوم اشاره کرده است. او با نگاه منتقدانه به منابع دلیل چیرگی پیروز را حمایت خاندان مهران می‌داند.

۳-۳-۱۴. هرمزد چهارم

مدخل هرمزد چهارم (2004f)، بیشتر بر درگیری مرزهای غربی کشور در زمان هرمزد تمرکز دارد. شهبازی با اشاره به رواداری هرمزد نسبت به فرودستان، کاهش هزینه‌ها، کاهش حقوق نیروهای نظامی، تن‌دادن به خواسته دین‌مردان برای آزار و اذیت مسیحیان، بحران‌های زمان وی را به ضعف‌هایی چون عدم انعطاف در دیپلماسی و قضاوت‌های نادرست نسبت می‌دهد.

۳-۳-۱۵. هرمزد پنجم

شهبازی در این مدخل (2004g)، از آشفتنگی پس از قتل خسرو پرویز، حکمرانی دوازده شاه و یک فرمانده گفته و هرمزد را که اطلاعی از نام پدرش نیست، نوۀ خسرو پرویز می‌خواند. او ضمن شرح سکه‌های هرمزد، درهم‌های سال‌های مختلف و موقعیت تاریخی او، ارتباط آن‌ها را با خسرو بیان کرده است.

۳-۳-۱۶. هرمزد کوشان‌شاه

نام هرمزد کوشان شاه بر دو نفر اطلاق می‌شود. این مقاله (2004h) به هرمزد، پسر بهرام یکم پرداخته، که از روی سکه‌هایش در شرق ایران شناسایی شده است. شهبازی از روی توضیحات شکل، نوشته‌های این سکه‌ها و سالشماری کوشان، هرمزد را شاهی مستقل در قلمرو شاهنشاهی کوشان خوانده و همان هرمزد بزرگ کوشان شاه می‌داند که ماجرای شورش و شکست او در نقش برجسته بهرام دوم در نقش رستم جاودان شده است.

۳-۳-۱۷. هرمزدگان

اهمیت این مدخل (2004i)، به چگونگی کشف محل نبرد اردشیر یکم با اردوان است، که پیش‌تر گلپایگان به نظر می‌رسید. شهبازی هرمزدگان شهر معروف رام‌هرمز در مرز ارجان و اهواز را مکان این پیروزی می‌داند که در نقش برجسته فیروزآباد ترسیم شده است.

۳-۳-۱۸. خاندان ساسانی

در این مدخل (2005)، با خلاصه‌ای از تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دوره ساسانی و موضوعاتی چون دلایل شکست اشکانیان، ادعای شاهان نخستین ساسانی بر جانشینی هخامنشیان، چگونگی حکومتی شدن دین مزدیسنی، تغییر و تحول دستگاه دینی و کارکرد دین‌مردان در تحولات درباری و دیوان‌سالاری و تأثیر آن بر ابداع دین دبیری، شکوفایی آثار پهلوی، افزایش حجم نوشته‌های پهلوی، ترجمه آثار علمی به‌ویژه طب و نجوم از زبان‌های سریانی، یونانی و هندی دوره‌های مختلف آشنا می‌شویم. تحولاتی که به آبادسازی شهرها، رونق صنعت و اقتصاد، پیشرفت‌های سیاسی و نظامی، تقویت بنیه فرهنگی کشور، رسمی و ملی شدن دین زردشتی، اشاره کرده است.

۴. روش شهبازی در تاریخ‌نگاری ساسانی

برای بررسی روش تاریخ‌نگاری شهبازی لازم است به نظریه‌هایی قابل انطباق با روش و رویکرد او اشاره شود. مورخان با در نظر داشتن ویژگی‌های تاریخ، نظریه‌های جوهری مربوط به دانش تاریخ را از نظریه‌های شناختی مربوط به تاریخ‌نگاری جدا کرده‌اند (Lorenz, 2009: 395). آنچه در این پژوهش اهمیت دارد، نظریه‌های روش‌شناختی است، که در زیرمجموعه نظریه‌های شناختی قرار می‌گیرد؛ در این راستا، نظریه‌هایی که برخی از

جنبه‌های آن‌ها، نه تماماً، در تاریخ‌نگاری شهبازی قابل ردیابی‌اند، شامل تاریخ‌گرایی رانکه^۱ با تأکید بر کشف، نقد و تفسیر منابع و تاریخ‌نگاری ایدئالیستی با تأکید بر تاریخ‌اندیشه و بازسازی افکار است. این نظریه‌ها با وجود نقدهای مکاتب بعدی، در تاریخ‌نگاری نوین به حیات خود ادامه داده‌اند (Tosh, 1991: 180 & 185; Klaes, 2003: 493). در ارتباط با همین نظریه‌ها، تاریخ‌نگاری در سه رویکرد یا قالب توصیف، روایت و تحلیل انجام می‌شود. رویکرد توصیفی که نخست توسط رانکه و پیروانش دنبال می‌شد (Lorenz, 2009: 396; Klaes, 2003: 496)، قائل به توصیف رویداد برپایه شواهد است؛ به گونه‌ای که گاه توهم تجربه مستقیم را در خوانندگان ایجاد می‌کند (Tosh, 1991: 149). روایت با چیش و بازسازی اخبار، احساس همدلی، تجربه قابل درک و نوعی تحلیل ضمنی را در خواننده ایجاد می‌کند (Ibid: 150-151) و تحلیل که از سده ۲۰ م، پژوهش‌ها را از سطح رویداد به ژرفای روابط علی- معلولی کشانده است (Ibid: 153)؛ از آنجا که تاریخ به کمک روایت به داده‌های نامنسجم نظم می‌دهد، امروزه پژوهش‌های دانشگاهی به صورت تلفیقی انجام می‌شوند (Ibid: 157). در تاریخ‌نگاری شهبازی، هر سه رویکرد دیده می‌شود. بیشتر از آن‌ها به طور تلفیقی استفاده شده است.

اگر روش را عملیاتی بدانیم که امکان تجزیه، تحلیل، درک و توجیه واقعیت مورد مطالعه را فراهم می‌آورد، نخستین مرحله آن انتخاب موضوع است (ملائی‌توانی، ۱۳۹۷: ۴۳). موضوعاتی که پژوهشگر تاریخ به نسبت تخصص و توان خود برمی‌گزیند، برخاسته از علاقه شخصی، نیاز اجتماعی و پرسش‌های رایج در جامعه و محافل علمی است. در مورد موضوع، شهبازی به نسبت نیازهای علمی و اجتماعی، علاوه بر موضوعات نو مانند نقش زنان ساسانی (1983)، موضوعاتی را برمی‌گزید، که یا مانند آگاهی ساسانیان از هخامنشیان

۱. در سده ۱۹ م، طرفداران تاریخ‌گرایی چون رانکه از روش‌هایی شامل یافتن منابع تاریخی، نقد آن‌ها برای مشخص کردن منشأ زمانی و مکانی و اصالت منابع و درنهایت تفسیر به معنای کنار هم قراردادن اطلاعات تصفیه شده استفاده کردند (Lorenz, 2009: 399).

۲. تأکید رانکه بر فهم مشترک از منابع به شرط اصالت آن‌ها، طرفداران موضع ایدئالیستی چون آر. جی. کالینگود را بر آن داشت که تمام تاریخ را تاریخ اندیشه و وظیفه مورخ را ورود به دنیای ذهنی آفرینندگان منابع برای درک و بازسازی افکار و نیت افراد گذشته بخواند (Tosh, 1991: 179 & 186).

مسئله محافل علمی بود (2001a) یا مانند مقالات مجموعه شکوه ایران (Shahbazi, 2001b: 490-501; Shahbazi, 2001c: 44-46)، نقش مهمی در آگاهی تاریخی و فرهنگی ایرانیان و شناساندن ایران به غیرایرانیان داشت. دسته دیگر موضوعاتی بودند که تحت تأثیر مورخان بزرگ به کلان‌روایت تبدیل شده بودند؛ در حالی که به نظر شهبازی قابلیت ارزیابی و بررسی دوباره داشتند، از آنجا که گاه مورخان در انتخاب موضوع، پذیرش دستاوردها و تحلیل‌ها پیرو پیشینیان خود هستند (Tosh, 1991: 91)، مخالفت با کلان‌روایت‌ها کار آسانی نیست. تردیدهای شهبازی در حوزه دین زردشتی که به مقالاتی چون «تأملات اخیر درباره تاریخ سستی زردشت» (2002c) یا «افسانه ازدواج با محارم در ایران» (۱۳۷۹) انجامید، از این دست است. شهبازی با بررسی موضوعات فرهنگی چون «رقص» (2004j) و «خطوط» (1993b)، مبانی تاریخ ساسانی مانند تمدن، جامعه، زبان، ادبیات، دین، اقتصاد، روابط سیاسی، اداری و فرهنگی را به مثابه عناصر تشکیل‌دهنده حکومت ساسانی دنبال می‌کرد. بسیاری از آثار شهبازی در حوزه تاریخ ساسانی، نشان‌دهنده رویکرد فرهنگی او به تاریخ‌پژوهی است. او با باور به دوام و بقای فرهنگ ایران باستان حتی در موضوعات نظامی به تحلیل داده‌ها و بقای باورها، اسطوره‌ها در ساختارهای فرهنگی و اجتماعی می‌پرداخت (شهبازی، ۱۳۷۵: ۲۲-۳۶).

در مورد روش پژوهش، می‌توان گفت که با توجه به کارکرد واقعی روش، یعنی عمومی‌کردن قواعد آن در قالب چهارچوبی برای تکرارپذیری، بررسی و نقد پژوهش‌ها (ملائی توانی، ۱۳۹۷: ۴۵)، شناخت روش و فنون مطالعه در پژوهش‌های تاریخ‌نگاری اهمیت ویژه‌ای دارد. مورخان پس از شناخت و درک منابع اولیه با نگاه انتقادی (Tosh, 1991: 167)، به توصیف کامل داده‌ها می‌پردازند. از زمانی که در سده ۱۶ م، تاریخ‌نگاری فعالیتی در حوزه نقد منبع خوانده شد (Lorenz, 2009: 396 & 398)، همواره توصیف فربه نقش بزرگی داشته است. تأکید مکتب رانکه بر کشف و نقد منبع اصلی بر پایه زبان‌شناسی (Ibid, 397) و توصیف و تفسیر مستند، در تاریخ‌نگاری شهبازی قابل ردیابی است. یکی از ویژگی‌های شهبازی از زبان صاحب‌نظران حوزه تاریخ و باستان‌شناسی، منبع‌شناسی و توجه او به نقد منابع بود (خبرنامه پارسه-پاسارگاد، ۱۳۸۵: ۱۵). اهمیت منابع اصلی برای برخی

مورخان به‌ویژه آن‌ها که مطالعاتشان منبع‌محور است، تا آنجا است که تنها آموزش و هدف تاریخ‌نگاری را مطالعه و بازگویی خود منابع اولیه و معتبر می‌دانند (Tosh, 1991: 148). شهبازی که تاریخ را بازگوکننده ارتباطات اجتماعی و فرهنگی و تداوم آن در سده‌های بعدی دیده، ضمن اهمیت‌دادن به منابع و نقد آن‌ها، به شرح داده‌ها و دلایل پذیرش یا عدم پذیرش آن‌ها می‌پرداخت. گذشته از اینکه مقالات او بیشتر با توصیف منابع، رویدادها، شرایط زمانی و مکانی آغاز می‌شد، گاه او بخشی را با عنوان «توصیف» می‌خواند (1983). او پژوهش‌های زبان‌شناسی، باستان‌شناسی، سکه‌شناسی، مهرشناسی، جغرافیا، ادبیات، را لازمه پژوهش‌های تاریخی دانسته و داده‌های حاصل از هر کدام را توصیف می‌کرد. شهبازی ضمن استناد به تمامی منابع مرتبط با موضوع، منابع مکتوب یا مادی ایرانی، را ارزشمندترین و معتبرترین منابع می‌خواند. در بیشتر نوشته‌ها، شهبازی از دو یا سه رویکرد توصیف، روایت و تحلیل همراه با هم استفاده کرده است (2002b). در مطالعات پیشینه‌نگاری (پروسوپوگرافی) و شمایل‌شناسی (ایکونوگرافی)، شهبازی بخش توصیف را به‌گونه‌ای مجزا مقدمه تحلیل قرار می‌داد. او در پاسخ به چرایی ساخته‌شدن روایت مرگ افسانه‌گونه یزدگرد یکم در تاریخ ملی (2003b)، به توصیف شواهد و منابع خود پرداخته است. گاه شهبازی در مقدمه اثر، بر توصیفی‌بودن کار خود اشاره می‌کرد (1975). در هر حال، تلفیق روایت و تحلیل با وجود گستره منابع، موضوعات، مقیاس‌های زمانی سطحی (دوره رویداد) و عمقی (پیش و پس‌رویداد)، ارتباط با جوامع دور و نزدیک، مورخان را به‌سوی تاریخ تطبیقی سوق داد (Tosh, 1991: 164-165).

یکی از پیامدهای رواج رویکرد تحلیلی در تاریخ اجتماعی و شناخت فرایندهای تاریخی پیشرفت تاریخ تطبیقی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی بود (Kocka, 1993: 371)، که بر اساس شباهت‌ها و تفاوت‌ها، پدیده‌های عمومی و انفرادی را مشخص می‌کرد (Lorenz, 2009: 400-401). استفاده شهبازی از روش تطبیقی در نوشته‌هایش

۱. در رویکرد تحلیلی، پژوهش با پرسش‌های چرایی و چگونگی آغاز می‌شود، مورخ برای کشف فرایندها و تحول‌ها، به‌صورت مقابله‌ای به سنجش داده‌ها و کشف ارتباط آن‌ها با گذشته و آینده رویداد پرداخته و نتیجه را در قالب نظریه‌های جدید بررسی می‌کند. گاه نزدیک‌شدن به شرح رویدادها، نیازمند تحلیل‌های چندلایه‌ای از علل زمینه‌ای (فرایند) و علل مستقیم (اجرایی) یا عوامل در زمانی و هم‌زمانی است (Tosh, 1991: 153).

نه تنها از نظر روش، بلکه از نظر سیاستی که منجر به انتخاب روش شده، مهم است (Lorenz, 1999: 25)؛ زیرا شهبازی ضمن مقایسه جنبه‌هایی از تاریخ و فرهنگ باستانی ایران با همسایگان و آیندگان، تلاش کرده ریشه‌یابی موضوعات تاریخی، گسترش و تداوم فرهنگ ایرانیان در دوره‌های پیش و بعد را نشان دهد. آگاهی تاریخی متکی بر مفهوم پیوستگی و باور به تغییر، جهان را محصول تاریخ می‌داند؛ زیرا رفتار، ذهنیات، فرهنگ و باورها همگی نتیجه فرایندهایی در طول زمان هستند (Tosh, 1991: 12)، شهبازی به عنوان مورخ دوران باستان ایران به موضوعات فرهنگی چون ولیعهد، تاج، تاریخ‌نگاری علاقه‌مند بود؛ او برای نشان دادن تداوم فرهنگ، به شیوه تطبیقی نه تنها دوره‌های مختلف باستان، بلکه همسایگانی چون یونان یا روم را بررسی می‌کرد. پیداست که ارائه شرح منسجم و پیوسته داده‌های مستند، قابل دفاع و استدلال، از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری علمی است (ملانی توانی، ۱۳۹۷: ۳۸ و ۳۹)؛ برای انجام چنین مطالعات تطبیقی نیازی به تسلط کامل به کل دوره وجود ندارد. اصل انتخاب مضامین یا تحولات، مورخ را به جنبه‌های خاصی از موضوع می‌کشاند (Tosh, 1991: 79). تطبیق لزوماً به معنی مقایسه بین کشورها، دولت-ملت‌ها و جوامع، فرهنگ‌ها، نظام‌های اقتصادی یا نهادهای آن‌ها نیست، بلکه می‌تواند بین دوره‌های تاریخی یک کشور، مناطق، شهرها، طبقات و گروه‌های اجتماعی انجام شود (Kocka, 1993: 372). شهبازی در مدخل تاریخ‌نگاری به روش تطبیقی به مطالعه تاریخ‌نگاری ایران در مقایسه با یونان، روم و بابل پرداخته و تأثیرات هر کدام را بر دیگری نشان داده است؛ از آنجا که او در این مدخل به چگونگی پدید آمدن تاریخ و بازسازی بازسازی‌ها پرداخته، در دو لایه تاریخ‌پژوهی و تاریخ‌نگاری از روش تطبیقی بهره برده است.

یکی از شاخصه‌های اعتبار علمی مورخان پس از شناخت و نقد منابع، شیوه ویرایش آن‌هاست که به انسجام و پیوستگی داده‌های مستند، قابل دفاع و استدلال کمک می‌کند؛ زیرا در مرحله نوشتن است که مورخ تجربه پژوهشی خود را ثبت می‌کند (Tosh, 1991: 148). اهمیت سبک نوشتاری و عناصری چون تخیل در تاریخ‌نگاری آن اندازه بود که به بحث‌هایی چون قرارداد رسته تاریخ در زیرمجموعه علم (معرفت‌شناسی) یا هنر (زیبایی‌شناسی)

انجامید (Lorenz, 2009: 398). در تاریخ‌نگاری، داشتن تخیل قوی در فرضیه‌سازی، تفکر و تعامل خلاقانه با ذهنیت، بازسازی یا بازآفرینی فضای گذشته لازم است (Tosh, 1991: 186)؛ تسلط شهبازی بر متون ادبی و حماسی (شهبازی، ۱۳۷۸: ۵) بر سبک نگارش و تخیل او در تاریخ‌نگاری تأثیر داشت. از آن‌جا که برخی فنون تاریخ‌نگاری مربوط به زبان، شیوه نگارش و انتخاب سبک ادبی است، علاقه شهبازی به متون حماسی و ادبی فردوسی، حافظ و سعدی (Abdi, 2007) در تأثیرگذاری کلام او و ایجاد ذهنیت نقش بسزایی داشته است. گذشته از داده‌های تاریخی شاهنامه، ادبیات خلاق آن در شناساندن محیط اجتماعی و فکری نقش مهمی دارد. در حوزه تاریخ ساسانی، شناخت زبان فارسی میانه به شهبازی امکان استفاده بی‌واسطه از منابع فارسی میانه زردشتی، کتیبه‌نگاری، درک مفاهیم و ریشه‌یابی واژه‌ها را می‌داد (شهبازی، ۱۳۹۸: ۲۹۴ و ۴۲۱). شهبازی با نشان‌دادن اینکه دخت در نام‌های زنانه، همیشه به معنی دختر نیست، کلان‌روایت ازدواج یزدگرد و شاپور با دخترانش را به چالش کشید (همان، ۱۳۳۴). او با تغییر نام پسر مهرنرسه از زروانداد به زراوند، و دختر شاپور دوم از زروان‌دخت، به زروان‌دخت، زروانی‌بودن شاهان ساسانی را مورد تردید قرار داد (همان، ۱۳۵۳). او که شاهنامه را شالوده اندیشه خود می‌خواند (۱۳۷۸: ۵)، استفاده از آن را در تاریخ‌پژوهی گوشزد می‌کرد (شهبازی، ۱۳۹۷: ۸۵ و ۸۶) و نتایج ارجاع به شاهنامه را در آثار پژوهشگران بیان می‌کرد (1993a: 3).

۵. جایگاه شهبازی در تاریخ‌نگاری ساسانی

علیرضا شاپور شهبازی در جایگاه ایران‌شناس و مورخ تلاش کرد نقش شاهنشاهی ساسانی، رقیب قدرتمند و هم‌پایه امپراتوری روم و بیزانس، را بر تمدن‌های هند، آسیای میانه و سرزمین‌های شرق دریای مدیترانه نشان دهد و تأثیرات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن را به‌عنوان آخرین پادشاهی باشکوه دوران باستان بر دوره اسلامی آشکار کند. نگاه شهبازی با دانش‌های کمکی به‌مثابه ابزار تاریخ‌نگاری نه‌تنها در روش‌شناسی که در دیدگاه او نسبت به پیوستگی عناصر یک فرهنگ جای داشت. او تاریخ و باستان‌شناسی را جدایی‌ناپذیر می‌خواند (شهبازی، ۱۳۷۸: ۱۵). پیداست همان‌اندازه که تاریخ‌نگاری به یافته‌های باستان‌شناسی نیاز دارد، داده‌های خام باستان‌شناسی نیز بدون توصیف و تحلیل‌های تاریخی به یافته‌ها، مدارک و شواهد باستان‌شناسی تبدیل نمی‌شود (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۵)؛ همان‌طور

که مورخ می‌تواند با زبان‌های باستانی پیوند روحی برقرار می‌کند، کاری که از خلال ترجمه امکان‌پذیر نیست. شهبازی در یادنامه بیوار، از پیشنهاد بیوار در همکاری با وی و خواندن کتیبه‌های کاسه‌های نقره در موزه ایران باستان تهران و تهیه فهرست عتیقه‌ها در چهار نسخه در سال ۱۳۵۱ گفته است (1993a: 3). او در *تقد کتاب مهرهای ساسانی بیوار*، از میزان دقت بیوار در خواندن مهرهای ساسانی با وجود دشواری‌های زبان پهلوی قدردانی کرده است (۱۳۴۹)؛ او همچنین در مقاله قدردانی از ریچارد فرای، به شرح تلاش فرای در زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی چون سانسکریت و پهلوی پرداخته است (1990a: x). نوشته‌های شهبازی در مقالات به‌ویژه مدخل‌های دانشنامه‌ای آگاهی وی را از زبان‌شناسی، دانش جغرافیا (Shahbazi, 2004b: 460-461) و شاهنامه‌پژوهی در بررسی‌های واژگانی، جغرافیایی، ریشه‌یابی باورهای دین، درک ساختارهای اجتماعی و فرهنگی دوره ساسانی نشان می‌دهد. شهبازی برخلاف دیدگاه‌های ضدتاریخی پست‌مدرنیست و مرگ تاریخ‌گرایی، ضرورت فرهنگی یک موضع تاریخ‌گرایانه گسترده نسبت به گذشته را احساس می‌کرد.

یکی از ویژگی‌های بارز شهبازی که بر انتخاب موضوعات تا نگارش آن‌ها تأثیر می‌گذاشت، میهن‌دوستی او بود؛ با توجه به اینکه اسباب، امکانات و به عبارتی شرط‌های اولیه مادی و معنوی تاریخ‌نگاری به نسبت رویکردهای سیاسی و فرهنگی دچار تغییر می‌شوند (Tosh, 1991: 194)، دوران گذار حکومت‌ها با ایجاد خلل در پیش‌شرط‌ها و اصولی چون دسترسی به منابع پژوهش، سفر، ایجاد ارتباطات علمی و مدیریت پژوهش‌های گروهی تا جرأت و جسارت در بیان نظرات را تغییر می‌دهند. در این میان، شهبازی در پیش‌شرط‌هایی چون «علم برای علم» که گاه تاریخ به خاطر خودش خوانده شده (ملاتی توانی، ۱۳۹۷: ۵۵) و به معنی بی‌طرفی در تاریخ‌نگاری است، تغییر نگرش داد. او که نمی‌توانست با علم‌گرایی افراطی از مسئولیت خود به عنوان یک ایرانی غافل شود، بیش از تاریخ سیاسی به تاریخ فرهنگی روی آورد و در دوره ترک میهن تا بازگشت، با انتشار آثارش به زبان‌های اروپایی، امکان آشنایی غیرایرانیان با ایران را فراهم آورد؛ با وجود این، دغدغه او بیشتر آگاهی خود ایرانیان بود که گاه از خاطر می‌بردند که نگرانی از میراث تاریخی و فرهنگی، خویشکاری

۱. مدخل‌ها بیشتر با تمرکز بر یک نام، نماد یا رویداد خاص، به توصیف فربه آن می‌پردازند.

ایشان است. او در میان انبوه دیدگاه‌های شرق‌شناسانه، یونانی‌مدار، یهودی‌مدار و اسلام‌گرایی متعصبانه، نه تنها آن‌ها را نقد می‌کرد، بلکه بر ایرانیان مسلمان‌شده پس از تسلط اعراب و بر هم‌میهنانی که با ناآگاهی از ذات تمدن و فرهنگ ایرانی به سنت، زبان و تاریخ خود بی‌توجه بودند، دردمندانه اظهار ناخشنودی می‌کرد (شهبازی، ۱۳۹۷: ۵۰، ۸۶، ۱۵۲، ۱۵۴؛ دریایی، ۱۳۸۵: ۴۹۹). بررسی تاریخ‌نگاری شهبازی نشان داد که او در دو نظام حکومتی متفاوت که رویکردهای متفاوتی به تاریخ ایران داشتند، در کنار پابندی به اصول دانش تاریخ، از ایران و جایگاه والای آن در تمدن جهان دفاع کرد. او به‌ویژه به تاریخ فرهنگی و نشان‌دادن تداوم آن از دوره باستان تاکنون توجه خاصی داشت و از پژوهشگرانی که در این زمینه کوشیدند، قدردانی می‌کرد (Shahbazi, 1990a: xiv). با وجود شیفتگی به ایران و تاریخ باستانی آن، شهبازی تلاش می‌کرد که تاریخ‌نگاری او به مسیر اصحاب ایران‌کوده و تخیلات خام و غیرعالمانه نرود (خطیبی، ۱۳۸۴: ۳). پیداست که بررسی تاریخ‌نگاری شهبازی در جایگاه فردی که علاوه بر آثار تاریخی، در حوزه پاسداری از تاریخ و فرهنگ ایران باستان مسئولیت اجرایی نیز داشته، خود بازگوکننده جایگاه او است.

۶. نتیجه‌گیری

تاریخ‌نگاری با پیوند دادن زمان مورخ به گذشته رویداد و ساختن روایت جدیدی از تاریخ، به پویایی آن کمک می‌کند. علیرضا شاپور شهبازی به تاریخ ساسانیان به مثابه آخرین مرحله از پادشاهی ایرانی پیش از حمله اعراب می‌نگریست که از نظر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خاستگاه بسیاری از تحولات ایران در دوره اسلامی بود. او به پشتوانه دانش و تفکر تاریخی در مورد دوره‌های باستان و اسلامی ایران، تلاش می‌کرد ضمن ارائه گزارش‌های مستند در مورد تحولات دوره ساسانی، نتایج و امتداد سنت‌ها، آداب و رویکردهای فرهنگی، سیاسی، به‌ویژه ساختارهای اجتماعی ساسانی را در دوره‌های پس‌اساسانی نشان دهد. گزینش‌های او از نوع انتخاب موضوع، منابع، و رویکرد نوشتاری بیشتر در مسیر نشان‌دادن فرایندهای تاریخی و چگونگی رخ‌دادن تحولات بود. از نظر روش، شهبازی نخست با استناد به منابع دست اول، به‌ویژه منابع متنی و مادی ایرانی و یافته‌های جدید به توصیف فربه موضوع می‌پرداخت و سپس با نقد منابع و بررسی نظرات جدید دست به تحلیل گزارش‌ها می‌زد.

شهبازی در نوشته‌های خود از رویکردهای توصیف، روایت و تحلیل برای ایجاد تاریخ‌نگاری روشمند و تأثیرگذار استفاده می‌کرد. استفاده از روش تطبیقی در دنبال کردن فرایندها و پاسخ‌گویی به چراها به او اجازه می‌داد که موضوعات را در مقایسه با دوره‌های مختلف ایران باستان و گاه در مقایسه با روم، بیزانس و دوره اسلامی ایران بررسی کند. به‌همان اندازه که دستیابی وی به منابع و دانش‌های گوناگون حوزه ایران‌شناسی، به غنای تاریخ‌نگاری ساسانی می‌افزود، توجه او به کارکرد تاریخ‌نگاری در آگاهی‌بخشی به اقشار متخصص و غیر متخصص به مرور در نوشته‌های او نمایان می‌شد. شهبازی نشان داد که زنده و پویا ماندن فرهنگ ایران پیش از اسلام، ناشی از پیش‌توانه تاریخی، فرهنگی و سازگاری آن با اقلیم ایران‌شهر و روحیات ساکنان آن بوده است. آگاهی از این میراث و تلاش در پاسداری از آن نیز یک خویشکاری همگانی است. بررسی نوشته‌های شهبازی نشان داد که او توانسته دیدگاه‌ها و انتظارات شخصی و علمی خود را در نوشته‌هایش پیاده کند. پیداست که مطالعه تاریخ‌نگاری شهبازی در حوزه‌های تاریخ هخامنشیان و تاریخ ملی کمک شایانی به شناخت رویکردهای کلی تاریخ‌نگاری وی می‌کند.

فهرست منابع

- بروسیوس، ماریا (۱۳۹۶)، *ایرانیان باستان*، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: نشر ثالث.
- خبرنامه پارسه پاسارگاد (۱۳۸۵)، «ویژه‌نامه درگذشت پروفسور علیرضا شاپور شهبازی»، سال اول، شماره اول، شهریور. صص ۲۸-۱.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۴)، «علیرضا شاپور شهبازی (۱۳۲۱-۱۳۸۵)»، *نامه ایران باستان*، بهار و تابستان، شماره ۹ و ۱۰، صص ۳-۱۶.
- دریایی، تورج (۱۳۸۵)، «یادی از دکتر علیرضا شاپور شهبازی»، *بخارا، مهر و آبان*، شماره ۵۵، صص ۴۹۸-۴۹۹.
- دریایی، تورج (۱۳۹۷)، *امپراتوری ساسانی*، ترجمه خشایار بهاری، چاپ دوم، تهران: نشر فرزاد.
- زرین‌کوب، روزبه (۱۳۸۸)، «تأثیر و تأثر تاریخ و باستان‌شناسی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، مهر، ش ۱۳۷، صص ۳-۵.
- زرین‌کوب، روزبه (۱۴۰۳)، «آموزش و پژوهش تاریخ ایران باستان در ایران معاصر: در جست‌وجوی افق فردا»، در *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی آخرین یافته‌ها از تاریخ ایران باستان*، دانشگاه شهید جمران اهواز، به کوشش فرشید نادری، صص ۱۱-۱۶.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸)، «باستان‌شناس و پژوهشگر: مصاحبه با علیرضا شاپور شهبازی»، *نمایه پژوهش، بهار و تابستان*، شماره ۹ و ۱۰، صص ۱۶-۳.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶)، *تاریخ در ترازو: درباره تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری*، چاپ یازدهم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

رویکرد و روش علیرضا شاپور شهبازی در تاریخ‌نگاری ساسانی | ۲۳

شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۴۹)، «نقدی بر: مهرهای ساسانی»، ای. دی. اچ. بیوار (۱۹۶۹)، در *راهنمای کتاب*، ۱۳، ص ۴۶۵-۴۶۸.

شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۷۹)، «افسانه ازدواج با محارم در ایران باستان»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال ۱۵، شماره ۱ و ۲، صص ۹-۲۸.

شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۷۵)، «ارتش در ایران باستان»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال ۱۰، شماره ۲، بهار و تابستان، صص ۲۲-۳۶.

شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۷۵)، «اسب و سوارکاری در ایران باستان»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال ۱۱، شماره ۱ و ۲، صص ۲۷-۴۲.

شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۹۷)، *زندگی‌نامه تحلیلی فردوسی*، ترجمه‌هایده مشایخ، تهران: هرمس.

شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۹۸)، *تاریخ ساسانیان: ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی*، ترجمه، تحقیق و تعلیقات علیرضا شاپور شهبازی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ یکم.

شیپمان، کلاوس (۱۳۹۰)، *مبانی تاریخ ساسانیان*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: فرزانه.

کار، ادوارد هالت (۱۳۸۶)، *تاریخ چیست؟*، ترجمه حسن کامشاد، چاپ هفتم، تهران: خوارزمی.

ملائی توانی، علیرضا (۱۳۹۷)، *درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ*، تهران: نشر نی.

موفقی، ویدا (۱۳۹۹)، «تاریخ‌نگاری علیرضا شاپور شهبازی»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، به راهنمایی روزبه زرین‌کوب، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران.

موفقی، ویدا، زرین‌کوب، روزبه (۱۴۰۲)، «اهمیت و کارکرد روش پرسوپوگرافی (پیشینه‌نگاری) در مطالعات تاریخ ساسانی (از اردشیر بابکان تا پایان دوران شاپور ذوالکثاف)»، *دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء*، سال ۳۳، دوره جدید، شماره ۳۱، پیاپی ۱۱۶، بهار و تابستان، صص ۲۹۵-۳۱۶.

نولدکه، تنودور (۱۳۵۸)، *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- Abdi, Kamyar (2007), "Obituary: Shapur Shahbazi (1942- 2006)", *Iran, British Institute of Persian Studies*, Vol. 45, pp. v- vi.
- Choksy, Jamshed K. (2002), "Evil, good and gender: facets of the feminine in Zoroastrian religious history", New York, Peter Lang, pp. xii, 166.
- Daryace, T. (2016), "Tārīh-e sāsanīān. Tarjome-ye bahš-e sāsanīān az ketāb-e tārīh-e Tabarī va moqāyese-ye ān bā tārīh-e Bal'ami [Sasanian History. Translation of the Sasanian Section from the History of Tabari and its Commparission with the History of Bal'ami], Shahbazi, A. Shapur, (1389š/2010)", *Book Review Editor, Dabir*, vol. 1, No. 2.
- Elton, Daniel (2003), "Historiography I. Introduction", *Encyclopaedia Iranica (EIr)*, vol. XII, Fasc. 3, pp. 323-325.
- Klaes, M. (2003), "Historiography: A companion to the history of economic thought", pp. 489-506.
- Kocka, J. (1993), "Comparative historical research: German examples", *International Review of Social History*, 38(3), pp. 369-379.
- Lorenz, C. (1999), "Comparative Historiography: Problems and Perspectives", *History and Theory*, 38 (1), pp. 25- 39.
- Lorenz, C. (2009), "Scientific historiography", *A Companion to the Philosophy of History and Historiography*, pp. 393-403.
- Mousavi Haji, Seyyed Rasool and Mehafarin, Reza (2009), "The Lady Represented in Narseh's Relief: Shapurdokhtak or Anahita?", *Intl. J. Humanities*, vol. 16 (2), pp. 75-85.
- Olson, Mary (2009), "Goddesses, Priestesses, Queens and Dancers: Images of Women on Sasanian Silver", *Constructing the Past*: vol. 10, Iss. 1, Article 12.
- Popkin, Jeremy D. (2016), *From Herodotus to H-Net: The Story of Historiography*, Oxford University Press.

- Shahbazi, A. Sh. (1975), *The Irano-Lycian Monuments: The Antiquities of Xanthos and It's Region as Evidence for the Achaemenid Lycia*, Tehran: Institute of Achaemenid Research Publications, No. II [Revised and Updated edition of the 1973 Doctoral Thesis, London university].
- Shahbazi, A. Sh. (1977), "From Parsa to Taxt-e jamsid", *AMI*, Berlin, 10, pp. 197-207.
- Shahbazi, A. Sh. (1983), "Studies in Sasanian Iconography I. Narse's Investiture at Naqš-e Rostam", *AMI*, 16, pp. 255- 268.
- Shahbazi, A. Sh. (1985), "Studies in Sāsānian Prosopography II. The Relief of Ardašir II at Tāq- I Bustān", *AMI*, 18, pp. 181- 185.
- Shahbazi, A. Sh. (1986a), "Ardašir II", *Elr*, vol. II/ 4, London, pp. 380-381.
- Shahbazi, A. Sh. (1986b), "Ardašir III", *Elr*, vol. II, fasc. 4, pp. 381-382.
- Shahbazi, A. Sh. (1986c), "Ardašir Sakānšāh", *Elr*, vol. II, Fasc. 4, pp. 383-384.
- Shahbazi, A. Sh. (1989a), "Bahrām I", *Elr*, vol. III/5, pp. 514-522.
- Shahbazi, A. Sh. (1989b), "Bahrām II", *Elr*, vol. III/5, pp. 514-522.
- Shahbazi, A. Sh. (1989c), "Bahrām VI Cōbīn", *Elr*, vol. III/5, pp. 514-522.
- Shahbazi, A. Sh. (1990a), "Richard Nelson Frye: An Appreciation", *Bulletin of the Asia Institute*, pp. vii-xiv.
- Shahbazi, A. Sh. (1990b), "Bestām o Bendōy", *Elr*, vol. IV, fasc. 2, pp. 180-182.
- Shahbazi, A. Sh. (1993a), "A. D. H. Bivar as Teacher, Scholar, and Archaeologist", *Bulletin of the Asia Institute*, New Series, vol. 7, Iranian Studies in Honor of A. D. H. Bivar, pp. 2-3.
- Shahbazi, A. Sh. (1993b), "Coronation", *Elr*, vol. VI/ 3, pp. 277- 279.
- Shahbazi, A. Sh. (1998), "Studies in Sasanian Prosopography: III Barm-I Dilak: Symbolism of Offering Flowers", in *The Art and Archaeology of Ancient Persia*, ed. V. Sarkhosh, et al., I.B. Tauris, London, pp. 58-66.
- Shahbazi, A. Sh. (2001a), "Early Sasanians' Claim to Achaemenid Heritage", *Nāme-ye Irān-e Bāstān* 1/1, pp. 61- 73.
- Shahbazi, A. Sh. (2001b), "Jewellery", *The Splendour of Iran, vol. I: Ancient Times*, Booth-Clibborn Editions of London and The University Press of Iran, London, pp. 44- 46.
- Shahbazi, A. Sh. (2001c), "Scripts of Ancient Iran", *The Splendour of Iran, Vol. I, Ancient Times*, Booth-Clibborn Editions of London and The University Press of Iran, London, pp. 490-501.
- Shahbazi, A. Sh. (2002a), "Šāpur I: History", *Elr*, online edition.
- Shahbazi, A. Sh. (2002b), "A New Picture of the Achaemenid World", Pierre Briant, *History of the Persian Empire: From Cyrus to Alexander (book review)*, *Journal of Ancient Persian History*, New York, III/2, Autumn and Winter 2003-2004, pp. 69-80.
- Shahbazi, A. Sh. (2002c), "Recent Speculations on the Traditional Date of Zoroaster", *Studia Iranica*, 31/1, pp. 7-45.
- Shahbazi, A. Sh. (2003a), "The Horse That Killed Yazdagerd, The Sinner", in S. Adhami, ed., *Paitimāna, Essays in Iranian, Indo-European and Indian Studies in Honor of Hanns-Peter Schmidt*, 2 vols., Costa Mesa, California.
- Shahbazi, A. Sh. (2003b), "Yazdegerd I", *Elr*, online edition.
- Shahbazi, A. Sh. (2004a), "Historiography II: Pre-Islamic Period", *Elr*, vol. XII, fasc. 3, pp. 325-330.
- Shahbazi, A. Sh. (2004b), "Hormozan", *Elr*, Vol. XII, Fasc. 5, pp. 460-461.
- Shahbazi, A. Sh. (2004c), "Hormozd (Ormisdas), Sasanian Prince – brother of Shapur II", *Elr*, vol. XII, fasc. 5, pp. 461-462.
- Shahbazi, A. Sh. (2004d), "Hormazd II", *Elr*, vol. XII, fasc. 5, pp. 464-465.
- Shahbazi, A. Sh. (2004e), "Hormazd III", *Elr*, vol. XII, fasc. 5, pp. 465-466.
- Shahbazi, A. Sh. (2004f), "Hormozd IV", *Elr*, vol. XII, fasc. 5, pp. 466-467.
- Shahbazi, A. Sh. (2004g), "Hormozd V", *Elr*, vol. XII, fasc. 5, pp. 467-468.
- Shahbazi, A. Sh. (2004h), "Hormazd Kušānšāh", *Elr*, vol. XII, Fasc. 5, pp. 468-469.
- Shahbazi, A. Sh. (2004i), "Hormozdgān", *Elr*, vol. XII/5, pp. 469-470.
- Shahbazi, A. Sh. (2004j), "Dance i. In Pre-Islamic Iran", *Elr*, vol. VI, 1993g, pp. 640- 641.
- Shahbazi, A. Sh. (2005), "Sasanian Dynasty", *Elr*, online edition.
- Tosh, John (1991), *The pursuit of history: aims, methods and new directions in the study of modern history*, Longman.
- Yarshater, E. (1971), "Were the Sasanian Heirs to the Achaemenids?", *La Persia nel Medioevo*, Rome, pp. 517- 531.

Transliteration

- Brosius, Maria (2017), *The Persians*, translated by Mani Salehi Allameh, Tehran: Tālet Publishing House.
- Carr, Edward Hallett (2007), *What is History?* Translated by Hassan Kamshad, seventh edition: Tehran: k̄arazmī.
- Daryaei, Touraj (2006), "Memorial of Dr. Alireza Shapour Shahbazi", *Literature and Languages, Bukhara*, Issue 55, pp. 498-499.
- Daryaei, Touraj (2018), *Sasanian Persia*, translated by Khashayar Bahari, Second Edition, Tehran: Farzān Publishing House.
- Khatibi, Abolfazl (2005), "Alireza Shapour Shahbazi (1321-1385)", *Letter to Ancient Iran*, Spring and Summer, Nos. 9 and 10, pp. 3-16.
- Mollaei-Tavani, Alireza (2018), *An Introduction to the Method of Research in History*, Tehran: Ney Publishing.
- Movaffaghi, Vida (2019), *Historiography of Alireza Shapour Shahbazi*, Master's thesis, supervised by Roozbeh Zarrinkoob, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran.
- Movaffaghi, Vida; Zarrinkoob, Roozbeh (2019), "The significance and function of prosopography in the studies of Sasanian history (from Ardashir Babakan to the end of the reign of Shapur Zul-Aktaf)", *Quarterly Journal of Historical Perspective and Historiography of Alzahra University*, New Volume, No. 31, Serial 116, Spring and Summer, pp. 295-316.
- Noldeke, Theodor (2019), *Geschichte du Parser und Araber zur zeit des Sasaniden*, translated by Abbas Zaryab, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Parseh Pasargad News* (2006), Special Issue on the Death of Professor Alireza Shapour Shahbazi, Year 1, Issue 1, Shahrivar.
- Schippmann, Klaus (2011), *Grundzuge Der Geschichte Des Sasanidischen Reiches*, translated by Keikavous Jahandari, first edition: 2005, Tehran: Farzān.
- Shahbazi, Alireza Shapour (1960), "A Critique of Sassanid Seals", in A. D. H. Bivar (1969), *Book Guide*, 13, pp. 465-468.
- Shahbazi, Alireza Shapour (1996), "Horse and Horsemanship in Ancient Iran", *Journal of Archaeology and History*, Vol. 11, No. 1 and 2, pp. 27-42.
- Shahbazi, Alireza Shapour (1996), "The Army in Ancient Iran", *Journal of Archaeology and History*, Vol. 10, No. 2, Spring and Summer, pp. 22-36.
- Shahbazi, Alireza Shapour (2000), "The Myth of Incest in Ancient Iran", *Journal of Archaeology and History*, Vol. 15, No. 1 and 2, pp. 9-28.
- Shahbazi, Alireza Shapour (2018), *Ferdowsi's Analytical Biography*, translated by Hayedeh Mashaykh, Tehran: Hermes.
- Shahbazi, Alireza Shapour (2019), *Sasanian History: Translation of the Sasanian Part of the Book of Tarikh-e-Tabari and its Comparison with Tarikh-e-Bal'ami*, translated, researched and annotated by Alireza Shapour Shahbazi, University Press, first edition: 2010.
- Zarrinkoob, Abdolhossein (1999), "Archaeologist and Researcher: Interview with Alireza Shapour Shahbazi", *Research Index*, Nos. 9 and 10.
- Zarrinkoob, Abdolhossein (2007), *History on the scales: On Historiography and Historiography*, 11th edition, Tehran: Amīrkabīr Publishing House.
- Zarrinkoob, Roozbeh (2009), "The Influence and Impact of History and Archaeology", *Book of the Month of History and Geography, Mehr*, No. 137.
- Zarrinkoob, Roozbeh (2024), "Teaching and Researching Ancient Iranian History in Contemporary Iran: In Search of Tomorrow's Horizon", in the collection of papers of the International Conference on the Latest Findings in the History of Ancient Iran, Shahid Chamran University of Ahvaz, edited by Farshid Naderi.

The Approach and Method of Alireza Shapour Shahbazi in Sasanian Historiography

Extended Abstract

Introduction: Historiography, understood as the process of writing history, not only prevents past events from fading into obscurity but also generates an awareness of the past that remains relevant to the present and the future. In this sense, historiography protects history from the danger of obsolescence and destruction. In fact, historians, based on their perceptions of new sources and findings, reproduce narratives that resolve past ambiguities and answer common questions in academic circles or society. Historiographical research examines past events from the perspective of how they have been reconstructed and represented. By studying the work of historians, this type of research seeks to identify their scholarly characteristics, as well as the methods and approaches they employ in historical studies. Such methods and approaches are influenced by the intellectual climate of the period, prevailing schools of thought, and the individual disposition of the historian. The present study investigates the historiography of Alireza Shapour Shahbazi to determine how his intellectual outlook and research methods shaped both his historical writings and the reception they have received from the readers. The principal hypothesis of this study is that Shahbazi employed modern historiographical methods in reconstructing Sasanian history and integrated these methods with an Iran-centred intellectual perspective. Shahbazi's historiography encompasses the Achaemenid, Parthian, and Sasanian periods, as well as broader historical concepts. To date, it has only been systematically examined in the author's master's thesis at the University of Tehran. Studies devoted to Iranian historians of the ancient world are similarly rare, one example being Mohammad Bakhtiari's study of the historiography of Abdolhossein Zarrinkoub, published in 1392 SH (2013–2014).

Method: Since the principal sources for examining a historian's historiography consist of the historian's own statements and writings, this article adopts a library-based research method and focuses on Shahbazi's works concerning the Sasanian period. It first employs a descriptive method to introduce these works. References are also made to the views expressed by other scholars regarding Shahbazi and his scholarship. The study subsequently considers both the works specifically devoted to the Sasanians and Shahbazi's other publications in which the Sasanian period is discussed. On this basis, it analyses his scholarly practice, research methods, and intellectual approaches to identify the principal characteristics of his historiography. An understanding of a historian's personal and social background, as well as their lived experience, is clearly essential for identifying the assumptions and perspectives

underlying their historical writing. Accordingly, this study examines Shahbazi's conception of history to reveal the influence of his beliefs, presuppositions, and motivations on his historiographical practice.

Findings: By studying Shahbazi's practical work and views, it became clear what approaches and methods Alireza Shapour Shahbazi used to examine and analyze events and topics related to the Sasanian history. Both in his statements and in his scholarly practice, Shahbazi emphasised the analysis of historical events and the identification of their causes. He generally began by providing a thick description of the geographical and physical setting in which an event occurred, thereby familiarizing the reader with its context. He situated the reader within a detailed account of the subject, the relevant sources, available data, and scholarly findings before critically assessing and verifying the reliability of those sources and findings. Such thick description raised the reader's understanding to a level at which description itself became an integral part of the analysis. Shahbazi would then defend his interpretation by presenting evidence and supporting arguments. This procedure can be observed throughout much of his scholarship, including his use of prosopography and iconography, as well as in the annotations he prepared for his book *The History of the Sasanians*. Shahbazi also employed comparative and contrastive methods to examine historical processes, particularly in relation to social and cultural subjects. In articles devoted to broader historical concepts, he often traced a subject from the earliest periods of antiquity and, in some instances, followed its influence through the Islamic period and into modern times. In doing so, he sought to clarify the processes of change and transformation for his readers.

Discussion and Conclusion: This study was conducted to provide a practical example of how Iranian historians working in the field of Sasanian history may be evaluated. By examining Shahbazi's intellectual outlook and methodological practices as reflected in his writings, the study sought to demonstrate the extent of his contribution to the revision of existing historical accounts and the production of new ones. While adhering to scholarly and methodological standards, Shahbazi consistently investigated the transformation and continuity of Sasanian history and culture, both in neighbouring regions and in post-Islamic Iran through to the modern period. An examination of his historiography of the Sasanian era demonstrates that his commitment to Iran and his interest in promoting an understanding of the Iranian history and culture motivated him to undertake systematic and well-documented research that gained recognition within international academic circles. Shahbazi employed descriptive, narrative, and analytical approaches in presenting his findings. His critical examination of data and evidence provided the basis for analyzing historical subjects and identifying either the immediate cause or the interconnected chain of causes behind the emergence of an event. In addressing political, social, and especially

cultural subjects, he did not confine events to isolated historical moments. Instead, he examined each event in relation to the changes and transformations it underwent over time.

Given that Shahbazi's works cover the entirety of ancient Iranian history and that he published extensively on general historical concepts and subjects related to the *Shahnameh*, his methods and intellectual outlook need to be examined separately in each of these fields and subsequently assessed as a whole. Such an approach is necessary to reveal the full scope and various dimensions of his scholarship. Historical writing involves an inseparable relationship between textual and material sources and a variety of political, social, and cultural approaches. A comprehensive understanding of Shahbazi's historiography can, therefore, only be achieved by examining his treatment of each period of ancient history and each general historical concept independently and then comparing and evaluating them in relation to one another.

Keywords: Alireza Shapour Shahbazi, Historiography, Sasanian History, Historical Methodology.

The Role of Gilan Women in Theater During Reza Shah's Era, Based on the Life of Fatemeh Nashouri¹

Katayoun Nikbakhsh², Robabe Motaghedi³, Sina Foroozesh⁴

Abstract

Theater in contemporary Iran is considered one of the important arenas of cultural and social developments, and the city of Rasht was one of the active centers in this field during the Reza Shah era. This research aims to investigate the social and cultural contexts of women's presence in Gilan theater, focusing on the life and activities of Fatemeh Nashouri. The main question addressed in the present study is what social, institutional, and cultural factors played a role in shaping the possibility of women's presence in Rasht theater, and how can Fatemeh Nashouri's activities be explained in this process? The research method in this study is descriptive-analytical, and the data were collected and analyzed using library resources, historical documents, Reza Shah era press, and some oral narratives. The main claim of this article is that the expansion of cultural institutions, the formation of theaters, the development of urban space, and the gradual

1. This article is obtained from the student's Master's thesis entitled "*Women's Role in the Cultural Vitality of Gilan in the Pahlavi Era; A Case Study: Fatemeh Nashouri*" at the Islamic Azad University, Science and Research Branch.

2. PhD student in History, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. K.nikbakhsh@iau.ir

3. Assistant Professor, Faculty Member, National Archives and Library Organization, Tehran, Iran. (Corresponding Author). r-motaghedi@nlai.ir

4. Associate Professor, Department of History, University of Science and Research, Islamic Azad University, Tehran, Iran. s.foroozesh@iau.ir

Received: January 07, 2026 - Accepted: July 30, 2026



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

changes in social attitudes towards the role of women provided a new context for their presence in the field of performing arts. In the meantime, Fatemeh Nashouri can be considered a prominent example of women's activism in the gradual process of changing their position in Gilan theater; a presence that was a reflection of the broader cultural transformations of society at that time.

Keywords: Social history of art, cultural life, women, Gilan, theater, Reza Shah era, Fatemeh Nashouri.

نقش زنان گیلان در تئاتر عصر رضاشاه: با تکیه بر زندگی فاطمه نشوری^۱

کتابیون نیک‌بخش^۲، ربابه معتقدی^۳، سینا فروزش^۴

چکیده

تئاتر در ایران معاصر یکی از عرصه‌های مهم تحولات فرهنگی و اجتماعی به‌شمار می‌آید و شهر رشت در دوره رضاشاه از مراکز فعال این حوزه بود. این پژوهش با هدف بررسی زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی حضور زنان در تئاتر گیلان و با تکیه بر زندگی و فعالیت‌های فاطمه نشوری انجام شده است. مسئله اصلی پژوهش آن است که چه عوامل اجتماعی، نهادی و فرهنگی در شکل‌گیری امکان حضور زنان در تئاتر رشت نقش داشته و فعالیت‌های فاطمه نشوری در این روند چگونه قابل تبیین است؟ رویکرد پژوهش در این مطالعه توصیفی-تحلیلی بوده و داده‌ها با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، اسناد تاریخی، مطبوعات دوره رضاشاه و برخی روایت‌های شفاهی گردآوری و تحلیل شده‌اند. ادعای اصلی این مقاله آن است که گسترش نهادهای فرهنگی، شکل‌گیری سالن‌های

-
۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری کتابیون نیک‌بخش با عنوان «نقش زنان در حیات فرهنگی گیلان در عصر پهلوی؛ مورد مطالعه فاطمه نشوری» در دانشگاه آزاد اسلامی تهران، واحد علوم و تحقیقات است.
۲. دانشجوی دکتری تاریخ، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. K.nikbakhsh@iaui.ir
۳. استادیار و عضو هیئت علمی سازمان اسناد و کتابخانه ملی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
r-motaghedi@nlai.ir
۴. دانشیار گروه تاریخ، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. s.foroozesh@iaui.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۱۷ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۵/۰۸



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

نمایش، توسعه فضای شهری و تغییرات تدریجی نگرش‌های اجتماعی نسبت به نقش زنان، زمینه‌ای نو برای حضور آنان در عرصه هنرهای نمایشی فراهم ساخت. در این میان، فاطمه نشوری را می‌توان نمونه‌ای شاخص از کنشگری زنان در فرایند تدریجی تحول جایگاه آنان در تئاتر گیلان دانست؛ حضوری که بازتابی از دگرگونی‌های فرهنگی گسترده‌تر جامعه در آن دوره بود.

واژه‌های کلیدی: تاریخ اجتماعی هنر، زنان، گیلان، تئاتر، عصر رضاشاه، فاطمه نشوری.

۱. مقدمه

هنر به مثابه بازتابی از شرایط اجتماعی و فرهنگی، همواره در مطالعه تحولات جوامع نقش مهمی ایفا کرده است و هنر تئاتر نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ در ایران، تئاتر به شیوه مدرن برای نخستین بار در دوران قاجار و از طریق تعامل با روسیه وارد کشور شد و به واسطه همسایگی، گیلان بیشترین تأثیر را پذیرفت. شهرهایی چون رشت، انزلی و لاهیجان در این دوره شاهد شکل‌گیری انجمن‌ها و جمعیت‌های فرهنگی و هنری بودند که به گسترش این هنر کمک شایانی کردند؛ با این حال، با وجود تمایل به نوگرایی، هنر تئاتر تا سال‌ها در انحصار مردان باقی ماند. جامعه آن روزگار، به دلیل آموزه‌های سخت‌گیرانه دینی و همچنین بی‌ثباتی‌های اجتماعی، به شدت با حضور زنان در صحنه‌های نمایش مخالفت می‌کرد و آن را مغایر با مفهوم ناموس می‌دانست (زاهد، ۱۴۰۲: مصاحبه با حسین قاسمی). این ممانعت‌های عرفی و شرعی، مانعی جدی برای فعالیت زنان در اماکن عمومی و به ویژه عرصه هنر بود؛ با این حال، تلاش‌های روشنفکران برای ایجاد بستر فکری و نشان دادن اهمیت تئاتر - که آن را ابزاری برای گسترش آگاهی و روشن‌سازی اذهان عمومی با توجه به بی‌سوادی بیشتر مردم در آن دوران می‌دانست - به تدریج زمینه را برای پذیرش این هنر فراهم آورد (خسروپناه، ۱۳۹۶: ۲۱)؛ برای نمونه تأکید محمدعلی جمالزاده که ترقی دادن تئاتر را در خدمت به اصلاح و ترقی ایران امروز می‌داند؛ تصویر شماره (۱). جمالزاده تأکید کرده است هر اقدامی که در ترقی دادن تئاتر در مملکت به عمل آید را به طور مستقیم خدمت به اصلاح و ترقی و تمدن ایران امروز می‌دانست (سند کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران).

در دوران حکومت رضاشاه، هنرهای نمایشی از دو جهت تحت فشار قرار داشتند؛ یکی هنرهای نمایش بومی چون تعزیه که مورد هجوم کارگزاران فرهنگی و سیاسی حکومت جدید قرار گرفت و به طور غیر رسمی ممنوع اعلام شد و دیگری نمایش به سبک اروپایی که دستگاه عریض و طویل ممیزی برای کنترل آن به وجود آمد (ملک پور، ۱۳۸۶: ۲۵/۳). اجراکنندگان ممیزی مأموران وزارت معارف و صنایع مستظرفه و مأموران اداره نظمیه بودند. مأمورانی کارآمد، اما بیگانه با هنر نمایش، که مأموریت خود را از لحاظ امنیتی به بهترین نحو انجام می دادند. قانون ممیزی ابتدا در سال ۱۳۰۶ تصویب شد و سپس در سالهای ۱۳۱۱ و بعد ۱۳۱۶ کامل و کامل تر شد (همان، ۲۴/۳ و ۲۵). از سال ۱۳۰۹ فشار ممیزی ها بر گروه های نمایشی بیشتر شد و همین امر سبب ازهم پاشیدن خیل عظیمی از انجمن های هنری شد. در همین دوران، تئاتر نیز چندین گام درجا زد و حتی عقب نشینی کرد و عاقبت منجر به انحلال جوامع تئاتر شد (نوزاد، ۱۳۶۸: ۱۷۰).

۲. واکاوی نظری: تاریخ اجتماعی هنر و جنسیت در فضای عمومی

برای تحلیل حضور زنان در تئاتر گیلان در دوره رضاشاه، این پژوهش از رویکرد «تاریخ اجتماعی هنر» و مباحث مطالعات جنسیت بهره می گیرد. در این رویکرد، پدیده های هنری تنها در جایگاه جلوه هایی زیبایی شناختی بررسی نمی شوند، بلکه در پیوند با ساختارهای اجتماعی، روابط قدرت و تحولات فرهنگی جامعه تحلیل می شوند؛ بر این اساس، تئاتر به مثابه بخشی از فرهنگ شهری مدرن، می تواند عرصه ای برای بازنمایی و بازتعریف نقش های اجتماعی تلقی شود.

در مطالعات تاریخی معاصر، جنسیت مقوله ای تحلیلی برای فهم روابط قدرت و ساختارهای اجتماعی مطرح شده است. جان اسکات جنسیت را ابزاری مفهومی برای تحلیل تاریخ می داند که امکان بررسی چگونگی شکل گیری و دگرگونی جایگاه اجتماعی زنان را فراهم می سازد. از این منظر، حضور زنان در تئاتر را نمی توان تنها رویدادی فردی یا هنری دانست، بلکه باید آن را در چهارچوب تحولات گسترده تر اجتماعی و فرهنگی تحلیل کرد.

همچنین باتوجه به نظریه «فضای عمومی» یورگن هابرماس^۱ فضاهایی چون سالن‌های نمایش را می‌توان بخشی از عرصه عمومی نوظهور در شهرهای مدرن دانست؛ عرصه‌ای که در آن امکان مشارکت فرهنگی و اجتماعی گروه‌های مختلف جامعه فراهم می‌شود (هابرماس، ۱۳۸۳: ۶۵-۶۸)؛ در این چهارچوب، گسترش سالن‌های نمایش و فعالیت‌های نمایشی در شهر رشت را می‌توان نشانه‌ای از شکل‌گیری نوعی فضای عمومی فرهنگی دانست که به تدریج امکان حضور زنان را در عرصه‌ای فراتر از حیطه خصوصی فراهم ساخت.

بر این اساس، بررسی زندگی و فعالیت‌های فاطمه نشوری در تئاتر گیلان را می‌توان در بستر این تحولات اجتماعی و فرهنگی تحلیل کرد؛ به گونه‌ای که حضور او نه تنها یک تجربه فردی، بلکه بخشی از فرایند تدریجی تغییر در جایگاه اجتماعی زنان در دوره رضاشاه به‌شمار می‌آید.

۳. پیشینه پژوهش

بررسی پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهد که بیشتر به تبارشناسی کالبدی تئاتر گیلان یا تاریخ‌نگاری توصیفی انجمن‌های هنری پرداخته‌اند؛ پژوهش حاضر در تلاش است تا با بهره‌بردن از ادبیات موجود، در تمرکز آن بر لایه‌های جامعه‌شناختی «جنسیت بر صحنه» و بازخوانی موانع ساختاری (سنت و ممیزی) در مسیر کنشگری زنان، بر کارنامه فاطمه نشوری نوری بیفکند.

پژوهش‌هایی که می‌توانند به‌عنوان پیشینه این تحقیق یاد شوند، در چند دسته قرار می‌گیرند؛ دسته نخست پژوهش‌هایی هستند که به تئاتر در ایران و به‌ویژه گیلان پرداخته‌اند؛ همچون کتاب دو جلدی *تئاتر گیلان* فرامرز طالبی که در آن بیشتر به جمعیت‌های فرهنگی و تئاتری گیلان از گذشته تا سال ۱۳۷۵ نگریسته است، اما بیش از چند سطر به فاطمه نشوری نپرداخته است (طالبی، ۱۳۸۸)؛ هرچند در طول تدوین پژوهش حاضر از کمک‌های ایشان بسیار بهره بردم. فریدون نوزاد نیز در کتاب *تاریخ نمایش گیلان* (۱۳۶۸) به نوشته‌های محمد نشوری و علیقلی پوررسول اشاره کرده

1. Jürgen Habermas

است. جلد دوم کتاب *گزیده اسناد نمایش در ایران* (۱۳۸۱) نوشته علی میرانصاری و مهرداد ضیایی نیز در همین دسته قرار می‌گیرد؛ اگرچه بیشتر به موسیقی و سینما پرداخته است و مطالبی اندک در مورد تئاتر و سانسور را دربر می‌گیرد. مسعود کوهستانی‌نژاد نیز در جلد اول کتاب *گزیده اسناد نمایش در ایران* (۱۳۸۱)، به اسنادی در مورد تئاتر گیلان اشاره می‌کند.

دسته دوم شامل پژوهش‌هایی است که به نقش زنان در نوسازی فرهنگی پرداخته‌اند؛ از آن جمله می‌توان به کتاب *زندگی زنان گیلان* (۱۳۸۹)، اثر مشترک شادی پیروزی‌فر و هادی میرزانژاد موحّد اشاره کرد؛ البته این کتاب به توضیحاتی اندک در مورد فاطمه نشوری بسنده کرده است.

دسته سوم پژوهش‌هایی است که به تاریخ اجتماعی گیلان نظر داشته‌اند. جهانگیر سرتیپ‌پور، نیز در کتاب‌های *تاریخ معاصر گیلان* (۱۴۰۳) و *نام‌ها و نام‌دارها* (۱۳۷۱)، اشاراتی کوتاه در مورد فاطمه نشوری داشته است.

بنابراین خلأ پژوهشی که این مقاله با آن روبه‌رو بوده است، کمبود منابع و تحقیقات تاریخی درباره زندگی و فعالیت‌های فاطمه نشوری است که تاکنون پژوهش مستقلی پیرامون آن انجام نشده است و در جایگاه بازیگری که نمایش‌های بسیار در طول سال‌های زندگی‌اش بازی کرده است نه تنها عکسی از وی موجود نیست،^۱ بلکه حتی تلفظ نام این بازیگر هم در بسیاری منابع محل اختلاف نظر است و تنها در کتاب «نام‌ها و نام‌دارها»، اثر جهانگیر سرتیپ‌پور نام او به لاتین (Nashvari) نوشته شده است (سرتیپ‌پور، ۱۳۷۱: ۲۲۷).

۴. بستر تاریخی: نوسازی آمرانه، ممیزی دولتی و پویایی‌های فرهنگی گیلان عصر رضاشاه
برای آشنایی با فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران و به‌ویژه گیلان در دوران رضاشاه و نقش زنان بر رخدادهای فرهنگی و شناسایی جایگاه آنان لازم است نگاهی به جو سیاسی و اجتماعی این دوره شود.

^۱ نگارنده تنها با مراجعه به آلبوم شخصی یکی از دوستان او، توانست به عکس محمد نشوری همسر فاطمه دست پیدا کند. نام خانوادگی نشوری از طرف همسر برای وی انتخاب شد. محل سکونت آن‌ها نیز در رشت سبزه‌میدان، کوچه آشخ حسین، پلاک ۱۶ بوده است؛ تصویر (۴) محمدآقا نشوری.

۴-۱. تحولات سیاسی و اجتماعی ایران

آغاز جنگ جهانی اول، انقلاب بلشویکی در روسیه و ملی‌گرایی روبه‌رشد ایرانی، کشور ما را با آشوب و بلا تکلیفی روبه‌رو کرد، که این عوامل موجب تضعیف پایه‌های سلطنت قاجار شد. رضاشاه پهلوی از طریق کودتای نظامی در سال ۱۲۹۹ به قدرت رسید. در سال‌های پس از کودتا و «پس از شکست کامل جنگلی‌ها به‌دست نیروهای سردار سپه، گیلان به‌طور کلی تحت حکومت دولت مرکزی و حاکمان نظامی سردار سپه قرار گرفت.» (عظیمی، ۱۳۹۹: ۶۵). در همین دوران نهادهای نظامی و انتظامی در ابتدا نقش محوری در تحولات سیاسی ایفا می‌کردند، اما از دهه دوم ۱۳۰۰، نهاد بروکراسی نوپا جای نهاد نظامی را گرفت (همان، ۱۱). رضاشاه با تکیه بر نیروهای نظامی توانست اقدامات تجددگرایانه‌ای در زمینه‌های مختلف از جمله سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و اجرای سیاست‌های غیردینی انجام دهد؛ بنا به گفته استفانی کرونین «در این دوران یکی از سریع‌ترین تغییرات در عرصه‌های فکری و فرهنگی در ایران انجام گرفت.» (کرونین، ۱۳۸۹: ۲۰). در این دوران مفهوم نوگرایی و تجدد با توسل به یک نظام سیاسی و نظامی قدرتمند و متمرکز در جامعه ایران در زمینه‌های گوناگون چون نوسازی در ارتش، نوسازی در نظام‌های اداری و قضایی، نوگرایی در پوشش و دیگر موارد تبلور یافت. فرایند نوگرایی، اگرچه امتیازاتی برای طبقه بالای جامعه و طبقه متوسط در حال ظهور به‌همراه داشت، اما به بخش سنتی طبقه متوسط آسیب رساند؛ بنابراین یک تعارض مستمر بین نوگرایان در حال ازدیاد و روحانیون قدرتمند و بازار سنتی و طبقه متوسط سنتی به‌وجود آمد که دگرگونی‌های اقتصادی و فرهنگی را به ضرر خود می‌دانستند؛ برای نمونه می‌توان به کاهش قدرت روحانیون به‌سبب ایجاد محاکم عرفی که باعث خروج بسیاری از مناصب قضایی از دست روحانیون شد و یا نوسازی اقتصادی که باعث محدودیت بازاریان سنتی در مقابل کارخانه‌داران صنعتی که مورد تشویق دولت بودند اشاره کرد؛ در همین راستا می‌توان گفت که: «گفتمان مدرنیسم ایرانی در عصر پهلوی با تأکید بر احکام و مفاهیم مربوط به صنعتی‌کردن، ناسیونالیسم، سکولاریسم و تمرکز سیاسی، موجب حذف نهادها و گروه‌های سنتی از صحنه سیاسی در ایران می‌شد.» (بشیری، ۱۳۸۲: ۶۹۳). بی‌شک زنان

طبقه متوسط ایران نیز از این تحول و دگرگونی بهره‌مند شده و پا به عرصه اجتماع گذاشتند و در نهایت جذب بازار کار شدند و در مشاغل جدیدی چون معلمی در مدارس، مامایی و پرستاری در بیمارستان‌ها، ماشین‌نویسی در ادارات، روزنامه‌نگاری یا کار در کارخانه‌های جدید مشغول شدند. حسین بشیریه در کتاب *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران* در مورد طبقه متوسط جدید می‌نویسد: «این طبقه عمدتاً محصول فرآیند نوسازی عصر پهلوی بوده است.» (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۴) و خواست‌های عمده این طبقه «تجدید هویت و سنت‌های ملی ایران، منع دخالت روحانیون در سیاست، وضع نظام قانون اساسی جدید به شیوه اروپا، تأسیس نهادهای سیاسی بر اساس حاکمیت ملی به جای دولت‌های سنتی بوده است.» (همان، ۲۴).

این جابه‌جایی شغلی، طبق تعریف جان اسکات از جنسیت به عنوان ابزار تحلیل مناسبات قدرت، نشان‌دهنده بازتعریف مرزهای جنسیتی در ساختار اداری عصر رضاشاه است. خروج زنان از پیلۀ سنتی اندرونی و ورود به مشاغل عمومی، پایه‌های قدرت مردسالارانه را به چالش کشید و تئاتر به مثابه مابه‌ازای فرهنگی این تغییرات، به بستری برای بازنمایی توازن جدید قدرت تبدیل شد. این تحولات، زمینه‌ای برای ظهور فعالیت‌های فرهنگی جدید از جمله تئاتر فراهم کرد و این بستر اجتماعی همان فضایی است که امکان ظهور زنانی مانند «فاطمه نشوری» را در عرصه تئاتر می‌دهد.

۲-۴. پویایی‌های فرهنگی گیلان در عصر رضاشاه

براساس یافته‌های تاریخی، «گیلان جزو اولین مناطق ایران بود که ارزش‌ها و نهادهای مدرن دنیای معاصر را جذب کرد. در واقع گیلان مهم‌ترین نقطه تماس با جهان مدرن بود و از این رهگذر شایستگی‌های خود را در اوایل قرن بیستم و در عرصه‌های گوناگون به‌ویژه در برخاستن نیروها و شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی و جنبش‌های اجتماعی بروز داد.» (عظیمی، ۱۳۸۱: ۲۱). گیلان را به عبارتی دروازه اروپا می‌نامیدند. فیاض زاهد در مصاحبه‌ای با عنوان «عنصر شادمانی» دلیل این امر را چنین مطرح می‌کند: «تا آن زمان سه پادشاه قاجار (ناصر، مظفر و احمد) از گیلان به اروپا سفر کردند و به سبب همجواری با روسیه و ارتباط بازرگانی و حضور صدهزار نفر کارگر ایرانی در قفقاز، این منطقه در

معرض افکار نوین غربی قرار داشت و به‌طور بالقوه دارای بستری مناسب برای حضور زنان در جامعه بود. (زاهد، ۱۴۰۲: مصاحبه با حسین قاسمی)؛ افزون‌بر این، مردم گیلان به‌دلیل شکل بومی اقتصاد کشاورزی، با ایفای نقش زنان در جامعه آشنا بودند. مشارکت زنان روستایی گیلان در امر تولید، مهارتشان در چیرگی بر زمین و محدودنشدن آن‌ها به حریم خصوصی و اندرونی، سبب شده بود که کمتر از زنان سایر نقاط دیگر ایران فرمانبردار مردان باشند (بزرگی، ۱۳۹۱: ۴۰)؛ با این حال، حتی جامعه گیلان نیز هنوز آماده پذیرفتن زنان در فضای هنری نبود و باید فعالیت‌های فرهنگی بیشتری انجام می‌گرفت. از آغاز مشروطیت، نمایش‌های تئاتری در گیلان، بیش از دیگر نقاط ایران معمول شد و بی‌شک همسایگی قفقاز و روسیه در این امر مؤثر بود (کشاورز، ۱۳۵۶: ۱۳۶). به‌نظر فرامرز طالبی پژوهشگر در حوزه هنر گیلان «هنگامی که در گیلان، تئاتر، مورد توجه مردم قرار گرفت، در سایر ولایات ایران شناخت چندانی از این هنر نداشتند و هنرمندان و بازیگران تئاتر را به دیده تحقیر می‌نگریستند. همین موضوع خود یکی از علل موفقیت بنیان‌گذاران و گروه‌های اولیه تئاتر گیلان بود.» (طالبی، ۱۳۸۸: ۳۷/۲). در این ایام باتوجه به بی‌سوادی بیشتر مردم، تئاتر به‌تدریج توانست جایگاه خود را در بین عامه مردم به‌دست آورد: «بهترین وسیله تربیت توده و آشناکردن به عیوب قدیم و محاسن جدید تئاتر است، زیرا تأثیر افسانه و بازی در اذهان ساده به مراتب بیش از درس و وعظ است.» (یاسمی، ۱۳۱۶: ۱۲۷)، پس از پیروزی انقلاب مشروطه و بازشدن فضای فرهنگی و سیاسی جامعه، انجمن‌های فرهنگی زیادی در ایران و گیلان شروع به فعالیت کردند. بیشتر این انجمن‌ها دارای گروه‌های نمایش نیز بودند؛ برای نمونه فریدون نوزاد در کتاب *تاریخ نمایش گیلان* چند مورد از این گروه‌های تئاتری را مطرح می‌کند: مجمع امید ترقی (۱۲۸۹)، انجمن فرهنگ (۱۲۹۶-۱۲۹۵) و انجمن گلشن (۱۳۰۱). (نوزاد، ۱۳۶۸: ۵۳، ۹۱، ۱۱۴). فرامرز طالبی نیز در کتاب *تئاتر گیلان* به گروه دیگری از این انجمن‌ها اشاره دارد؛ از جمله جمعیت ادبی محمدیه (۱۲۹۵)، جمعیت اکتورال آزاد (۱۳۰۱)، (طالبی، ۱۳۸۸: ۸۱/۲ و ۸۳) که هدف همگی اشاعه اخلاق و اعتلای فرهنگ در جامعه بود. درآمد این انجمن‌ها نیز صرف کمک به امور خیریه و تأسیس مدارس، کتابخانه و بیمارستان می‌شد؛ برای نمونه منافع نمایش‌های اجراشده به‌وسیله گروه امید ترقی برای احیای مدارس شمسیه در رشت هزینه شد: «این عایدات جز

برای معارف برای هیچ راهی خرج نمی‌شود و اجزای تئاتر به هیچ وجه من‌الوجوه توقع و احتیاجی ندارند و فقط مقصودشان ترقیات معارف است.» (کوهستانی‌نژاد، ۱۳۸۱: ۲۰). زنان نیز در دوران پسامشروطه با ایجاد مدارس دخترانه، روزنامه‌های زن‌نگار، و بعدها در دوران رضاشاه با ایجاد انجمن‌ها و کانون‌ها توانستند خواسته‌های خود را منسجم و مطرح کنند؛ «هرچند به‌رغم تجلیات مدرنیته فرهنگی، توفیقات رضاشاه هزینه هنگفتی داشت.» (امانت، ۱۴۰۰: ۵۵۹). در چنین فضایی از رشد انجمن‌های فرهنگی و افزایش آگاهی اجتماعی بود که بستر فعالیت زنان، ازجمله فاطمه نشوری در عرصه تئاتر فراهم شد. در سال ۱۳۰۳ در نمایشی به نام سیاح ایرانی (انتقام حقیقی)، تصویر (۲)، فاطمه نشوری با گروه انجمن گلشن با روبند و چاقچور به روی صحنه رفت و مردم نسبت به او ابراز احساسات کردند (نوزاد، ۱۳۶۸: ۱۱۹)؛ هرچند که این هنر تا چند سال پس از مشروطه همچنان در ید قدرت مردان بود و زنان را به صحنه تئاتر چه در جایگاه تماشاچی و چه بازیگر، راهی نبود. توجه به اعلان‌های تبلیغاتی نشان‌دهنده این مطلب هست که در آن تنها تماشاگران مرد مورد خطاب قرار می‌گیرند؛ تصویر (۳)؛ چنان‌که می‌دانیم نمایش صحنه‌ای از زندگی مردم است و حضور هر دو جنس زن و مرد در آن ضروری به‌نظر می‌آید. در زمانی که زن‌ها حتی حق دیدن نمایش را نداشتند چه رسد به اجرای آن، چگونه باید جایگزینی برای اجرای نقش‌های زنان پیدا کرد؟ پس ایفای نقش زنان را نیز مردان برعهده گرفتند، که به آن‌ها زن‌پوش می‌گفتند؛ هنرپیشگانی همچون اسدالله کیایی، میرزا عبدالکریم تهرانی که بیشتر نقش پیرزن و کلفت را بازی می‌کرد. محمدتقی گلبرگ، بنیامین پسری یهودی که بعدها مسلمان شد و نقش زنان جوان را بازی می‌کرد (نوزاد، ۱۳۶۸: ۳۷-۸۴).

پدیده «زن‌پوشی» مردان بر صحنه، بازتاب عینی فضای عمومی جامعه و غلبه تفکر سنتی بود که زن مسلمان را از رویت‌پذیری در عرصه اجتماع منع می‌کرد. در این میان، حضور آغازین زنان غیرمسلمان (ارمنی و گرجی) بر صحنه را می‌توان گام‌های لرزان شکل‌گیری فضای عمومی فرهنگی به تعبیر هابرماس دانست؛ فضایی که با شکستن انحصار جنسیت مردانه بر صحنه، به‌صورت تدریجی ذهنیت جامعه را برای پذیرش امر نو آماده و مقاومت‌های ساختاری مورد بحث در نظریه جنسیت جان اسکات را تعدیل کرد.

به دلیل همان جو نظامی حاکم بر گیلان، سرتیپ محمدحسین آیرم به سمت فرماندهی تیپ شمال منصوب و در سال ۱۳۰۱ عازم رشت شد. ورود او به گیلان همراه با انجام برنامه‌های زیادی بود؛ از جمله برنامه‌های فرهنگی و هنری که مورد حمایت جامعه متجدد قرار گرفت. در این مورد جهانگیر سرتیپ‌پور می‌نویسد: «مدتی بود جمعیت‌های جوانان اعم از فرهنگ، آزاد، اخوت و کانون‌ها مترصد بودند که پای بانوان را در گردشگاه‌های شهر من جمله سبزه‌میدان رشت باز کنند. ملایان، رفت‌وآمد مردها و زن‌ها را در کوچه و بازار و حاشیه سبزه‌میدان می‌دیدند و مخالفت نمی‌کردند، ولی ورود زن‌ها را در باغ، خلاف شرع انور می‌دانستند. سرتیپ محمدحسین‌خان [آیرم] به طریق مدبرانه جانب متجددین را گرفت. سرهنگ غفاری رئیس نظمیه هم که موافق بود، به طریقی مردم‌مدارانه اقتناع کرد که ملایان ترک مخالفت نمودند و خانم‌ها حق یافتند در گردشگاه‌ها ساعات معینی از روز با چادر و مراقبت آنکه مورد بی‌احترامی یا بی‌ادبی مردان قرار نگیرند، گردش کنند.» (سرتیپ‌پور، ۱۴۰۳: ۱۷۹).

در این سال‌ها جامعه شاهد اجرای نمایش‌هایی بود که در گیلان با حضور زنان اجرا می‌شد، ولیکن این زنان دو ویژگی داشتند؛ نخست اینکه هیچ کدامشان ایرانی نبودند و بیشتر قفقازی و گرجی بودند که تابعیت دولت روسیه را داشتند و دوم اینکه هیچ کدام مسلمان نبودند یا ارمنی (مسیحی) یا یهودی بودند؛ برای مثال سونا قفقازی، مریم گرجی، مادام مانو شک، استیک یقیکیان، مانوشاک ساناساریان و دیگران که البته حضور آن‌ها روی صحنه نیز خالی از دردسر برای مردان نمایش‌دهنده و کارگردانان مسلمان ایرانی نبود؛ برای نمونه استفاده از خانم سونا قفقازی برای نخستین بار توسط جمعیت محمدیه در نمایش لیلی و مجنون به کارگردانی عبدالمجید فرساد، سبب شد که او مورد بغض و نفرت گروهی از مردم قرار گیرد (طالبی، ۱۳۸۸: ۸۲/۲)؛ در همین دوران اما گروه‌های مختلفی از زنان هنرمند، با حمایت مردان روشنفکر که بیشتر (پدر، برادر یا همسران) این بانوان بودند، ایجاد شد. در نیمه دوم سال ۱۳۰۲ جمعیت معارف‌پژوهان نسوان به کوشش خانم ساری امانی در رشت تأسیس شد. نخستین نمایشنامه این گروه در ۲۵ اسفند با نام «عروسی دختر فروشی» در پنج پرده در تماشاخانه الووش بیگ به اجرا گذاشته شد. این نمایش وضع نامطلوب زنان و

دختران ایران را در خطه شمال مورد انتقاد قرار داده بود. بیشتر نقش‌های این نمایشنامه را زنان اجرا کرده بودند. متن نمایش دقیقاً گزارشی از زندگی زنان آن دوران است که به محرومیت و نقض حقوق زنان تأکید زیادی شده بود (نوزاد، ۱۳۶۸: ۱۳۳). و دیگری گروه تئاترال زنان که توسط مادام مانوشاک، مادام آرشام، بانو اروسیاک و بانو استر و دختران بالاسان که تاجر توتون بود و دیگر بانوان ارمنی تشکیل شد. مرحوم احمد درخشان نمایش‌های کم‌دی موزیکال از قبیل مشهدی عباد، آرشین مالالان را به فارسی برمی‌گرداند و هنرپیشگان زن ارمنی را تعلیم می‌داد تا به وسیله آن‌ها اختصاصاً برای بانوان ایرانی نمایش داده شود (سرتیپ‌پور، ۱۴۰۳: ۱۸۱). حضور زنان ارمنی و یهودی ایرانی در صحنه تئاتر، به تدریج ضرورت حضور دیگر زنان ایرانی در صحنه تئاتر را مطرح کرد (کرباسی‌زاده، ۱۳۸۵: ۵۶). برای جامه عمل پوشاندن این نیاز، ابتدا باید بستری فراهم می‌شد تا زنان بتوانند در سالن‌های نمایش در جایگاه تماشاچی حضور پیدا کنند؛ در همین راستا در سال ۱۳۰۳ در جشن مهم مذهبی (نیمه شعبان) که افراد نظامی می‌بایست از جلوی ارکان حزب مستقل گیلان رژه بروند، مردم زیادی جمع شده بودند. سرتیپ آیروم فرمانده تیپ از روی بالکن به خانم‌های زیر حجاب که از دور ایستاده و تماشا می‌کردند خطاب کرد و آن‌ها را نزدیک خواند و طی نطق کوتاهی موافقت خود را به حضور خانم‌ها در اجتماعات عمومی ابراز داشت و مردم بد اخلاق و فاسد را از تعرض و سوءادب نسبت به خانم‌ها بر حذر داشت و اجازه داد که زن‌ها نیز به تئاتر رفته و حتی هزینه بلیت از صندوق ارکان حزب پرداخت شود (روزنامه طلوع، ۱۳۰۳: ش ۶۸، ص ۳).

این رخداد تاریخی، مصداق بارز تلاقی نوسازی آمرانه حاکمیت با مفهوم فضای عمومی هابرماس است. در مدل هابرماسی، فضای عمومی قاعداً باید به صورت خودجوش و از درون مناسبات مدنی شکل بگیرد، اما در عصر رضاشاه، این کارگزاران نظامی و امنیتی حکومت (مانند آیرم) بودند که با استفاده از قدرت سخت، امنیت فیزیکی حضور زنان در فضای عمومی تئاتر را تضمین و جامعه سنتی را ناگزیر به پذیرش این رویت‌پذیری جدید کردند.

گرچه فراهم شدن این بستر کمک شایان توجهی به حضور زنان در جامعه هنری در جایگاه تماشاچی کرد، اما جمع اجتماعی حتی با حضور نظامیان متأثر از سخت گیری های عرفی و دینی بود؛ چنان که در مهر ۱۳۰۴ یک گروه از هنرپیشه های اهل باکو خواهان سفر به ایران شدند؛ با اینکه موافقت وزارت معارف را نیز داشتند، نظمی پاسخ می داد: «استحضاراً معروض می دارد مطابق عادات و قوانین مذهبی و وضعیت امروزه نسوان مسلمة اعم از تبعه داخله و خارجه را نمی توان اجازه داد که در داخل مملکت و مجامع عمومی به دادن نمایش اشتغال نمایند ولی در مجالس منحصر به نسوان نمایش دادن آن ها چندان اشکال نخواهد داشت.» (میرانصاری، ضیایی، ۱۳۸۱: ۱۹). مشکلات تئاتر منحصر به عدم حضور زنان چه به عنوان بازیگر و چه به عنوان تماشاچی نبود، بلکه با بررسی وضعیت اجرای نمایش ها پی می بریم که حتی شهرهای بزرگ گیلان همچون رشت، انزلی و لاهیجان تا سال ۱۳۰۵ دارای تماشاخانه ای به معنای تالار نمایش نبودند و بیشتر نمایش ها در مدارس اجرا می شد.

۵. از مکتب خانه ها و مدارس تا سالن های نمایش مدرن

در ابتدای این دوران سالن های نمایش جایگاه جداگانه برای زنان نداشت و به دلیل نبود فضای مناسب، خانواده ها به سختی به دختران و زنان اجازه حضور در سالن نمایش می دادند، اما در طول سال های بعد که فضای امن تری برای زنان در تئاتر در نظر گرفته شد، مشارکت آنان نیز افزون شد و حتی ظاهر شدن بر روی صحنه نیز به دشواری پیش نبود. در توضیح این موضوع لازم به یادآوری است که پیش از ایجاد سالن های نمایش در گیلان، نمایش نامه ها در مدارس اجرا می شد؛ برای نمونه در تالار نمایش مدرسه شمس که بعدها به نام مدرسه احمدی خوانده شد (نوزاد، ۱۳۶۸: ۱۵۱). البته در سال ۱۳۱۴ نیز تالار دبیرستان شاهپور آماده بهره برداری و هنرنمایی دسته های هنری دانش آموزان و سازمان پرورش افکار داشته است (همان، ۱۵۳). به همین سبب سالن های نمایش تئاتر در رشت ایجاد شد. در همین دوران، افراد علاقه مند که بیشتر ارمنی یا غیر مسلمان بودند، نیز اقدام به ایجاد تماشاخانه های متعدد کردند؛ برای نمونه پزشک ارمنی به نام

استپانوس مشهور به حکیم فانوس در باغ شخصی خود در سرچشمه رشت، انباری را با هزینه شخصی به صحنه نمایش تبدیل کرده بود (بلورچی، پایگاه دیار میرزا، ۱۴۰۱). ابراهیم فخرایی برای سالن‌های اجرای نمایش سه سالن را در کتاب خود ذکر می‌کند: «۱- سالن مدرسه آرامنه داخل محوطه کلیسایی که خواجه آوادیس ارمنی به یادبود فرزندش مکردیچ ساخته و آرامگاه پدر و پسر همانجاست.

۲- سالن دبستان احمدی، سبزه‌میدان که سالن و ساختمانش چندی پیش به‌دست شهردار وقت سرلشکر عطارپور خراب شد.

۳- سالن آلوش بیک قفقازی.» (فخرایی، ۱۳۹۹: ۳۶۴).

هرچند با افتتاح ساختمان عمارت بلدیّه (اردیبهشت ۱۳۰۵ همزمان با تاج‌گذاری رضاشاه) که در آن تالار نمایش نیز طراحی شده بود، تعداد سالن‌های نمایش رشت افزایش یافت و بیشتر نمایش‌ها در این سالن مجلل اجرا می‌شد: «به موازات ساخت عمارت بلدیّه، چند سال بعد در کنار آن، سن بلدیّه برای اجرای مراسم و نمایشات دولتی و غیره ساخته شد.» (نیکویه، ۱۳۸۷: ۱۲۵).

عباس مسعودی دربارهٔ این سالن در عمارت بلدیّه در سفری که در سال ۱۳۰۷ به رشت داشت، نوشته است: «یکی از بهترین عمارت‌هایی که در رشت ساخته شده، عمارت بلدیّه است، این عمارت دارای ۲ سالن پذیرایی یا کنفرانس و یک سالن تئاتر باشکوهی است، که چند ماهی پیش نیست ساختمان آن خاتمه یافت و به‌نام تئاتر شاهنشاهی موسوم گردیده است.» (مسعودی، ۱۳۹۰: ۵۶). یکی از ویژگی‌های مهم این سالن که مسعودی آن را از قدم‌های بلند رو به تمدن گیلانی‌ها و جلو بودن گیلان از تهران می‌داند، ساختن جایگاه مخصوص برای طبقهٔ نسوان در این سالن است (همان، ۵۶).

در نظر گرفتن «جایگاه مخصوص نسوان» در سالن بلدیّه رشت را به روشنی می‌توان ترجمان کالبدی و فضایی نظریهٔ فضای عمومی هابرماس در یک جامعهٔ گذار دانست. سالن تئاتر بلدیّه به‌مثابه یک نهاد مدرن، تفکیک سنتی (اندرونی/بیرونی) را فرو کاست و فضا را عمومی کرد، اما هم‌زمان برای تقلیل تنش‌های مذهبی و عرفی، یک فضای عمومی تفکیک‌شده و شبه‌امن (از طریق جایگاه مخصوص) خلق شد تا فرایند جامعه‌پذیری و حضور زن بر اساس الگوهای قدرت کنترل شود.

یادآوری می‌شود که پیش از این و در دوره پیش از مشروطه نیز سالن‌های نمایش تئاتر وجود داشت؛ چنان‌که سرتیپ‌پور از یادداشت‌های روزانه خاجاتور میناسیان نقل می‌کند: «که به سال ۱۳۱۷ ق مصادف با (۱۸۹۹-۱۹۰۰ م) مدرسه‌ای با پیشگامی سپهدار تنکابنی حاکم گیلان در رشت احداث گردید که دارای سالن نمایش هم بوده است.» (سرتیپ‌پور، ۱۳۷۱: ۷).

ایجاد سالن‌های نمایش در رشت، به‌ویژه سالن بلدیه، تنها به توسعه فیزیکی تئاتر محدود نمی‌شد، بلکه زمینه اجتماعی تازه‌ای برای حضور زنان در این عرصه فراهم کرد. وجود جایگاه‌های مشخص برای بانوان و نظارت شهری بر فضای سالن، تا حدی نگرانی‌های اخلاقی و اجتماعی خانواده‌ها را کاهش می‌داد؛ در چنین فضایی بود که امکان حضور تدریجی زنان در فعالیت‌های نمایشی فراهم شد. فعالیت فاطمه نشوری نیز در همین بستر قابل فهم است؛ زیرا شکل‌گیری چنین فضاهای نیمه‌امن اجتماعی، شرایطی را فراهم آورد که زنان بتوانند از موقعیت تماشاگر صرف فراتر رفته و به مشارکت فعال در هنر تئاتر نزدیک شوند.

۶. ممیزی یا سانسور

در دوران رضاشاه در کنار این کمبودها و مشکلات، فشار دستگاه ممیزی مزید بر علت شد؛ هرچند که جمشید ملک‌پور سابقه ممیزی آثار فرهنگی را از زمان احمدشاه می‌داند: «ممیزی آثار فرهنگی، از زمان احمدشاه قاجار در ایران به‌طور رسمی آغاز شد.» (ملک‌پور، ۱۳۸۶: ۳/۲۵).

قانون ممیزی در سال ۱۳۰۶ تصویب شد. در پنج ماده اولیه آن ذکر شده است که هر نوع اجتماعی چه برای تئاتر، سینما، کنسرت و ضیافت و... قبل از شروع، باید به نظمیة مراجعه و مقصود از اجتماع و برنامه‌شان را کتباً اعلام کنند تا بتوانند جواز مخصوصی دریافت کنند. در متن جواز، محل نمایش، موضوع نمایش، اسم و آدرس متصدی نمایش، عین پیش نمایش، تاریخ و ساعت شروع نمایش باید قید می‌شد (همان، ۲۶). شمای کلی ممیزی تئاترها از آغاز این‌چنین بود: «متن نمایش ---- وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه ---- اداره کل انطباعات ---- دفاتر ثبت -

--- ممیزی ---- اجازه‌نامه دولتی ---- تعهدنامه شخص حقیقی یا حقوقی عامل --
--آماده اجرا-- (طالبی، ۱۳۸۸: ۶۳/۲). در این روند نقش ممیزان بعد از سال ۱۳۰۹ بسیار پررنگ شد و دغدغه اصلی‌شان منافی‌نبودن با سیاست‌های حکومت، باورهای مذهبی حاکم، اخلاقیات عرفی و خاندان حکومتی بود. نظر مفتش یا ممیز هنری بسیار حائز اهمیت بود؛ هرچند که آن‌ها بیش از آنکه ممیز هنری باشند، ممیز حکومتی بودند. (میرانصاری، ضیایی، ۱۳۸۱: ۱۵). در دهه اول حکومت رضاشاه قدرت ممیزی حالت تشریفاتی داشت، اما پس از تصویب قانون [مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت] در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۱۰، فضای نمایش و تئاتر تحت فشار بیشتری قرار گرفت (عظیمی، ۱۳۹۹: ۴۴۳). این سانسورها باعث افت شدید نمایش‌ها شد؛ گرچه نویسندگان و اجراکنندگان در این دوران برای گریز از سانسور و ممیزی، به نمایش‌های تاریخی و ملی‌گرایانه روی آوردند. قانون سال ۱۳۱۱ به‌جز تئاتر، سینما را نیز شامل می‌شد؛ چنان‌که بهرام بیضایی در مورد نزول سطح نمایش‌ها نوشت: «استبداد دیرپای چند هزار ساله، که اگر نبود محیط استبدادی، اکنون ایرانیان نمایشی به مراتب قوی‌تر، رنگارنگ‌تر و کاربردی‌تر داشتند.» (آقاباسی، ۱۳۹۱: ۱۷ مقدمه).

نظام ممیزی و کنترل نمایش‌ها که در سال‌های آغازین حکومت رضاشاه تشدید شد، تنها محتوای آثار نمایشی را تحت تأثیر قرار نمی‌داد، بلکه بر نوع حضور بازیگران نیز اثر می‌گذاشت. در فضایی که اجرای نمایش‌ها مستلزم کسب مجوز و رعایت ملاحظات اخلاقی و سیاسی بود، حضور زنان بر صحنه با حساسیت بیشتری مواجه می‌شد. این شرایط، از یک‌سو دامنه فعالیت هنرمندان زن را محدود می‌کرد و از سوی دیگر آنان را ناگزیر می‌ساخت تا در چهارچوب‌های مورد پذیرش نهادهای نظارتی فعالیت کنند. بررسی فعالیت‌های فاطمه نشوری در همین بستر نشان می‌دهد که حضور او در تئاتر نه تنها یک فعالیت هنری، بلکه نوعی عبور محتاطانه از محدودیت‌های اجتماعی و اداری آن دوره محسوب می‌شد.

افزایش فشار ممیزی پس از سال ۱۳۰۹ را می‌توان فرایند سلطه‌یابی سیستم قدرت بر فضای عمومی فرهنگی معنا کرد؛ همچنان‌که هابرماس معتقد است هرگاه دولت‌ها برای بقای خود، کنش ارتباطی و فضاهای آزاد فکری را تحت کنترل پلیسی درآورند،

آن فضای عمومی، پویایی خود را از دست می‌دهد (هولاب، ۱۳۷۵: ۶). در تئاتر گیلان نیز تشدید ممیزی، این فضای نوظهور را از کارکرد انتقادی و اجتماعی خود تهی کرد و هنرمندانی چون فاطمه نشوری را ناگزیر ساخت تا برای بقا در این فضای عمومی کنترل‌شده، کنشگری خود را به قالب‌های بی‌خطر (مانند تئاترهای تاریخی و موزیکال) محدود کنند.

۷. تک‌نگاری و کارنامه هنری- اجتماعی فاطمه نشوری

فاطمه نشوری به سال ۱۲۸۵ در رشت به دنیا آمد. نام مادر خدیجه و نام پدر او تقی بود. پدرش در رشت به کسب و کار سرکه‌فروشی اشتغال داشت. خانواده فاطمه از اقشار فرودست جامعه بودند، بدین‌منظور مادر تمایل داشت که او در آینده معلم و مستقل شود و در شش سالگی او را به مکتب‌خانه سپردند، اما آینده نقش دیگری برای فاطمه رقم زده بود. با مرگ مادر و ورود همسر دوم به زندگی آن‌ها، نگهداری از برادر کوچک‌تر و نابینایی پدر، فاطمه را از درس و مکتب باز داشت؛ هرچند که از دوستانش مطالب درسی را گرفته و مطالعه می‌کرد. در سال ۱۲۹۸ که فاطمه به سن چهارده رسید، ترجیح پدر این بود که او را به خانه شوهری متمادی بفرستند، اما فاطمه به‌خاطر نگاه متفاوتش به زندگی تصمیم گرفت با مردی که دوست داشت، ازدواج کند و محمد نشوری، تصویر (۴)، که در رشت به حرفه نجاری مشغول بود و البته دستی نیز در نوشتن داشت را برگزید. پدر این وصلت را برنمی‌تافت؛ به همین دلیل، آن‌ها پس از ازدواج در سال ۱۲۹۸ از رشت به انزلی مهاجرت کردند. در همان سال او برای نخستین‌بار موفق شد که به روی صحنه برود و نقشی را بازی کند: «او در انزلی هم‌زمان با انقلاب اول روسیه در صحنه تئاتر عمید همایون به صحنه رفت. اجرای این نمایش خالی از دردسر نبود. متعصبین را تحریک به دستگیری هیئت تئاتر نمودند و این گروه ناچار شد شبانه فرار کند و از راه سنگ وجوب و فومنت خود را به رشت برساند.» (نوزاد، ۱۳۶۸: ۱۲۹). شواهد نشان‌دهنده این واقعیت تاریخی است که فاطمه نشوری با حضور خود برای نخستین‌بار در صحنه نمایش تئاتر ایران، لقب نخستین بازیگر زن مسلمان ایرانی را به خود اختصاص داده است. حسین جودت به نقل از

یادداشت‌های محمدباقر گلبرگ این ماجرا را این‌گونه روایت می‌کند: «در سال ۱۲۹۸ جمعیت فرهنگ تصمیم گرفت دو نمایش یکی احمق ریاست طلب و دیگری سالوس (ریاکار) اثر مولیر را در بندرانزلی در سن عمیدیه به اجرا درآورد. نمایش برگزار گردید، استقبال بی‌نظیر بود ولی از خاتمه آن چیزی نگذشته بود، در حالتی که کارکنان تئاتر مشغول شست‌وشوی گریم بودند خبر رسید، جمعی اوباش به تحریک عده‌ای به سن عمیدیه هجوم و خیال رساندن آزار و صدمه به کارمندان تئاتر را دارند. ما جمعاً بدون اینکه خود را شست‌وشو دهیم، شبانه به خیابان ریخته و به وسیله چند درشکه به سمت رشت راهی شدیم.» (جودت، ۱۳۵۱: ۳۵).

پرواند آبراهامیان نیز در این باره نوشته است: «در بندرانزلی به بهانه اجرای نمایش تارتوف (سالوس و ریاکار) مولیر که در آن یک بازیگر زن بر روی صحنه ظاهر شد، پس از خاتمه نمایش سالوس مولیر، پلیس گروهی مذهبی را تشویق کرد تا به سالن نمایش حمله کنند.» (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۷۳).

پس از حضور فاطمه نشوری روی سن عمیدیه انزلی، نام او به عنوان اولین زن ایرانی مسلمان که بر روی صحنه نمایش رفت، در افواه پیچید و زمانی که به وسیله انجمن گلشن برای اجرای نقشی در نمایش انتقام حقیقی در سال ۱۳۰۳ به روی صحنه اوادیس به کارگردانی احمد درخشان رفت، دیگر همگان او را می شناختند.

در همین سال (۱۳۰۳) انجمن آینه عبرت به سرپرستی همسرش، محمد آقا نشوری تشکیل شد و تا سال ۱۳۰۹ به فعالیت خود ادامه داد (آژند، ۱۳۷۳: ۱۲۳). انجمن آینه عبرت در طول مدت فعالیت خود به دلیل حضور فاطمه نشوری از همکاری زنان بازیگر زیادی برخوردار بود. بدیهی است که وجود این زنان در آن جامعه متعصب، انجمن را با مخالفت‌های شدید و توطئه‌های زیادی مواجه می ساخت که در خاطرات محمد آقا نشوری (همسر فاطمه) بارها مطرح شده است که چگونه نمایش‌های آن‌ها با تهدید مواجه بود (نوزاد، ۱۳۶۸: ۱۵۴ و ۱۵۵). در پی اتفاقی محمد آقا نشوری در سال ۱۳۰۹ مجبور به انحلال انجمن مذکور شد و پس از آن در همان سال، جمعیت هنری دیگری به نام تهذیب اخلاق را تشکیل داد. فاطمه نشوری پس از تشکیل انجمن آینه عبرت و جمعیت تهذیب اخلاق، در نمایش‌های زیادی -چه در جایگاه بازیگر و چه

مری زنان بازیگر- نقش محوری داشت. تا سال ۱۳۰۹ قدرت سانسور کم بود و نمایش‌ها یکی پس از دیگری در سطح خوبی اجرا می‌شدند؛ نمایش‌هایی همچون انتقام حقیقی (۱۳۰۳)، لیلی و مجنون (۱۳۰۴)؛ تصویر (۵)، بشارت (۱۳۰۷)، حق با کیست (۱۳۰۸)؛ تصویر (۶)، بلای آسمانی (۱۳۰۹)؛ تصویر (۷)، که در همه آن‌ها فاطمه نشوری حضور داشت. مشهدی عباد (۱۳۰۹)، مکر زنان (۱۳۱۰)، محشر عظمی (۱۳۱۲)، جنایت سلیمان و بلقیس گبر (۱۳۱۲)، جنایات بشر (۱۳۱۵)، آدم‌فروشان قرن بیستم و... (آژند، ۱۳۷۳: ۱۲۳). در سال‌های بعد از ۱۳۰۹ و افزایش قدرت ممیزی‌ها، نمایش‌ها دچار افت شدیدی شدند و به اجبار برای جذب مخاطب از رقص‌وساز و آواز استفاده می‌کردند. کار موسیقی و رقص در آن دوره با اجرای نمایش و تئاتر در ارتباط بود، این گروه‌ها بیشتر در یک اجرای چند قسمته باهم همکاری می‌کردند (حسینی، ۱۴۰۱: ۴۱۶).

فاطمه نشوری با حضور روی صحنه تئاتر راهگشای سایر زنان این عرصه همچون فرخ لقا هوشمند؛ تصویر (۸)، دختران عبادالله رنجبر (ایران، گیلان و ملکه)، پریدخت کسمائی؛ تصویر (۹)، منیره آخوندنیا، بانو خجستگی و دیگران شد. در این راستا نباید حق زنان ارمنی و یهودی و روسی همچون آستیک یقیکیان؛ تصویر (۱۰)، سارا یهودی و ملوک حسینی (که برای در امان ماندن خود را به شکل پسری یهودی می‌آراست) را نادیده گرفت (گوران، ۱۳۶۰: ۱۱۴)؛ زیرا آن‌ها به دلیل دیدگاه‌های عرفی و مذهبی خود اجازه حضور در صحنه‌های هنری را داشتند و باعث آشنایی جامعه گیلان با حضور زنان شدند.

در کارنامه فاطمه نشوری افزون‌بر اجرای نمایش و فعالیت هنری، فعالیت‌های اجتماعی دیگری نیز به چشم می‌خورد. در نیمه اول سال ۱۳۰۵ که در رشت درمانگاهی برای مداوای زنان، به نام صحنه نسوان توسط بلدیه تأسیس شده بود و ریاست آن را فردی نظامی به نام سرهنگ دکتر حسین‌خان مقدم برعهده داشت (پرورش، ۱۳۰۵: ش ۱۵۶، ص ۳). دکتر موسی‌خان فیض و دکتر شفا نیز در این درمانگاه همکاری داشتند و سبب جذب فاطمه به این مرکز شدند. او پس از مدتی با ادامه دادن تحصیلات خود موفق به دریافت اجازه‌نامه

پزشک‌یاری شد؛ در عین حال، زبان فرانسه را نیز از آقایان شادپور رشتی مدیر داروخانه درمانگاه و علیقلی پور رسول آموخت (نوزاد، ۱۳۶۸: ۱۳۰).

فاطمه به عنوان پزشک‌یار به مداوای بیماران می‌پرداخت، تا اینکه در سحرگاه ۲۷ آذر ۱۳۲۲، زمانی که برای سرکشی از بیماری می‌رفت، ناگهان توسط عده‌ای که تحریک شده بودند، با ضربات پیاپی چوب و سنگ و چماق به شدت مضروب شد و پس از چند روز در ۱۰ دی همان سال در ۳۷ سالگی به دیار باقی شتافت (همان، ۱۳۱). تمام منابع سال فوت او را ۱۳۲۲ قید کرده‌اند، تنها پوران فرخزاد در کتاب *کارنامه‌ی زنان کارای ایران*، در قسمت بیوگرافی فاطمه نشوری این سال را ۱۳۲۴ ذکر کرده است (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۸۴۷). آخرین نمایش‌های فاطمه در سال ۱۳۲۲ دو نمایش به نام‌های *امیر ارسلان* و *فرخ‌لقا* و سپس نمایش *فریب عشق* بود که به وسیله کانون تهذیب اخلاق به اجرا درآمد.

قتل فجیع فاطمه نشوری در سال ۱۳۲۲ و سکوت معنادار جامعه به آن، نشان می‌دهد که با فروپاشی چتر حمایتی دولت نوساز پس از شهریور ۱۳۲۰، فضای عمومی نیمه‌بند ایجاد شده به سرعت توسط نیروهای موازی سرکوب شد. از منظر مناسبات قدرت جان اسکات، این قتل مجازات نمادین زنی بود که سال‌ها مرزهای جنسیتی صحنه را شکسته بود؛ واقعه‌ای که شکنندگی فضای عمومی مدرن در غیاب نهادهای مدنی ریشه‌دار را اثبات می‌کرد.

۷. فرجام کنشگری

۷-۱. واکاوی بستر سیاسی-اجتماعی قتل نشوری پس از شهریور ۱۳۲۰

مسئله مهم، نادیده‌انگاری این قتل و عدم واکنش مناسب در عرصه هنری و جامعه بود؛ با اینکه فاطمه نشوری در اجتماع هنری گیلان، فرد شناخته شده و مطرحی به شمار می‌آمد. درخصوص این موضوع بر اثر شواهد تاریخی پس از شهریور ۱۳۲۰، کشور دچار هرج و مرج شد. این رخدادها ناشی از اشغال کشور به دست متفقین، جابه‌جایی قدرت در خاندان پهلوی، خروج رضاشاه از کشور و برداشته شدن سانسور حکومتی بود. تمام این تحولات ایران را در معرض افکار و ایدئولوژی‌های مختلف از جمله سوسیالیسم قرار داد و اولویت پهلوی دوم در این سال‌ها مقابله با جریانات مورد حمایت شوروی قرار گرفت؛ به

همین دلیل صحنه برای قدرت‌گیری عوامل مذهبی (حتی قشریون) آماده شد. بلوای نان در تهران ۱۳۲۱، برکناری قوام‌السلطنه و متعاقب آن بسته‌شدن مطبوعات، به‌همراه آن سانسور خبری، ایجاد جو ناامنی در اجتماع و غیره؛ همگی سبب شد که قتل این بازیگر در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته و با واکنش چندانی در جامعه مواجه نشود.

خروج رضاشاه و فروپاشی نظمیه، فضای دوقطبی شدیدی ایجاد کرد؛ از یک‌سو چپ‌گرایی فزاینده زنان (ساکما، سند شماره ۳۱۰/۳۹۳۳۹؛ همان، سند شماره ۳۱۰/۷۲۸۲۹)؛ تصاویر (۱۱ و ۱۲) و از سوی دیگر، واکنش رادیکال و کور قشریون مذهبی به فضای باز پدید آمده که در این میان، زنی ساختارشکن و بدون پشتوانه حاکمیتی مانند نشوری، به قربانی اصلی این فضای آشفته و در آستانه فروپاشی اخلاقی و اجتماعی تبدیل شد.

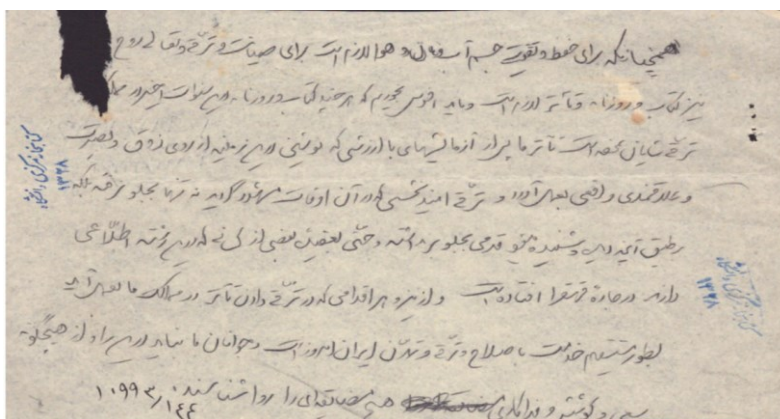
۸. نتیجه‌گیری

از دوره مشروطه به بعد و با افزایش مشارکت زنان در رخداد‌های سیاسی و اجتماعی، نگرش‌های سنتی و مردسالارانه در جامعه ایران به تدریج تحت تأثیر تحولات داخلی و جهانی قرار گرفت و زمینه‌هایی برای تغییر در جایگاه اجتماعی زنان فراهم شد. در این دوره زنان از طریق روزنامه‌ها، فعالیت‌های آموزشی، انجمن‌های فرهنگی و نیز عرصه‌هایی چون تئاتر، در پی طرح مطالبات و احقاق حقوق اجتماعی خود بودند؛ هرچند بخش‌هایی از جامعه همچنان با دیدگاه‌های محافظه‌کارانه در برابر این تحولات مقاومت می‌کردند، اما روند کلی تحولات اجتماعی نشان‌دهنده نوعی حرکت تدریجی به‌سوی پذیرش نقش فعال‌تر زنان در عرصه‌های عمومی بود.

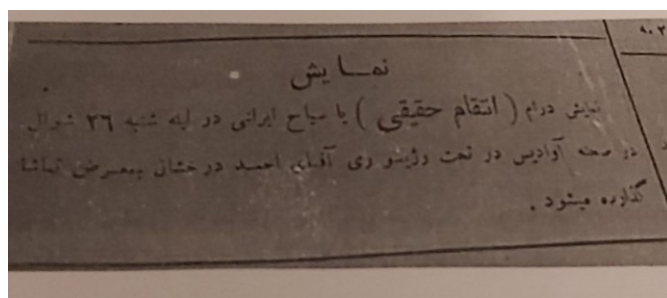
در چنین فضایی، سیاست‌های نوسازی دوره رضاشاه و گسترش نهادهای فرهنگی و شهری نیز به شکل‌گیری بسترهایی تازه برای فعالیت‌های فرهنگی انجامید. تئاتر به‌عنوان یکی از مظاهر فرهنگ شهری جدید، توانست در جامعه در حال تحول ایران جایگاه خود را پیدا کند و به تدریج امکان حضور زنان بر صحنه نمایش را فراهم سازد. در شهر رشت نیز شرایط خاص اجتماعی و فرهنگی، از جمله ارتباطات گسترده با قفقاز، حضور جریان‌های فکری نوگرا و مشارکت فعال زنان در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی، زمینه‌ای مناسب برای رشد فعالیت‌های نمایشی ایجاد کرده بود.

در این میان، حضور فاطمه نشوری بر صحنه تئاتر را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ تئاتر گیلان دانست. او به عنوان یکی از نخستین زنان ایرانی و مسلمان که بر صحنه نمایش ظاهر شد، راه را برای حضور دیگر زنان هنرمند همچون پری رخ وحدتی، فرخ لقا هوشمند، منیره آخوندنیا و دیگران هموار ساخت؛ همچنین فعالیت‌های او در شکل‌گیری و تقویت انجمن‌های فرهنگی زنان و اجرای نمایش‌هایی با موضوع مسائل اجتماعی زنان تأثیرگذار بود. در عین حال، نباید نقش زنان ارمنی و روسی را که پیش‌تر در فعالیت‌های نمایشی حضور داشتند، نادیده گرفت؛ چراکه حضور آنان نیز در پذیرش تدریجی حضور زنان در صحنه هنر تأثیر داشت؛ با این حال، این روند همواره بدون چالش نبود و محدودیت‌های فرهنگی و اجتماعی گاه پیامدهای سنگینی برای پیشگامان این عرصه به همراه داشت. از این منظر، فعالیت‌های فاطمه نشوری را می‌توان در چهارچوب تحولات گسترده‌تر اجتماعی و فرهنگی ایران در دوره پهلوی اول تحلیل کرد؛ تحولاتی که با شکل‌گیری نوعی «فضای عمومی» فرهنگی در شهرها همراه بود و به تدریج امکان حضور زنان در عرصه‌های هنری و اجتماعی را فراهم ساخت؛ در نتیجه، حضور زنان در تئاتر گیلان را باید بخشی از فرایند تدریجی دگرگونی جایگاه اجتماعی زنان در جامعه ایران معاصر دانست.

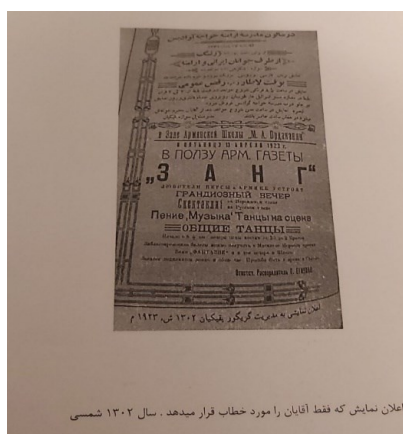
پیوست‌ها



(تصویر - ۱): دست خط محمدعلی جمالزاده در مورد ترقی تئاتر در ایران (کانال تلگرامی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران)



(تصویر - ۲): تصویر اعلان نمایش انتقام حقیقی مربوط به ۱۳۰۳؛ (طلوع، ۱۳۰۳: شماره ۲۹، ص ۴)

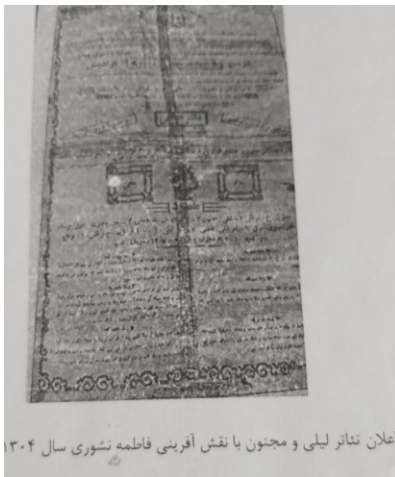


(تصویر - ۳): نمونه اعلان نمایش که در آن تنها آقایان مورد خطاب قرار دارند. (طالبی، ۱۳۸۸: جلد ۲، آلبوم تصاویر)

| نقش زنان گیلان در تئاتر عصر رضاشاه: با تکیه بر زندگی فاطمه نشوری | ۵۳

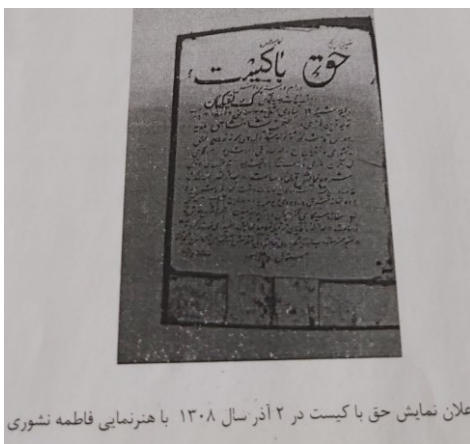


(تصویر - ۴): تصویر محمد آقا نشوری همسر فاطمه نشوری از آلبوم شخصی



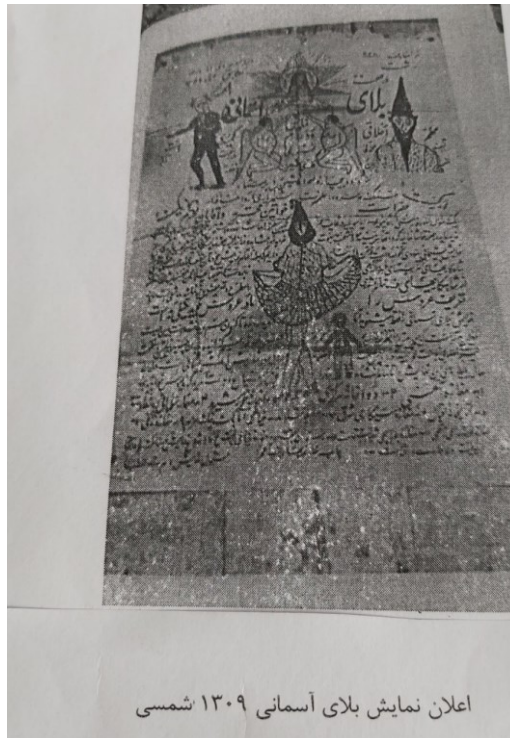
اعلان تئاتر لیلی و مجنون با نقش آفرینی فاطمه نشوری سال ۱۳۰۴

(تصویر - ۵): اعلان تئاتر لیلی و مجنون با بازی فاطمه نشوری در سال ۱۳۰۴. (طالبی، ۱۳۸۸: جلد ۲، آلبوم تصاویر)



اعلان نمایش حق با کیست در ۲ آذر سال ۱۳۰۸ با هنرنمایی فاطمه نشوری

(تصویر - ۶): اعلان تئاتر حق با کیست بابازی فازمه نشوری در سال ۱۳۰۸. (نوزاد، ۱۳۶۸: ۱۵۹)



(تصویر ۷-): اعلان تئاتر بلای آسمانی در سال ۱۳۰۹. (همان، ۱۷۴)



(تصویر ۸-): تصویر فرخ لقا پور رسول (هوشمند): (این عکس توسط دخترشان خانم فرشته هوشمند در اختیار نگارنده قرار گرفت.)

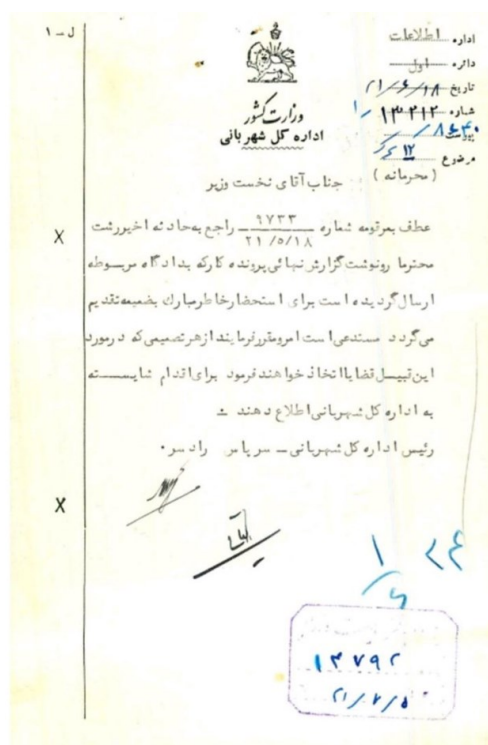
نقش زنان گیلان در تئاتر عصر رضاشاه: با تکیه بر زندگی فاطمه نشوری | ۵۵



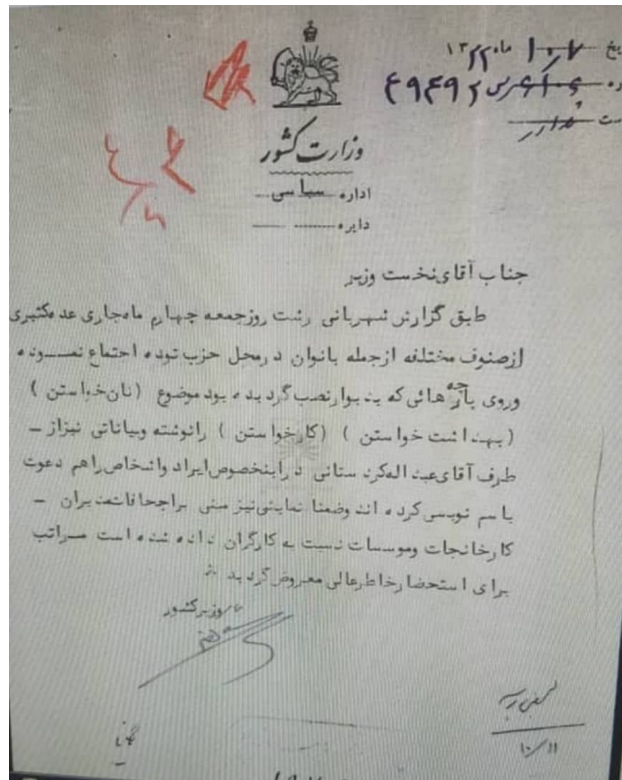
(تصویر - ۱۰): تصویر آشتیک یغیکیان از زنان
متقدم بازیگر گیلان (طالبی، ۱۳۷۵: همان)



(تصویر - ۹): تصویر پریدخت کسمائی از زنان
متقدم بازیگر گیلان (طالبی، ۱۳۷۵: ۷۱۸)



(تصویر - ۱۱): گزارش غارت اماکن عمومی و مغازه برنج در رشت توسط زنان (ساکما، سند شماره
۳۱۰/۷۲۸۲۹)



(تصویر-۱۲): برای نمونه سندی از اعتراضات زنان حزب توده در محل آن حزب در رشت در ۷ دی ۱۳۲۲. (ساکما، شماره سند ۳۹۳۳۹/۳۱۰)

فهرست منابع

- امانت، عباس (۱۴۰۰)، *ایران مدرن*، تهران: انتشارات فراگرد.
- آبراهامیان، پروانه (۱۳۸۴)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آژند، یعقوب (۱۳۷۳)، *نمایشنامه نویسی در ایران از آغاز تا ۱۳۲۰*، تهران: نشر نی.
- آقاعباسی، یدالله (۱۳۹۱)، *دانشنامه نمایش ایرانی*، تهران: انتشارات قطره.
- بزرگی، سمیرا (۱۳۹۱)، «او خان»، *مجله گیله‌وا*، شماره ۱۲۲، ص ۴۰.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، *عقل در سیاست*، تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، *دیاچه‌ای بر جامعه‌شناسی ایران - دوره جمهوری اسلامی*، تهران: نگاه معاصر.
- پیروزی، شادی و هادی میرزائزاد موحد (۱۳۸۹)، *زندگی زنان گیلان*، رشت: فرهنگ ایلیا.
- جودت، حسین (۱۳۵۱)، *یادبودهای انقلاب گیلان*، تاریخچه، جمعیت، فرهنگ، رشت: درخشان.

- حسینی، مرضیه (۱۴۰۱)، وضعیت اشتغال زنان در دوره رضاشاه، تهران: نشر تاریخ ایران.
- خسروپناه، محمدحسین (۱۳۹۶)، جمعیت فرهنگ رشت، تهران: انتشارات شیرازه.
- سرتیپ‌پور، جهانگیر (۱۳۷۱)، نام‌ها و نام‌دارهای گیلان، رشت: گیلکان.
- سرتیپ‌پور، جهانگیر (۱۴۰۳)، تاریخ معاصر گیلان، رشت: گیلکان.
- طالبی، فرامرز (۱۳۸۸)، تئاتر گیلان، ج ۱ و ۲، رشت: فرهنگ ایلیا.
- طالبی، فرامرز (۱۳۷۵)، «نمایش در گیلان»، کتاب گیلان (مجموعه مقالات)، به‌کوشش عربانی، رشت: فرهنگ ایلیا.
- عظیمی، ناصر (۱۳۸۱)، تاریخ تحولات اجتماعی و اقتصادی گیلان، رشت: نشر گیلکان.
- عظیمی، ناصر (۱۳۹۹)، تاریخ گیلان از برآمدن سردار سپه تا برافتادن رضاشاه، رشت: فرهنگ ایلیا.
- فرخزاد، پوران (۱۳۸۱)، کارنمای زنان کارای ایران، تهران: نشر قطره.
- کانال تلگرامی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، [تاریخ بازدید: ۷ تیر ۱۴۰۴].
- کرباسی‌زاده، مرضیه (۱۳۸۵)، سیر تحولات اجتماعی زنان در یکصد سال اخیر، تهران: نشر اکنون.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۹)، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر جامی.
- کشاورز، کریم (۱۳۵۶)، گیلان، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- کوهستانی‌نژاد، مسعود (۱۳۸۱)، گزیده اسناد نمایش در ایران از انقلاب مشروطیت تا ۱۳۰۴ ش، ج ۱، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- گوران، هیوا (۱۳۶۰)، کوشش‌های نافرجام، تهران: آگاه.
- مسعودی، عباس (۱۳۹۰)، یادداشت‌های مسافرت گیلان، رشت: فرهنگ ایلیا.
- ملک‌پور، جمشید (۱۳۸۶)، ادبیات نمایش در ایران، تهران: انتشارات توس.
- میرانصاری، علی؛ ضیایی، مهرداد (۱۳۸۱)، گزیده اسناد نمایش در ایران، ج ۲، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- نوزاد، فریدون (۱۳۶۸)، تاریخ نمایش در گیلان، رشت: گیلکان.
- نیکویه، محمود (۱۳۸۷)، تاریخچه بلدیة رشت، رشت: فرهنگ ایلیا.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۳)، دگرگونی ساختار حوزه عمومی: کاوشی در باب جامعه بورژوازی، ترجمه جمال محمدی، تهران: آگاه.
- هولاب، رابرت (۱۳۷۵)، یورگن هابرماس نقد در حوزه عمومی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.
- یاسمی، رشید (۱۳۱۶)، ادبیات معاصر، تهران: ابن سینا.

اسناد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

- ساکما، سال ۱۳۲۲، شماره سند ۳۱۰/۳۹۳۳۹.
- ساکما، سال ۱۳۲۲، شماره سند ۳۱۰/۷۲۸۲۹.

۵۸ | مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۶۸ |

روزنامه‌ها

پرورش، سال ۱۳۰۵، ۱۸ مرداد، شماره ۱۵۶.

طلوع، سال ۱۳۰۳، ۱۱ خرداد، شماره ۲۹.

طلوع، سال ۱۳۰۳، ۳۰ اسفند، شماره ۶۸.

مصاحبه‌ها

بلورچی، مصطفی، در مصاحبه با پایگاه اطلاع‌رسانی دیار میرزا، ۷ فروردین ۱۴۰۱.

زاهد، فیاض، «عنصر شادمانی»، در مصاحبه با حسین قاسمی، ۲۲ آذر ۱۴۰۲.

مصاحبه با یکی از دوستان محمد آقا نشوری که خواسته است نامش فاش نشود، ۱۵ آذر ۱۴۰۲.

Transliteration

- Abrahamian, Ervand (2005), *Iran Between Two Revolutions*, translated by Ahmad Golmohammadi, Mohammad Ebrahim Fattahi, Tehran: Ney Publishing House.
- Agha Abbasi, Yadollah (2012), *Encyclopedia of Iranian Drama*, Tehran: Qatreh Publishing House.
- Amanat, Abbas (2000), *Modern Iran*, Tehran: Fargard Publishing House.
- Azhand, Yaqoob (2005), *Playwriting in Iran from the Beginning to 1320*, Tehran: Publishing House.
- Azimi, Naser (2002), *History of Social and Economic Developments of Gilan*, Rasht: Gīlkān.
- Azimi, Naser (2019), *History of Gilan from the Rise of Sardar Sepah to the Fall of Reza Shah*, Rasht: Īlā Farhang.
- Bashiriyeh, Hossein (2003), *Reason in Politics*, Tehran: Contemporary Perspective.
- Bashiriyeh, Hossein (2005), *Introduction to the Sociology of Iran - The Islamic Republic Period*, Tehran: Contemporary Perspective.
- Bozorgi, Samirā (2012/1391), "Ūkhān," *Gīleh-vā* (Journal), No. 122, p. 40.
- Cronin, Stephanie (2009), *The Making of Modern Iran*, translated by Morteza Saqibfar, Tehran: Jami Publishing.
- Fakhraei, Ebrahim (2012), *Gilan in the Crossroads of Time*, Rasht: Īlā Farhang.
- Farrokhzad, Poursan (2002), *The Work of Iranian Women*, Tehran: Qatreh Publishing.
- Goran, Hiva (2018), *Unsuccessful Attempts*, Tehran: Āvāre.
- Habermas, Jurgen (2004), *T Strukturwandel transformation of the public sphere: an inquiry in to a category of bourgeois society*, translated by Jamal Mohammadi, Tehran: Āgah.
- Holub, Robert C. (2006), *Jurgen Habermas: critic in the public sphere*, translated by Hossein Bashiriyeh, Tehran: Ney.
- Hosseini, Marziyeh (2021), *The Employment Status of Women during the Reza Shah Period*, Tehran: Tarīk-e-Īrān Publishing House.
- Joudat, Hossein (2012), *Memorials of the Gilan Revolution, History, Society, Culture*, Rasht: Deraḡshān.
- Karbasizadeh, Marziyeh (2006), *The Social Developments of Women in the Last 100 Years*, Tehran: Akūnd Publishing.
- Keshavarz, Karim (1977), *Gilan*, Tehran: Pocket Books Joint Stock Company.
- Khosropanah, Mohammad-Hossein (2017), *Rasht Society of Culture*, Tehran: Šīrāzeh Publishing House.
- Kouhestani-Nezhad, Masoud (2002), *Selected Documents of Performance in Iran*, Tehran: Iranian National Documents Organization.
- Malekpour, Jamshid (2007), *Dramatic Literature in Iran*, Tehran: Toos Publications.
- Masoudi, Abbas (2011), *Travel Notes Gilan*, Rasht: Farhang Īlā.
- Miransari, Ali, Ziaei, Mehrdad (2002), *Selected Documents of Drama in Iran*, Tehran: National Documents Organization of Iran.
- Nikoei, Mahmoud (2008), *History of Rasht Municipality*, Rasht: Farhang Īlā.
- Nozad, Fereydoon (2009), *History of Drama in Gilan*, Rasht: Gilkan.
- Piroozi, Shadi and Hadi Mirzanezhad Movahed (2009), *Life of the Women of Gilan*, Rasht: Farhang Īlā.
- Sartippour, Jahangir (1993), *Gilan's Famous and Notable Figures*, Rasht: Gīlkān.
- Sartippour, Jahangir (2024), *Contemporary History of Gilan*, Rasht: Gīlkān.
- Tālebī, Farāmarz (1996/1375), "Namāyesh dar Gīlān" [Theater in Gilan], in *Book of Gilan: A Collection of Essays*, Arabani, Rasht: Farhang Īlā.
- Talebi, Faramarz (2009), *Gilan Theater (1,2)*, Rasht: Farhang Īlā.
- University of Tehran Central Library and Documentation Center Telegram Channel,

[accessed June 28, 2025].

Yasemi, Rashid (2017), *Contemporary Literature*, Tehran: Ībn Sīnā.

Documents

National Documentation Organization of Iran (Sāzmān-e Asnād-e Mellī-ye Īrān) SĀKMĀ

SĀKMĀ, 1943, Document ID 39339/310.

SĀKMĀ, 1943, Document ID 72829/310.

Newspapers

Parvareš, 1305 AH, August 18, Issue 156.

Tolū, 1303 AH, June 11, Issue 29.

Tolū, 1303 AH, March 30, Issue 68.

Interviews

Bolorchi, Mostafa, in an interview with Diyar Mirza Information Center, 7 Farvardin 1401.

Interview with one of Mohammad Agha Nashouri's friends who He asked not to be named., 15 Azar 1402.

Zahed, Fayyaz, "The Element of Happiness" in an interview with Hossein Ghasemi, 22 Azar 1402.

The Role of Gilan Women in Theater During Reza Shah's Era, Based on the Life of Fatemeh Nashouri

Extended Abstract

Introduction: The presence and activity of artists in any society are considered primary indicators of development. Art, in its various dimensions and aspects, can exert a profound influence on social and cultural transformations—and theater is no exception in this respect. In contemporary Iran, theater has served as a significant arena for cultural and social change. During the era of Reza Shah, the city of Rasht was a vibrant hub for this influential art form. The present study aims to examine the social and cultural contexts surrounding women's participation in Gilan's theater, focusing on the life and activities of Fatemeh Nashouri. The central research question addresses the social, institutional, and cultural factors that enabled women in Gilan to participate in performing arts and seeks to explain Fatemeh Nashouri's activities within this process.

Method: The research method depends on the study's objectives and questions, its scope, the nature of the subject matter, and practical implementation constraints. This study employs a historical method with a qualitative approach. The article follows a descriptive-analytical style, and the data were gathered and analyzed using library resources, historical documents, press materials from the Reza Shah era, and select oral accounts. Data analysis was conducted using a qualitative approach grounded in reason, logic, and argumentation. Furthermore, to address the research questions and achieve the established objectives, the researcher employed the content analysis approach, involving the interpretation of the relevant qualitative data. Accordingly, this study is based on an interpretive paradigm relying on the researcher's understanding of the meaning of events.

Conclusion: From the Constitutional era onwards, as women's participation in political and social events increased, traditional and patriarchal attitudes within Iranian society were gradually influenced by domestic and global developments, paving the way for a shift in women's social status. During this period, women sought to articulate their demands and secure their social rights through newspapers, educational activities, cultural associations, and arenas such as theater. Although segments of society—holding conservative views—resisted these changes, the overall trajectory of social transformation reflected a gradual move toward accepting a more active role for women in the public sphere.

Against this backdrop, the modernization policies of the Reza Shah era and the expansion of cultural and urban institutions paved the way for new forms of cultural activity. As a manifestation of modern urban culture, theater succeeded in establishing a foothold within Iran's evolving society, gradually enabling women to appear on stage. In the city of Rasht, specific social and cultural conditions—including extensive ties with the Caucasus, the presence of modernist intellectual currents, and women's active participation in economic and social spheres—had created a fertile environment for the growth of theatrical activities.

In this context, Fatemeh Nashouri's appearance on the theater stage can be considered a turning point in the history of theater in Gilan. As one of the first Iranian Muslim women to appear on stage, she paved the way for other female

artists—such as Parirokh Vahdati, Farrokh-Legha Houshmand, Monireh Akhoundnia, and others—to follow suit. Her activities were also instrumental in the formation and strengthening of women's cultural associations and in the staging of plays addressing social issues concerning women. At the same time, the role of Armenian and Russian women—who had already been active in theatrical performances—should not be overlooked, as their presence also contributed to the gradual acceptance of women on the artistic stage.

However, this process was not without its challenges, and cultural and social constraints sometimes entailed serious consequences for the pioneers in this field. From this perspective, Fatemeh Nashouri's activities can be analyzed within the context of the broader social and cultural transformations in Iran during the First Pahlavi era—transformations that accompanied the emergence of a cultural public sphere in urban areas gradually paving the way for women's participation in artistic and social arenas. Thus, the presence of women in Gilan's theater should be viewed as part of the gradual process of transforming women's social status in contemporary Iranian society.

The gruesome murder of Fatemeh Nashouri in 1943—and society being silent about it—demonstrates that following the collapse of the nascent state's protective umbrella after August 1941, the half-baked public sphere that had emerged was swiftly suppressed by parallel forces. Viewed through the lens of Joan Scott's power relations, this murder served as a symbolic punishment for a woman who had long defied the gender boundaries of the art scene—an event that underscored the fragility of the modern public sphere in the absence of deeply rooted civil institutions.

Keywords: Social history of art, cultural life, women, Gilan, theater, Reza Shah era, Fatemeh Nashouri.

Gardizi's role in reviving and recovering the components of Iranian identity and assimilating it with Islamic identity in Zain al-Akhbar

Doostali Sanchooli¹

Abstract

Abu Saeed Abdolhay Gardizi, a historian of the fifth century AH, is one of the Iranian historians who, by writing the book Zain al-Akhbar, entered the field of identity based on Iranian-Islamic identity. He made an important contribution to strengthening Iranian historiography in Persian and tried to revive some of the components of Iranian identity and link it with Islamic identity, thus advancing the two in parallel. Considering this issue, this study attempts to examine and analyze Gardizi's role in reviving and recovering the components of Iranian identity and assimilating it with Islamic identity in the historiography of Zain al-Akhbar using a descriptive-analytical method and relying on library sources. Gardizi was among the thinkers who, besides his attachment to Islamic teachings, was also interested in the culture and identity of pre-Islamic Iran and made a serious effort to harmonize some of the identity components such as geography and specific territory, Persian language, common past and history, monotheistic beliefs, and Iranian thought which emphasized wisdom and reason, justice and fairness of rulers and government officials, in the Islamic era. In addition to consolidating and

1. Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran. d.sanchooli@uoz.ac.ir

Received: December 12, 2025 - Accepted: July 23, 2026



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

perpetuating this identity, he tried to encourage the rulers of the Ghaznavid Turkic race to preserve and protect the Iranian-Islamic identity, so that in addition to gaining legitimacy and acceptance among the Iranians, they could reduce their oppression and oppression of the people and act on the principles of justice and fairness in the Iranian thought that did not conflict with Islamic culture.

Keywords: Gardizi, identity, Iran, Islam, Zain al-Akhbar.

نقش گردیزی در احیا و بازیابی مؤلفه‌های هویت ایرانی و همسان‌سازی آن با هویت اسلامی در زین‌الخبار

دوستعلی سنجولی^۱

چکیده

ابوسعید عبدالحی گردیزی، تاریخ‌نگار قرن پنجم هجری، ازجمله مورخان ایرانی است که با تألیف کتاب زین‌الخبار، بر اساس هویت ایرانی-اسلامی به حوزه‌های هویتی ورود پیدا کرده است؛ گردیزی سهم مهمی در تقویت تاریخ‌نگاری ایرانی به زبان فارسی داشت و در تلاش بود تا با احیای پاره‌ای از مؤلفه‌های هویت ایرانی و پیوند آن با هویت اسلامی، آن دو را به موازات هم پیش ببرد؛ با توجه به این مسئله، در این پژوهش سعی شده است تا با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای، نقش گردیزی در احیا و بازیابی مؤلفه‌های هویت ایرانی و همسان‌سازی آن با هویت اسلامی در تاریخ‌نگاری زین‌الخبار مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. گردیزی ازجمله اندیشمندانی بود که علاوه بر دلبستگی به آموزه‌های اسلامی، به فرهنگ و هویت ایران پیش از اسلام نیز علاقه‌مند بود و اهتمام جدی داشت تا بین برخی از مؤلفه‌های هویتی از قبیل جغرافیا و سرزمین مشخص، زبان فارسی، گذشته و تاریخ مشترک و باورهای توحیدی، اندیشه‌ی ایران‌شهری را که در آن بر حکمت و خرد، عدالت و دادگستری فرمانروایان و

۱. استادیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه زابل، زابل، ایران.
d.sanchooli@uoz.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۲۱- تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۵/۰۱



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

کارگزاران حکومتی تأکید شده بود، در دوره اسلامی همسان‌سازی کند. او تلاش کرد تا علاوه بر تحکیم و تداوم این هویت، فرمانروایان ترک‌نژاد غزنوی را به حفظ و حراست از هویت ایرانی- اسلامی ترغیب کند تا علاوه بر کسب مشروعیت و مقبولیت نزد ایرانیان، از ظلم و ستم آنان نسبت به مردم بکاهد و بر اساس اصول عدالت‌ورزی و دادگستری در اندیشه ایرانی‌شهری که تعارضی با فرهنگ اسلامی نداشت، عمل کند.

واژه‌های کلیدی: گردیزی، هویت، ایران، اسلام، زین‌الاحبار.

۱. مقدمه

با سقوط حکومت ساسانیان و تسلط اعراب مسلمان بر ایران و ضمیمه‌شدن سرزمین ایران به قلمرو دستگاه خلافت اسلامی، هویت ایرانی دچار تغییر و دگرگونی‌هایی شد؛ در دو قرن نخست، پس از تسلط اعراب مسلمان، هویت ایرانی دچار پریشانی و آشفتگی شد، اما با روی کار آمدن سامانیان و پس از آن غزنویان، دوره حیرانی و سرگردانی در هویت اندک‌اندک به سر آمد و شاهد تکوین زبان فارسی دری و سرودن شاهنامه و ایجاد انگیزه برای ادامه حیات ملت ایران هستیم (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۴۲). بزرگترین هنر سامانیان، ایجاد فضای مساعد و گسترده با عنایت به مکتب اسلام، در دورترین فاصله از حاکمیت خلفای عرب بود که در آن به دور از اندیشه‌های متعصبانه، به گسترش آزاداندیشی و تساهل و تسامح با افکار گوناگون می‌پرداختند (هروی، ۱۳۸۲: ۱۶). سامانیان یک هندسه فرهنگی ترسیم کردند که ترکیبی از فرهنگ ایران کهن، زبان و ادب فارسی و آموزه‌های دینی اسلام بود (قدیمی قیداری، ۱۳۹۶: ۴۴). در عصر گردیزی، خلافت عباسی در غرب و شرق با رقبای قدرتمندی مواجه شده بود که آن‌ها نیز داعیه دار اسلام بودند؛ غزنویان هرچند به ظاهر خود را فرمان‌بردار خلافت نشان می‌دادند؛ درواقع آن را تنها ابزاری برای کسب مشروعیت می‌شمردند و هرگاه لازم می‌دانستند با اعمال فشار بر خلیفه بغداد او را به سوی سیاست‌های خود سوق می‌دادند (میثمی، ۱۳۹۱: ۱۸۳ و ۱۸۴). در چنین شرایطی ایرانیان درمقابل این تغییر و تحولات، به سه دسته ایران‌گرایان، اسلام‌گرایان و ایران- اسلام‌گرایان تقسیم شدند (شجری قاسم خیلی و همکاران، ۱۳۸۹: ۴۶).

ابوسعید عبدالحی گردیزی را می‌توان از گروه ایران-اسلام‌گرایانی به حساب آورد که در مقابل تحول پیش‌آمده، تلاش کردند تا با شرایط جدید کنار بیایند و بین ایرانیت و اسلام، نوعی سازگاری و هماهنگی پدید آورند، به گونه‌ای که نه منکر تاریخ و فرهنگ و تمدن گذشته ایران شدند و نه با تعصب و دلبستگی افراطی نسبت به گذشته، شرایط جدید را انکار کردند و در تعارض با آن قرار گرفتند. آنان هم عناصری از فرهنگ و هویت اقوام تازه‌وارد را پذیرفتند و هم به گذشته خود افتخار کرده و از هویت ایرانی-اسلامی دفاع کردند؛ گردیزی از تاریخ‌نگارانی است که در راستای تداوم و تقویت هویت ایرانی در کنار هویت اسلامی گام‌های مؤثری برداشته است. او با اطلاع از پیشینه تاریخی و فرهنگی ایران باستان، درصدد بازایی و احیای پاره‌ای از مؤلفه‌های هویت ایرانی و اندیشه ایرانشهری برآمد که باعث شد اقوام غیر ایرانی حاکم بر ایران پس از سقوط ساسانیان، با نژاد، هویت و فرهنگ ایرانی آشنا شده و با آن از در آشتی درآمده و پذیرای فرهنگ غنی ایرانی-اسلامی شوند.

گردیزی پس از ابوعلی بلعمی از جمله نخستین تاریخ‌نگاران فارسی‌نویسی است که اقدام به نگارش تاریخ خویش به سبک تاریخ‌نگاری عمومی به زبان فارسی کرد. تاریخ‌نگاری فارسی از روزگار حکومت سامانیان پدید آمده بود و بر اثر توجه امیران و وزیران و دانشمندان ایرانی به زبان فارسی و فرهنگ ایران زمین مورد استقبال قرار گرفت و موقعیت ممتاز زبان فارسی در سرزمین‌های شرقی ایران، در ظهور این حرکت تأثیری بزرگ داشت. صفاریان در جایگاه نخستین دولت ایرانی که علیه خلافت عباسی واکنش نشان داد، تمایل داشتند به عنوان مروج ماهیت ایرانی، مطرح شوند؛ در دستگاه حکومتی یعقوب لیث صفاری بود که پس از دو و نیم قرن نخستین بار شعر فارسی سروده شد. ایرانیان تاریخ و سایر دانش‌ها را عرصه‌ای برای احیای فرهنگ ایرانی یافتند تا به استقلال عمل خویش به مثابه یک دودمان حکومتی جدای از دستگاه خلافت عباسی مشروعیت غیردینی و فرهنگی ببخشند. تشکیل دولت سامانی این امکان را فراهم آورد تا نخستین بار زبان فارسی در ادبیات و تاریخ به کار گرفته شود (قدیمی قیداری، ۱۳۹۶: ۴۱). غزنویان که پس از سامانیان وارث حکومت و فرهنگ آنان شدند، همان مسیر را ادامه دادند. در این دوره تاریخ‌نگاری ایرانی از دل تاریخ‌نگاری اسلامی خارج شد و مورخان ایرانی فارسی‌نویسی همچون بلعمی، گردیزی و بیهقی پدید آمدند. زین‌الخبار،

معروف به تاریخ گردیزی که حدود سال ۴۴۲-۴۴۳ ق، تألیف شده از جمله تاریخ‌های عمومی به زبان فارسی است که در شناخت فرهنگ و هویت ایرانی از اهمیت خاصی برخوردار است و به ما در فهم بینش و نگرش گردیزی و فضای فکری حاکم بر جامعه عصر وی کمک زیادی می‌کند؛ با توجه به این نکته، در این پژوهش سعی شده است تا به این سؤال اصلی پاسخ داده شود که گردیزی در تاریخ‌نگاری زین‌الخبار چگونه به احیا و بازیابی مؤلفه‌های هویت ایرانی و همسان‌سازی آن با هویت اسلامی پرداخته است؟

۲. پیشینه پژوهش

بیشتر پژوهش‌های صورت گرفته در رابطه با تاریخ گردیزی عبارت‌اند از: ترکمنی آذر در کتاب «تاریخ‌نگاری در ایران (از آغاز دوره اسلامی تا حمله مغول)» (۱۳۹۲)، در بخش تاریخ‌نگاری گردیزی، هدف وی را از نگارش تاریخ، فقط احیای هویت ایرانی دانسته است؛ در حالی که گردیزی از سقوط ساسانیان به دست اعراب مسلمان گله‌مند نیست و برای استمرار حکومت اسلامی در ایران تا روز قیامت دعا می‌کند، پس او به ترکیب هویت ایرانی و اسلامی قائل بوده است.

شعبان‌زاده لمر در مقاله «بررسی اندیشه‌های تاریخی-سیاسی مورخان عصر غزنوی با تکیه بر عتبی، بیهقی و گردیزی» (۱۳۹۳)، به مقایسه دیدگاه‌های سیاسی و فرهنگی این سه مورخ پرداخته و بر این باور است که گردیزی در نگارش تاریخ خود برخلاف عتبی و بیهقی قصد جاودان‌سازی حکومت غزنوی را نداشته است و تنها برای زنده نگه‌داشتن و تداوم تاریخ و هویت ایرانی تلاش می‌کرده است. همان‌گونه که اشاره شد تلاش گردیزی برای تلفیق هویت ایرانی با هویت اسلامی بود، نه تنها هویت ایرانی.

خلیفه و غفاری بیجاری، در مقاله «تاریخ‌نگاری گردیزی در زین‌الخبار: رویکرد و روش» (۱۳۹۹)، به بررسی و تحلیل رویکردهای تاریخ‌نگارانه گردیزی از جنبه اعتقادی، تبیینی و انتقادی پرداخته‌اند. فولادپور در مقاله «تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری گردیزی در زین‌الخبار» (۱۳۹۹)، به تأثیر تفکر ماتریدی بر افکار و تاریخ‌نگاری گردیزی اشاره کرده و ایجاز را یکی از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری وی دانسته و بر این باور است که گردیزی در نقل وقایع تاریخی،

جانب انصاف و میانه‌روی را رعایت کرده است.

پژوهش حاضر متمایز از پژوهش‌های اشاره شده است؛ زیرا بر این پرسش متمرکز شده که گردیزی در تاریخ‌نگاری زین‌الاحبار چگونه به احیا و بازایی مؤلفه‌های هویت ایرانی و همسان‌سازی آن با هویت اسلامی پرداخته است؟ و بر آن است تا رویکرد تاریخ‌نگارانه گردیزی را از جنبه تلاش وی برای تحکیم و گسترش هویت ایرانی-اسلامی مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

۳. بحث و بررسی

۳-۱. زیست‌نامه گردیزی

از زندگی گردیزی اطلاعات زیادی در دست نیست. ابتدا و انتهای تنها اثر مکتوب باقی‌مانده وی؛ یعنی کتاب زین‌الاحبار، مفقود شده است. شاید اگر این افتادگی وجود نداشت، اطلاعات بیشتری از ولادت و یا فوت و یا فعالیت‌های علمی و فرهنگی و اهداف و انگیزه‌های وی از نگارش کتابش به دست می‌آمد. در سایر منابع هم اطلاعات زیادی درباره زندگی او ثبت نشده است. تنها در برخی از بخش‌های زین‌الاحبار، خود را چنین معرفی کرده است: «چنین گوید: فرازآورنده این کتاب ابوسعید عبدالحی بن الضحاک ابن محمود گردیزی» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۴۴).

گردیزی، از اهالی شهر گردیز در جنوب شرقی کابل بود و در شهر غزنه، مرکز حکومتی غزنویان نیز سکونت داشت و کتاب زین‌الاحبار را در این شهر به رشته تحریر درآورد و به سلطان عبدالرشید، پسر سلطان محمود غزنوی (ح ۴۴۱-۴۴۴ ق)، اهدا کرده است. او نام زین‌الاحبار را از لقب سلطان عبدالرشید که زین‌المله بوده، گرفته است. زین‌الاحبار حدود سال‌های ۴۴۲-۴۴۳ ق، نوشته شده است، از آنجا که گردیزی در این کتاب، نام سلطان عبدالرشید را با دعای «ادم سلطانه» ذکر کرده، مشخص می‌شود که وی آن را پیش از شورش طغرل و کشته شدن عبدالرشید در سال ۴۴۴ ق به پایان رسانده و به وی اهدا کرده است (حبیبی، ۱۳۶۳: مقدمه تاریخ گردیزی، ۲۰).

آخرین رویداد سیاسی ذکر شده در کتاب نیز مربوط به جنگ امیر مودود پسر سلطان مسعود با قاتلین پدرش در سال ۴۴۳ ق است که امیر مودود از امیر عبدالرشید می‌خواهد در این

جنگ بی طرف بماند تا او انتقام پدر را از امیرمحمد بگیرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۴۲). در زین الاخبار، گردیزی از حکومت محمود غزنوی با عنوان «قله درخشان تمام تاریخ گذشته» تجلیل می کند و در مرگ محمود می نویسد: «به مرگ او جهانی رو به ویرانی نهاد و خسیسان عزیز گشتند و بزرگان ذلیل شدند». افسوس او از مرگ محمود، بی ارتباط با ضعف و سستی غزنویان در دوره ای که گردیزی تاریخ خود را می نوشت نیست (قدیمی قیداری، ۱۳۹۶: ۵۳).

از جمله نکات مهمی که در خصوص گردیزی قابل ذکر است، اشاره او به «دژنبشت» است (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۸) «دژنبشت»؛ یعنی «دارالکتب»؛ جایی در استخر فارس است که در آن، کتاب های بسیار از علم دین زرتشتی، فلسفه و حساب و هر علمی نگهداری می شد. اسکندر پس از ترجمه و انتقال آن ها به مقدونیه، دستور می دهد که آن «دژنبشت» را بسوختند با هر چه کتاب بود اندر وی (جعفری قنوتی، ۱۳۹۹).

درباره فعالیت سیاسی گردیزی در دربار غزنوی، این احتمال وجود دارد که وی «یکی از دبیران دون پایه دربار سلطان محمود غزنوی بوده و یا شاید با آن گردیزی که از طرف خلیفه القادر برای سلطان مسعود غزنوی عهد و لوای حکومت آورد، نسبتی داشته است» (میثمی، ۱۳۹۱: ۹۵ و ۹۶). باسورث ارتباط گردیزی با دربار یا دیوان غزنویان را تأیید می کند (باسورث، ۱۳۸۸: ۴۵). ادعای گردیزی که می گوید برخی رویدادهای دوره سلطنت سلطان محمود را به چشم خود دیده و شاهد لشکرکشی های او به هند، فتح نیمروز و خوارزم و عراق بوده، می تواند دلیلی باشد بر ارتباط او با دربار و یا اینکه به احتمال زیاد از کارگزاران دوره غزنوی بوده است (خلیفه و غفاری بیجاری، ۱۳۹۹: ۵). برخی سکوت بخش باقیمانده تاریخ بیهقی درباره حضور وی در دربار و یا دیوان غزنویان را دلیل حضور نداشتن وی در دربار یا دیوان می دانند (اشپولر و دیگران، ۱۳۸۸: ۴۵)؛ هر چند اشاره نکردن بیهقی به حضور گردیزی در دربار و یا دیوان نمی تواند دلیل محکمی بر نداشتن منصب گردیزی در دربار یا دیوان باشد؛ زیرا ممکن است در قسمت های دیگر تاریخ بیهقی به آن اشاره شده باشد که به دست ما نرسیده و یا ممکن است بیهقی به مناصب غیر مهم و دون پایه اشاره نکرده باشد.

گردیزی در شهر غزنه با ابوریحان بیرونی (متوفای ۴۴۰ ق) دیدار داشت و حتی از محضر علمی او بهره برده است؛ همچنین وی در زمان فتنه و ضعف خاندان سبکتگین و معاصر با

ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی (متوفای ۴۷۰ ق)، نویسنده تاریخ بیهقی در غزنه می‌زیسته است (حبیبی، ۱۳۶۳: ۲۲). از آثار و تألیفات دیگر گردیزی اطلاعی در دست نیست.

۲-۳. مفهوم هویت و هویت ایرانی - اسلامی

هویت مفهومی است که دنیای درونی یا شخصی را با فضای جمعی اشکال فرهنگی و روابط اجتماعی ترکیب می‌کند. هویت‌ها، معناهایی کلیدی هستند که ذهنیت افراد را شکل می‌دهند و مردم به واسطه آن نسبت به رویدادها و تحولات محیط زندگی خود حساس می‌شوند (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۳). هویت در معنای اصطلاحی مجموعه‌ای از شاخص‌ها و علائم در حوزه مؤلفه‌های مادی، زیستی، فرهنگی و روانی است که موجب شناسایی فرد از فرد، گروه از گروه یا اهلیتی از اهلیت دیگر و فرهنگی از فرهنگ دیگر می‌شود (مرشدی‌زاد و احمدلو، ۱۳۹۶: ۶۵). هویت ایرانی، احساس وابستگی به سرزمین، تاریخ، دولت و فرهنگ ایران، شناساندن خود به دیگران و بدین وسیله متمایز داشتن خود از دیگران است، و هویت اسلامی در واقع نشان دهنده احساس تعلق و تعهد به دین اسلام و جامعه اسلامی است.

شاید بتوان هویت اسلامی را بر اساس این آیه قرآن تعریف و تبیین کرد که: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات، ۱۳). بر مبنای این آیه هویت اسلامی، بازنمایی این واقعیت است که هیچ فرد یا گروهی بر فرد یا گروهی دیگر برتری و امتیازی ندارد، جز کسانی که تقوای الهی داشته باشند. «هویت اسلامی به معنای درکی است که مسلمانان از خود دارند و نیز دیگران از مسلمانان دارند. این مفهوم به وجود آورنده هویت مشترکی است که اصطلاحاً «امت» نامیده می‌شود» (مرشدی‌زاد و احمدلو، ۱۳۹۶: ۶۵ و ۶۶).

هویت پدیده‌ای چندوجهی است که از ساده‌ترین تا گسترده‌ترین موضوعات سیاسی، اجتماعی و مذهبی را شامل می‌شود و «بر اساس دیالکتیکی بین شبکه مضامین ذهن و نظام سیاسی، اجتماعی و مذهبی پیرامون رخ می‌دهد» (چهری و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۴۷)؛ به دلیل قدمت تاریخی گسترده ایران می‌توان نشانه‌هایی از وجود هویت ملی از گذشته‌های دور جست‌وجو کرد؛ هویتی که توانسته است در طول تاریخ ایران، با تغییر و تحولاتی تداوم یافته

و فرهنگ و تمدن ایرانی را شکل دهد؛ بر این اساس می‌توان گفت که در میان ساکنان ایران از دیرباز نوعی هویت و خودآگاهی ملی وجود داشته است. این آگاهی از دوره ایران باستان به دوره اسلامی انتقال یافته و رشد و بالندگی پیدا کرد و با درهم آمیختن با باورهای دینی اسلام به تدریج به دوره مدرن منتقل شده است (عباس‌زاده مرزبالی، ۱۴۰۴: ۶۹ و ۷۰). «اغلب مورخان ایرانی، به خاطر دلبستگی، به قومیت، ملیت و دیانت خود، سال‌ها عمر خود را صرف ثبت افتخارات ملی، دین، نژادی، ادبی و فرهنگی و گذشته‌ای که بدان تعلق دارند، کرده‌اند تا آن را به آیندگان بسپارند» (تاکستن و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۳۳)؛ بنابراین هویت عناصر و مؤلفه‌های تمایز خود با دیگران است که شامل مجموعه‌ای از گذشته تاریخی، اصول و عقاید و باورهای مشترک، قلمرو جغرافیایی و سرزمین معین و فرهنگ آن جامعه است و در بستر تاریخی شکل می‌گیرد و موجب تمایز یک هویت از هویت دیگری می‌شود. در هویت ایرانی - اسلامی، دین اسلام و زبان فارسی دو رکن اصلی هویت ملی ایرانیان را تشکیل می‌دهد و این امر در فرهنگ و ادب و اخلاق ایرانی خود را نشان می‌دهد.

۳-۳. هویت ایرانی - اسلامی در اندیشه تاریخ‌نگاری گردیزی

در پاسخ به این سؤال که گردیزی در نگارش تاریخ زین‌الاحبار دنبال چه هدفی بود؟ دیدگاه‌های متفاوتی مطرح شده است؛ برخی بر این باورند که وی درصدد احیای هویت ایرانی بود و توجهی به هویت اسلامی نداشته است. در تأیید این نظر رحیم رضازاده ملک، به اندیشه‌های موعودگرایانه و هزاره‌گرایانه اشاره کرده و می‌گوید: «پس از یورش تازیان بر ایران و سقوط ظاهری حکومت‌های ایرانی مردم منتظر شخصی رهایی‌بخش بودند که ظهور کند و ایرانیان را عزت و اعتبار ازدست‌شده را باز بخشد، تا بتوانند شهرهای ویران‌شده را آبادان و گرسنگی و بیماری و نکبت را از مردم ایران دور و صلح و آرامش و آسایش را در سرزمین ایران پایدار کنند» (رضازاده ملک، ۱۳۸۴: مقدمه تاریخ گردیزی، بیست و هشت). ترکمنی آذر نیز هدف گردیزی از نگارش تاریخ را احیای هویت ایرانی می‌داند (ترکمنی آذر، ۱۳۹۲: ۴۶). برخی معتقدند که گردیزی تا اندازه‌ای به افکار و گرایش‌های شعوبی نزدیک شده است؛ البته گرایش‌های ضد عرب در او دیده نمی‌شود، اما ایران‌گرایی در تاریخ‌نویسی او آشکار است (قدیمی قیداری، ۱۳۹۶: ۵۳). در نقد این دیدگاه باید گفت که گردیزی تنها درصدد

احیای هویت ایرانی بود و این دیدگاه با مواضع او در بخش‌های مختلف کتاب *زین‌الخبار* سازگاری ندارد. او از اسلام و هویت و فرهنگ اسلامی نیز راضی و خشنود است و برای استمرار و تداوم آن تا روز قیامت دعا می‌کند و از تسلط مسلمانان عرب بر ایران و سقوط حکومت ساسانیان هیچ ابراز تأسف و ناراحتی نمی‌کند: «مسلمانان ایران‌شهر بگرفتند و تا بدین غایت ایشان دارند و تا قیامت ایشان خواهند داشت، بمنّه‌الله تعالی» (گردیزی، ۱۳۳۳: ۱۰۴). او بخش زیادی از کتاب را به گزارش رویدادهای مربوط به اسلام و مسلمانان اختصاص داده و نسبت به آن ابراز مخالفت و یا تنفر نکرده است؛ همچنین با قیام‌های برخی از ایرانیان برای براندازی حکومت مسلمانان و احیای حکومت پیش از اسلام همراهی نمی‌کند و آنان را مورد سرزنش قرار می‌دهد. او قیام بابک خرم‌دین و قیام سپید جامگان به‌رهبری مقنع را موجب تباهی و گمراهی مردم مسلمان ایران می‌داند (همان، ۱۸۰ و ۲۷۸). اینکه او تنها به دنبال هویت ایران منهای هویت اسلام بوده، دیدگاهی آرمان‌گرایانه و تحت تأثیر اندیشه‌های ملی‌گرایانه عصر حاضر است.

دیدگاه دیگر این است که گردیزی از مورخان ایران-اسلام‌گرا بود؛ او برخلاف بسیاری از مورخان تاریخ خود را با آفرینش آدم و حوا، الگوی ازلی پیدایش جهان و انسان در ادیان سامی آغاز نمی‌کند، بلکه با تاریخ اساطیری ایران آغاز می‌کند، اما به دنبال آن تاریخ اسلام و فرمانروایان مسلمان را در ایران تا عصر خود می‌آورد؛ همچنین هنگامی که از اعیاد و جشن‌های ایران باستان سخن می‌گوید، اعیاد و جشن‌های مسلمانان را به تفصیل می‌آورد. این نوع تاریخ‌نویسی نشان‌دهنده ایران‌گرایی و اسلام‌گرایی در بینش انگاره‌های معرفتی گردیزی است: «مورخانی مانند بلعمی و گردیزی تلاش می‌کنند تا تاریخ دو قوم ایرانی و عرب را به موازات هم بیان کنند و گذشته دو قوم را با هم سازگار و هماهنگ کنند تا اساطیر ایران به مقام قدسی قصص قرآن نزدیک شود و یا دست‌کم گذشته ایرانیان مانند اعراب پذیرفته شود و حق اهلیت پیدا کند» (مسکوب، ۱۳۷۳: ۷۹). گردیزی برخلاف مورخانی که زمانه پیش از اسلام را دوره جهالت و دوران اسلام را زمانه تمدن قلمداد می‌کردند، از عصر عظمت ایرانیان پیش از اسلام یاد می‌کند و در گزارش‌های تاریخی خود به جای زمانه آدم (ع)، نوح (ع)، موسی (ع)، و عیسی (ع)، به گزارش‌های زمانه کیومرث، هوشنگ، طهمورث و جمشید

می‌پردازد و کیومرث را نخستین پادشاه عالم و نقطه آغازین تاریخ ایران و جهان می‌داند (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۵۸). او گسترش اسلام را آغاز بدبختی و ویرانی ایران نمی‌داند؛ زمانی که از عدالت خسرو انوشیروان صحبت می‌کند، روایتی از پیامبر اسلام (ص) می‌آورد که پیامبر به ولادت خود در روزگار پادشاهی عادل فخر می‌کند: «ولدت فی زمن الملك العادل و هو انوشیروان. صدق رسول الله» (گردیزی، ۱۳۳۳: ۸۷). از خلفای راشدین به عنوان جانشین پیامبر (ص) به نیکی یاد می‌کند و می‌گوید که پس از وفات آن حضرت «ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خلافت بنشت و از پس او عمر و پس او عثمان و پس او علی و حسن رضی الله عنهم اجمعین» (همان، ۱۱۳).

گردیزی دو نگاه متفاوت به اسلام و فرهنگ اسلامی دارد، او بین اسلام اموی و هویت عربی با اسلام اصیل که اهل بیت پیامبر (ص) آن را به نمایش گذاشتند، فرق می‌گذارد. اسلام اموی و فرهنگ نژادپرستانه و قبیله‌ای را قبول ندارد و آن را با هویت ایرانی سازگار نمی‌داند، اما اسلام اصیل و فرهنگ الهی و انسانی آن را که در آن همه انسان‌ها باهم برابرند و تنها تقوای الهی موجب امتیاز یکی بر دیگری است، با هویت ایرانی سازگار می‌داند؛ به همین دلیل از بنی‌امیه ناراضی و آنان را غاصب خلافت می‌داند که با مکر و حيله آن را تصاحب کردند و نسبت به اهل بیت پیامبر (ص) ظلم و ستم روا داشتند. او درباره قتل حضرت علی (ع) از واژه شهادت استفاده می‌کند و حدیث پیامبر (ص) را درباره منزلت و جایگاه آن حضرت و فرزندان‌ش، امام حسن و امام حسین علیهم السلام یادآوری می‌کند: «و پیغمبر ما (ص) او را بستود و گفت: ان ابني هذين سيد الشباب اهل الجنة و ابوهما خير منها یعنی الحسن و الحسين و ابوهما علی خیر منها. و بسیار خبر آمده است اندر فضل و آیت آمده است اندر شأن او. آخر کشته شد و شهادت یافت بر دست عبدالرحمن بن ملجم مرادی» (همان، ۱۳۲). از عزاداری مردم در روز عاشور و لعنت آنان بر یزید سخن می‌گوید (همان، ۲۴۰ و ۴۵۴)؛ همچنین امام حسن مجتبی (ع) را شبیه‌ترین فرد به پیامبر (ص) می‌داند و بر این باور است که معاویه با دادن پانصد هزار درم به جعده دختر اشعث بن قیس در مسموم کردن و شهادت امام حسن (ع) نقش داشته است (همان، ۱۳۲ و ۱۳۳). او معاویه را فردی حيله‌گر و مکار توصیف می‌کند که با مکر و نیرنگ خلافت را از امام حسن (ع) تصاحب کرد (همان، ۲۳۳).

بر اساس چنین نگاهی به امویان، ایرانیان بین آموزه‌های اصیل اسلامی و فرهنگ و باورهای عرب جاهلی که امویان احیاگر برخی از مؤلفه‌های آن بودند، تمایز قائل شدند: «ایرانیان عناصر هویت اسلامی را با صافی عقلانیت از اغلب عناصر هویت عربی جدا ساختند و اسلام ایرانی را پایه‌گذاری کردند» (شایگان، ۱۳۷۱: ۸۱).

گردیزی همان‌طور که عدالت انوشیروان را می‌ستاید از عدالت مأمون عباسی و عدل و داد او نیز ستایش می‌کند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۹۵). از مناسبت‌ها و اعیاد مسلمانان گزارش می‌دهد و هیچ‌گونه مخالفتی با آنان ابراز نمی‌کند (همان، ۴۵۲-۴۶۸)؛ این مواضع نشان‌دهنده اسلام‌گرایی او در کنار ایران‌گرایی اوست.

برخی زین‌الخبار را تاریخ عمومی و سلسله‌ای دانسته و هدف گردیزی از تاریخ‌نگاری را مشروعیت‌بخشی به حکومت غزنویان می‌دانند؛ زیرا از هم گسیختگی و تنوع روایات و تلخیص بیش‌ازحد و گزارش مجموعه‌ای از انتقال قدرت‌ها که غزنویان پایان‌دهنده این زنجیره است، گویای مشروعیت‌بخشی به حکومت غزنویان است (میثمی، ۱۳۹۱: ۱۰۹). البته اگر او این هدف را دنبال می‌کرد، باید همانند عتبی تاریخ خود را به زبان عربی می‌نوشت تا شکوه و جلال و پیروزی‌های خاندان ترک‌تبار غزنوی را جاودانه سازد و مردم عراق نیز از آن کتاب بهره‌مند شوند (همان، ۷۸)، اما او تاریخ خود را به زبان فارسی نوشت تا هم فرهنگ ایرانی و اسلامی را برای ایرانی مسلمان تحکیم بخشد و هم برای استمرار هویت ایرانی-اسلامی تلاش کرده باشد.

شباهت برخی از آموزه‌های اسلام و آیین کهن بی‌پیرایه زرتشت، همانند باورهای دینی و خدامحوری، عدالت‌خواهی و جدایی‌ناپذیر بودن دین از سیاست و توجه به مردم در آیین حکومت‌داری، عاملی دیگر برای مجال تداوم هویت ایرانی و سازگاری آن با هویت اسلامی بود که گردیزی تلاش کرد تا به تحکیم و تداوم آن همت گمارد.

۴. مؤلفه‌های هویت ایرانی - اسلامی در تاریخ‌نگاری گردیزی

گردیزی برخی از عناصر و مؤلفه‌های هویت ایرانی را با هویت اسلامی پیوند زده و سعی کرده است تا تلفیقی از آن دو پدید آورد و آن‌ها را باهم سازگار نشان دهد تا به هدف خویش

که همان حفظ و گسترش هویت ایرانی - اسلامی بود، نایل آید؛ مؤلفه‌هایی همچون «گذشته مشترک تاریخی، سرزمین با مرزهای جغرافیایی مشخص، پیوندهای مشترک اعتقادی و میراث مشترک (اندیشه ایرانی‌شهری) ازجمله عوامل مؤثر در تداوم و انسجام هویت یک ملت است» (شرفی، ۱۳۹۱: ۶) که گردیزی به آن توجه داشته است.

۴-۱. گذشته مشترک تاریخی

هویت ملی، از مخرج مشترک مجموعه عناصری چون گذشته تاریخی، معیارها و ارزش‌های دسته‌جمعی، وسایل بیان عواطف و اندیشه‌ها تشکیل شده است (تاجیک، ۱۳۸۴: ۳۱۵). گردیزی یکی از مهم‌ترین راهکارهای حفظ و تداوم هویت ایرانی را روایت تاریخ ایران باستان و اساطیر و حماسه‌های ایرانی و زندگی پادشاهان آن دوره می‌داند؛ بدین سبب بخش‌های آغازین تاریخ خود را با روایت پادشاهان و فرمانروایان ایران شروع می‌کند. او در این بخش‌ها «تاریخ باستانی ایران را در دو وجه اسطوره‌ای و سیاسی به‌مثابه یک میراث روایت کرده است» (شعبان‌زاده لمر، ۱۳۹۳: ۱۰۶).

گردیزی برخلاف برخی از مورخان پیش از خود، که تاریخ‌های عمومی را با زندگی و رویدادهای پیامبران پیش از اسلام می‌نگاشتند و به تاریخ پیامبران بنی‌اسرائیل اشاره می‌کردند، زین‌الاکبار را با تاریخ ایران و سرگذشت پادشاهان ایرانی آغاز کرده است. این مسئله گویای توجه وی به احیا و بازیابی هویت ایرانی بوده تا تاریخ گذشته فرهنگی و تمدنی ایران پس از اسلام دچار فراموشی نشود و نسل‌های بعدی با آن بیگانه نباشند و بخشی از هویت تاریخی خویش را از یاد نبرند؛ از سوی دیگر، هدف او از این کار، تشویق حاکمان ترک‌نژاد غزنوی بود تا با الگوبرگشتن از پادشاهان ایرانی عهد باستان و اجرای اصول شهریاری، هویت و اقتدار ایران را حفظ کرده، آن را ارتقا بخشیده و در افکار عمومی ایران‌گرایی مشروعیت یابند. وجود نوعی خودآگاهی در میان ایرانیان و قائل‌شدن تمایز با دیگر ملت‌ها در طول تاریخ همواره بر مبنای مؤلفه‌های مهمی چون «سرزمین ایران، تاریخ کهن و سرگذشت مشترک، دین و اعتقادات مذهبی، میراث سیاسی و حکومت ایرانی، فرهنگ غنی و پویا، زبان فارسی، اسطوره‌های ملی - ایرانی پدید آمده بود» (عباس‌زاده مرزبالی، ۱۴۰۴: ۷۰) که گردیزی بر آن مؤلفه‌ها ازجمله گذشته

تاریخی ایران در کنار توجه به تاریخ دوره اسلامی تا زمان خود تأکید می‌ورزد.

۴-۲. پیوندهای مشترک اعتقادی

گردیزی در جایگاه مورخی شریعت‌مدار در تلاش بود تا بین هویت ایرانی و هویت اسلامی پیوندی مستحکم برقرار سازد و از تعارض و دوگانگی بین آن‌ها تا حد زیادی بکاهد؛ او از یک‌سو، نگاه ویژه به مجد و عظمت و افتخارات گذشته باستانی ایران دارد و از جانب دیگر، علاقه و دلبستگی زیادی به دین اسلام و تعالیم آن از خود نشان می‌دهد. او برتری دین اسلام را پذیرفته و برای استمرار آن تا روز قیامت دعا می‌کند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۴۰)، اما این امر موجب بی‌توجهی وی به هویت ایران و گذشته تاریخی کهن آن نشده است. به همین دلیل است که سعی می‌کند عقاید و باورهای مشترک بین فرهنگ ایرانی و اسلامی را به هم پیوند دهد. خدامحوری و فرهنگ دینی یکی از مؤلفه‌های مشترک فرهنگ ایرانی-اسلامی است که گردیزی بر آن تأکید دارد و راز و رمز موفقیت فرمانروایان را عمل به دستورات خداوند و کسب حمایت الهی را عامل بقا و اقتدار حکومت آنان می‌داند. شواهدی از فرمانروایان پیش و پس از اسلام می‌آورد که وقتی مورد حمایت خداوند قرار داشتند، مجد و عظمت یافتند و کسانی که نافرمانی کرده و فریب شیطان را خوردند، مورد غضب الهی قرار گرفته و خوار و ذلیل شدند. او روایت می‌کند که جمشید فرمانروای ایران تا زمانی که به فرمان خداوند عمل کرد، مورد حمایت خداوند بود و دعای او مستجاب می‌شد: «جمشید دعا کرد تا خدای عزوجل گرما و سرما و بیماری و مرگ از مردمان بگیرد. خدای عز و جل از نیکوسیرتی وی دعای او مستجاب کرد و این آفت‌ها از مردمان برداشت و سیصد سال هم برین جمله بود» (همان، ۳۴)، اما همین که جمشید نافرمانی ورزید و فریب شیطان را خورد و راه خودخواهی و استبداد در پیش گرفت و کفر ورزید، «نعمت بر وی زوال آمد و ضحاک مملکت او را گرفت و در روزگار او جادوی و فسق و فجور آشکار شد و دیوان و بدان را به خویشتن نزدیک کرد» (همان، همانجا)؛ همچنین درباره کیکاوس می‌نویسد زمانی که مطیع اوامر خداوند بود، بر هفت کشور تسلط یافت و همه پادشاهان روی زمین زیر فرمان او بودند، اما زمانی که تحت فرمان ابلیس قرار گرفت دردمند و خوار و ذلیل شد (همان، ۴۶). هادی، خلیفه عباسی زمانی که برخلاف اوامر الهی فردی را به ناحق کشت، دچار ورمی روی پشت و پای خود شد

و دو روز بعد مرد: «خون آن مرد نجار او را گرفت و خداوند او را اینگونه مجازات کرد» (همان، ۱۵۹). در ماجرای مرگ یزدجرد الاثیم (بزهکار)، شاه ساسانی نیز به دلیل نافرمانی از دستورات خداوند و ظلم و ستم به مردم، خداوند او را مجازات کرد: «اسب لگد بر یزدجرد زد و او بمرد. مردمان چنین گفتند که آن اسب فرشته بود که ایزد تعالی او را بفرستاد تا یزدجرد را بکشت و خلق از وی برهانید» (همان، ۷۵).

گردیزی در راستای فرهنگ دینی و اندیشه خدامحوری ایرانیان از حمایت خداوند از سلطان محمود غزنوی سخن می‌گوید که چون او در راه خدا جهاد می‌کرد، خداوند نیز او را در مقابل دشمنانش یاری کرد. او می‌گوید که وقتی سلطان محمود کثرت سپاه و ادوات جنگی ندا فرمانده هندوها را دید، دچار تردید در پیروزی بر وی شد: «پس استعانت خواست از ایزد تعالی، تا او را ظفر دهد. و چون شب اندر آمد، ایزد تعالی رعبی و فزعی اندر دل ندا افکند، و لشکر برداشت و بگریخت» (همان، ۴۰۰). در روایت دیگر گزارش می‌دهد که در زمان حکومت فیروز پادشاه ساسانی به مدت هفت سال در ایران خشکسالی و قحطی پدید آمد؛ او دستور داد تا از مناطق مختلف آذوقه بیاورند و به رعیت دهند تا هلاک نشوند و چون اموال خزاین تمام شد، پیش ایزد تعالی دعا کرد تا خدای تعالی قحط را از ایران برداشت و باران بارید (همان، ۷۹).

گردیزی در این روایت‌ها دین را در فرهنگ و هویت ایرانی - اسلامی جدای از سیاست نمی‌داند. او خداوند را ناظر بر عملکرد فرمانروا، چه بر اساس باورهای ایرانیان پیش از اسلام و چه بر اساس عقاید ایرانیان مسلمان که خود نیز در زمره آنان است، می‌داند که به رفتار و عملکرد فرمانروا پاداش یا کیفر می‌دهد. این دیدگاه مشترک فرهنگ ایرانی - اسلامی است که گردیزی بر آن تأکید دارد و پیوندی بین عقاید فره ایزدی دوره باستان و نصرت و یاری خداوند در فرهنگ اسلامی برقرار ساخته است و در گزارش روایات فوق این پیوند برقرار شده است. اجابت دعای جمشید و سلطان محمود غزنوی می‌تواند در راستای این پیوند و باورهای مشترک باشد.

با ورود اسلام به ایران و سقوط حکومت ساسانیان، چون برخی از باورها و داستان‌ها و روایات ایران باستان تناقضی جدی با دین اسلام نداشت، در بین مردم باقی ماندند و نتیجه این امر آن بود که ایرانیان مسلمان شدند، اما به واسطه فرهنگ و سنت‌های گذشته خود و داستان‌ها

و روایات اسطوره‌ای و حماسی که بخشی از هویت ملی آنان را تضمین می‌کرد، ایرانی و با هویت ایرانی باقی ماندند. حفظ آیین‌ها، جشن‌ها، اعیاد، به‌ویژه عید نوروز، جشن شب یلدا، جشن سده، جشن مهرگان و حتی چهارشنبه سوری به‌عنوان مراسم مذهبی زرتشتی در دوران اسلامی نمونه‌ای از استمرار هویت ایرانی در دوره اسلامی است. گردیزی از گزارش این باورها در کنار گزارش باورهای اسلامی ابایی ندارد و همانند برخی از اندیشمندان ایرانی اسلام‌گرایی هم‌عصر خود، همانند ابوریحان بیرونی، این سخنان را ژاژخایی و هرزه‌درایی نمی‌داند (بیرونی، ۱۳۷۷: ۱۷۷). او تلاش می‌کند با طرح هردو که با هم منافاتی هم ندارد، هویت ایرانی-اسلامی را تقویت کند و ایرانی مسلمان را از دیگران متمایز نشان دهد.

۴-۳. ایران و اندیشه ایرانی

برخی معتقدند که کاخ هویت ملی بر سه ستون پیوندهای خاکی (تاریخ، جغرافیا و دولت)، پیوندهای خونی (ریشه، نژاد و تبار) و پیوندهای فرهنگی استوار است (تاجیک، ۱۳۸۴: ۳۱۷). یکی از مؤلفه‌های هویت ایرانی-اسلامی از منظر گردیزی سرزمین و جغرافیای مشخص با فرهنگ و اندیشه متمایز با دیگران است. او ایرانشهر را سرزمین ایرانیان می‌داند که حدود و ثغور آن توسط فریدون مشخص شد. فریدون پس از بندکردن ضحاک و تسلط بر قلمروی او، جهان را بین سه پسر خود تقسیم کرد. «ایرج را سرزمین فارس و عراق و عرب داد و این ولایت را ایرانشهر نام کرد، یعنی شهر ایرج. و روم و مصر و مغرب مر سلم را داد. و چین و ترک و تبت مر تور را داد و بدین سبب آن را توران گویند» (گردیزی، ۱۳۳۳: ۳۹). او ایران را متمایز از سایر سرزمین‌ها می‌داند و معتقد است که کشتن سیاوش توسط افراسیاب موجب دشمنی میان ایران و توران شد که تاکنون، یعنی زمان گردیزی نیز ادامه دارد (همان، ۴۷).

ایرانشهر به‌معنای سرزمین ایرانیان مفهوم «ایرانیت» را در خود دارد؛ یعنی هرجایی که ایرانیان زندگی می‌کردند، ایرانشهر است با مجموعه‌ای از ارزش‌های فرهنگی که در طول تاریخ توانسته در واحد جغرافیایی «ایرانشهر» تداوم پیدا کند (دریایی، ۱۳۸۸: ۴۵). اندیشه ایرانشهری مجموعه تفکر و حکمت ایرانی است که اساس برقراری این سرزمین بوده و به رغم تحول و گسستی که در ظاهر آن پدید آمده است، بدون ایستایی، جریان داشته و شالوده بنیان فکری وطن‌دوستی و اندیشه سیاسی در ایران بوده است (مولایی و یاری، ۱۴۰۳: ۲)؛

هرچند با ورود اسلام به ایران، در اندیشه ایرانشهری تحولاتی روی داد، اما دچار وقفه نشد و با بازسازی و انطباق با شرایط جدید و همسان‌سازی با فرهنگ اسلامی استمرار و تداوم یافت. هنگامی که از فرهنگ ایرانی- اسلامی صحبت می‌شود، منظور آن نظام فرهنگی است که عناصر دیگر را نیز در خود می‌گنجاند؛ زیرا ملاک خودی بودن در این فرهنگ، انطباق‌پذیری آن با ارزش‌های توحیدی یا دست‌کم عدم مباینت با آن است. سرشت ایرانیان نیز به گونه‌ای بوده که به‌جای طرح خودی و غیرخودی، ملاک را حق و باطل و سنخیت امر با فطرت انسانی قرار داده است، نه خودی یا بیگانه‌بودن آن. درست به‌همین سبب اسلام در این دیار پذیرفته شد و عنصری بیگانه به‌شمار نیامد؛ همچنان‌که اسلام نیز هیچ‌گاه خود را در حصارهای تنگ جغرافیایی محصور نساخت (مفتخری، ۱۳۹۲: ۹۶).

گردیزی جغرافیایی مشخص برای ایران قائل است و ایران را مرکز جهان می‌داند. او بر حفظ استقلال و آزادی ایران و ایرانیان تأکید دارد و استقلال‌خواهی را از ویژگی‌های ممتاز ایرانیان نسبت به سایر اقوام می‌داند: «این را به زبان پارسی «ایران» خوانند. این تربت را ایزد تبارک و تعالی بر همه جهان فضل نهاد، اندر ابتداء عالم تا بدین غایت، این دیار و اهل او محترم بوده‌اند، و سید همه اطراف بوده‌اند» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۴۴)؛ اینکه چرا ایرانیان تن به بردگی نداده و آزادمرد بوده و استقلال و حریت خود را حفظ کرده‌اند، بدان سبب بوده که «بخرد دانانترند، و بعقل تمام‌تر، و بمردی شجاع‌تر و ممیزتر، و دوربین‌تر و سخی‌تر، و اهل اطراف بهمه چیزها ازین طبقه کمترند» (همان، ۵۴۵).

گردیزی همانند فردوسی ایرانی را آزاد و آزاده، و ایران را مهد آزادی و آزادی می‌داند. در جای‌جای شاهنامه «آزاده» به معنی ایرانی است که در تقابل با ترک و تورانی و رومی یا هر قوم دیگری قرار می‌گیرد:

چو بسیار از این داستان بگذرد	کسی سوی آزادگان (ایرانیان) ننگرد
(فردوسی، ۱۳۵۳: ۲۲۰/۷)	
سیاوش منم نه از پری‌زاگان	از ایرانم از شهر آزادگان
(فردوسی، ۱۳۵۳: ۱۵۶/۳)	

اندیشه ایرانشهری از طریق «عهدها»، «کارنامه‌ها»، «آیین‌نامه‌ها» و «تاج‌نامه‌ها» از دوره

ساسانیان به عصر اسلامی انتقال یافت؛ در واقع تجارب سیاسی ایرانیان با عنوان اندرزنامه‌های سیاسی یا آیین‌های کشورداری و سیرالملوک‌نویسی در منابع تاریخی و ادبی بازتاب یافته است (چهری و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۵۸)؛ ازجمله اصول اندیشه ایرانی شهری، الهی بودن مقام سلطنت، فره ایزدی، توأمان بودن دین و دولت و عدالت بودند (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۱). گردیزی همانند برخی از نخبگان ایرانی با درک شرایط موجود و تسلط اقوام غیرایرانی دریافت بود که هرچند امکان برخی از مؤلفه‌های اندیشه ایرانی شهری دوران باستان و مطرح کردن مستقیم آن وجود ندارد، اما با طرح برخی از آن مؤلفه‌ها و پیوند زدن آن با فرهنگ اسلامی استمرار و تداوم آن را امکان‌پذیر سازد؛ او علاوه بر طرح اصلاح‌شده و انطباق‌داده شده الهی بودن مقام سلطنت و فره ایزدی با معارف اسلامی به مباحث عدالت‌ورزی و دادگستری و خردورزی حاکمان و نقش نهاد وزارت در هویت و فرهنگ ایرانی- اسلامی می‌پردازد.

۴-۴. دادگستری و خردورزی حاکمان در اندیشه ایرانی

عدالت‌ورزی، دادگستری و خردورزی حاکمان که در اندیشه ایرانی شهری بر آن تأکید شده، هیچ منافاتی با فرهنگ اسلامی نداشته و در آموزه‌های دین اسلام نیز بر آن تأکید شده است؛ به همین دلیل گردیزی آن را بخشی از هویت ایرانی- اسلامی می‌داند. او با ذکر گزارش‌هایی از حاکمانی که عدالت درپیش گرفتند، می‌خواهد این فرهنگ ایرانی- اسلامی را در فرمانروایان زمان خود و پس از آن نهادینه سازد. گردیزی از عدالت‌ورزی، دادگستری، خردورزی و رعیت‌پروری برخی فرمانروایان ایرانی پیش و پس از اسلام سخن می‌گوید؛ از عدالت داراب‌بن بهمن‌بن اسفندیار، نرسی‌بن بهرام، شاپوربن شاپور، خسرو انوشیروان، گنجان‌بن عدالت‌ورزی معاویه به‌عنوان یکی از شروط صلح امام حسن (ع) با او و عدالت‌ورزی مأمون عباسی گزارش می‌دهد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۶ و ۷۰ و ۷۳ و ۸۳ و ۲۳۴ و ۱۶۵).

توجه فرمانروایان به رعیت از آموزه‌های مهم اندیشه ایرانی و اسلامی است که گردیزی تلاش کرده با ارائه گزارش‌هایی در این باره، به هویت ایرانی- اسلامی تحکیم بخشد. جامعه در اندیشه ایرانی شهری، بر سه رکن اساسی لشکر، رعیت و خزانه متکی بوده که بین هر سه پیوندی منطقی و جدایی‌ناپذیر برقرار است. شاه در رأس این سه رکن قرار دارد که وظیفه برقراری توازن میان سه رکن را برعهده دارد. در نگاه ایرانیان، شاه برای برقراری امنیت به

لشکر نیاز دارد و برای داشتن لشکری مطیع و کارآمد، باید مواجب آن‌ها را به موقع پرداخت کند که شرط آن، پربودن خزانة است. خزانة را نیز رعیت تأمین می‌کند؛ از این‌رو، رعایت حال رعیت و عمران و آبادانی جامعه، تأمین‌کنندة منافع اوست (ترکمنی آذر، ۱۳۹۲: ۱۰۹). اهمیت این نظریه از دید گردیزی به‌وضوح در اثر او مشهود است و همه‌جا به لزوم رعایت حال رعیت و عدالت پادشاه اشاره دارد که البته دیدگاه رایج زمان وی و متأثر از اندیشه ایرانی-اسلامی بوده است، اما به‌طور خاص باید اشاره کرد که وی ذیل تاریخ جمشید اسطوره‌ای، ساختار جامعه ایرانی را توضیح می‌دهد و به جزئیات آن اشاره می‌کند و بدین ترتیب، پیوندی دیگر، میان جامعه اسلامی و ایرانی پیش از اسلام برقرار می‌سازد که پایه آن نشان‌دادن ریشه‌های این طرز فکر مبنی بر جایگاه رعیت و لزوم توجه به آن‌ها و تبیین ساختار جامعه ایرانی است (فولادپور، ۱۳۹۹: ۷۴).

گردیزی درباره برخی از آثار و نتایج عدالت‌ورزی حاکمان و توجه آنان به مردم می‌گوید: «هرمز بن بلاش، مردی بلند همت بود و هرچه گودرز تباه کرد، او به صلاح آورد و همه را نظام داد و کارهای ایرانشهر را رونق بنهاد و همی‌راند و اندر همه روزگار او خلل به کار ایرانشهر راه نیافت»؛ همچنین از پرویز بن هرمز می‌گوید: «او سخت بزرگوار بود و با همت بلند و بر رعیت مشفق بود و رسم‌های نیکو نهاد و با رعیت نیک برفت» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۶۲). «آزرمی دخت بنت کسری سخت با داد و رأی بود و همیشه دادخواهان را تیمار کشیدی و سخن ایشان بشنیدی و انصاف ایشان بدادی از یکدیگر و نیکو نگرش بود» (همان، ۱۰۲). عبدالله بن طاهر به کارگزاران خود نوشت: «با بزرگران ولایت مدارا کنید و کشاورزی که ضعیف گردد او را قوت دهید و به‌جای خویش باز آرید که خدای عزّ و جلّ از دست‌های ایشان طعام کرده است و از زبان‌های ایشان سلام کرده است و بیداد کردن برایشان حرام کرده است» (همان، ۳۰۲).

گردیزی روایت می‌کند زمانی که امیرمحمد به‌جای پدر خود سلطان محمود غزنوی به‌قدرت رسید: «در آغاز کار داد مظلومان را از ظالمان گرفت و عیش بر مردمان خوش گشت و نرخ‌ها ارزان شد و بازرگانان از هرسوی به جانب غزنه سرازیر شدند و با وفور کالاهای گوناگون قیمت‌ها کاهش یافت» (همان، ۴۲۱). امیرمسعود که به قدرت رسید «بار داد و بمظالم نشست و سخن رعیت شنید و انصاف از یکدیگر ایشان بستد» (همان، ۴۲۳).

گردیزی آثار و نتایج عدالت‌ورزی و دادگستری را هم به نفع حاکمان و هم به سود رعیت و مردم می‌داند. برای حاکمان مشروعیت و محبوبیت نزد مردم ایجاد می‌کند و موجب خوش‌نامی و اقتدار آنان می‌شود و کارهای مملکت نظام می‌یابد که رضایت مردم رضایت خداوند را نیز در پی دارد. برای مردم رفاه و آسایش همراه دارد و آنان با تولید بیشتر موجب عمران و آبادانی مملکت می‌شوند که حاکمان نیز از آن بهره‌مند می‌شوند.

حال اگر حاکمان از عدالت‌ورزی خودداری کنند و با مردم رفتار ظالمانه داشته باشند و راه فساد و لهو و لعب در پیش گیرند، آثار و تبعات آن هم به خودشان ضرر می‌رساند و موجب نابودی آنان می‌شود و هم زندگی را بر مردم سخت و ناگوار می‌کند. او گزارش می‌دهد که حاکمان سست اراده و بی‌خرد و فاسد و شراب‌خوار موجب تباهی خود و جامعه و رنج و مشقت مردم می‌شوند؛ همانند افرادی چون گودرز بن کهن بن ویزن، محمدامین خلیفه عباسی، محمد بن طاهر و امیر محمد غرنوی (همان، ۶۲ و ۱۶۵ و ۳۰۳ و ۴۲۱).

از خلال اظهارنظرهای گردیزی در مورد حکام و خلفا، می‌توان دریافت که وی عدل و داد را لازمه اطاعت رعیت از پادشاه می‌دانسته و اعتقادی به اطاعت بی‌چون‌وچرا از پادشاهان نداشته، بلکه قیام در برابر حاکم فاجر و ظالم را مجاز دانسته است: «اردشیر بن هرمز، چون به سلطنت بنشست، رسم‌های بد نهاد و بسیاری از افراد معروف و سرشناس را کشت و چون ستم او افزایش یافت مردم اجتماع کردند و او را از پادشاهی خلع نمودند» (همان، ۷۳). تأکید بر عدالت و برابری اقوام و نژادها و احترام به حقوق ملل و مذاهب دیگر از مشخصات بارز احکام اسلام بود که در زمان امویان با سیاست برتری‌جویی عربی ایشان به فراموشی سپرده شد، اما اقوام نومسلمان با تفکیک عرب از اسلام و با حربه عدالت‌خواهی، مبارزات تساوی‌جویانه خویش را به امید دستیابی به عدالت وعده داده شده در اسلام دنبال کردند (مفتخری، ۱۳۹۲: ۱۰۳).

گردیزی رمز موفقیت و محبوبیت برخی فرمانروایان را علاوه بر دادگری، خردمندی آنان می‌داند که در فرهنگ ایرانی-اسلامی به آن سفارش شده و دارای آثار و نتایجی خوبی برای خود فرمانروا و جامعه و مردم است. او می‌گوید: «سیاوش پسر کیکاوس بخرد و آهسته و هوشیار بود» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۶). «هرمزد بن یزدجرد چون به پادشاهی رسید، کارها به تدبیر راست

کردی و مردی با تدبیر بود و جهان را با تدبیر راست کرد؛ چنان‌که او را اندران رنجی نرسد. او شرّ همه دشمنان را به کفایت دفع کرد تا او پادشاه بود ولایت آرمیده بود و احوال مملکت با نظام» (همان، ۷۸). «پوران‌دخت بنت کسری چون به پادشاهی رسید، کار مملکت را نیکو ضبط کرد و زنی با دانش بود و رعیت را تألف کرد و همه رعایا ازو شاد بودند و مال بسیار بخشید» (همان، ۱۰۰). رمز موفقیت مأمون و توفیق او در برابر برادرش امین را خردمندی او می‌داند. «مأمون بس زیرک و هوشیار بود» (همان، ۲۹۴). درباره علل پیشرفت یعقوب لیث از گمنامی به امیری و حاکمیت می‌گوید: «به آنچه یافتی و داشتی جوان مرد بودی و با مردمان خوردی. و نیز با آن هوشیار بود و مردانه» (همان، ۳۰۵). بر عدالت‌ورزی، دادگستری و خردورزی در اندیشه ایرانی تأکید شده بود که با اندیشه اسلامی نه تنها منافات نداشت، بلکه بر آن سفارش شده و گردیزی با ذکر برخی از اعمال چنین حاکمانی تلاش کرده است این اندیشه در قالب هویت ایرانی-اسلامی تداوم یابد.

۴-۵. نهاد وزارت در اندیشه ایرانی

گردیزی با گزارش عملکرد مدبرانه و تأثیرگذار وزرا و نهاد وزارت در اندیشه ایرانی شهری و تلاش برای پیوند زدن آن با معارف اسلامی در دوره حاکمان مسلمان، به تحکیم و تداوم هویت ایرانی-اسلامی می‌پردازد. رمز موفقیت خسرو انوشیروان را در مملکت‌داری، داشتن وزیر خردمندی چون «بزرجمهر حکیم» می‌داند (همان، ۸۷). او درباره آثار و نتایج کشتار برمکیان، وزرای خردمند و با تدبیر ایرانی به دستور هارون‌الرشید می‌گوید: «پس همه را بکشت و نیست کرد؛ همچنان که اثر ایشان نماند اندر جهان. و چون ایشان همه نیست گشتند، خلل‌ها اندر کار مملکت راه یافت و کس نبود که آن را به صلاح آوردی، و یا اندر آن تدبیری کردی، و حال دخل بیت‌المال روی به نقصان نهاد، و هارون از کرده پشیمان شد و سودی نداشت» (همان، ۱۶۴). امیرمسعود، خواجه ابونصر احمدبن عبدالصمد را که «نیک مردی و داهی بود، و تمام خرد و روشن رأی و مصیب تدبیر و چندگاه وزارت کرده به خوارزم اندر، و آن مملکت را به تدبیر روشن و رأی مصیب آبادان گردانیده بود» به وزارت برگزید (همان، ۴۲۷). درباره جیهانی وزیر نصربن احمد سامانی نیز می‌گوید: «و او عبدالله جیهانی مردی دانا بود و سخت هوشیار و جلد و فاضل. و اندر همه چیزها بصارت داشت ...

و به رأی و تدبیر جیهانی همه کار مملکت نظام گرفت» (همان، ۳۳۰).

گردیزی درصدد است تا با گزارش عملکرد نهاد وزارت در اندیشهٔ ایرانشهری و ذکر تأثیر غیرقابل انکار آن در ادارهٔ جامعه توسط حاکمان دورهٔ اسلامی، استمرار و تداوم آن را نهادینه کند و از آسیب‌های استبداد و خودرأیی حاکمان بکاهد تا هم خللی در حکومت آنان ایجاد نشود و هم مردم از رفاه و آسایش بیشتری به‌دلیل خردمندی و تدابیر وزیران برخوردار شوند.

۶-۴. زبان فارسی و نقش آن در هویت ایرانی - اسلامی

گردیزی همانند برخی از اندیشمندان ایرانی مسلمان به زبان فارسی به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های هویت ایرانی - اسلامی توجه خاصی دارد. بلعمی و فردوسی پیش از گردیزی برای حفظ و تداوم آن سعی بلیغ کردند؛ زیرا تاریخ و فرهنگ ایران و اساطیر و حماسه‌های ایرانی با این زبان روایت شده و میراث مکتوب ایرانیان در این زبان تجلی یافته است. به خاطر همین تأثیر زبان فارسی در حفظ و تداوم هویت ایرانی است که فردوسی برای حفاظت از آن سی سال سختی و مرارت را تحمل کرد:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

(فردوسی، ۱۳۶۲: ۴۰۹/۸).

به عقیدهٔ برخی «زین‌الخبار کهن‌ترین تاریخ مستقل به نثر فارسی است و همین نکته نشان‌دهندهٔ اهمیت ایران و اندیشهٔ ایرانی در ذهن مؤلف می‌تواند باشد» (فولادپور، ۱۳۹۹: ۷۳). گردیزی برخلاف ابوریحان بیرونی که آموزه‌ها و اعتقادات ایرانیان باستان را نپذیرفته و در آن تردید ایجاد کرد و کیومرث را نخستین انسان نمی‌داند و دیدگاه‌های ایرانیان دربارهٔ انطباق فریدون با حضرت نوح(ع) را «ژاژخایی و هرزه‌درایی» می‌داند (بیرونی، ۱۳۷۷: ۳۴)، چنین مخالفتی با اعتقادات ایرانیان از خود نشان نمی‌دهد و به گزارش آن در ابتدای کتابش می‌پردازد؛ درحالی‌که ابوریحان بسیاری از آداب و رسوم و اعتقادات ایرانیان باستان را باطل دانسته و مجد و عظمت ایران باستان را ساختهٔ ذهن ایرانیان شعوبی و متعصب قلمداد کرد، زبان فارسی را کم‌ارزش و تنها برای داستان‌های شبانه مناسب دانسته است (شجری قاسم خیلی و دیگران، ۱۳۹۹: ۵۱). گردیزی، تاریخ زین‌الخبارش را به زبان فارسی نگاشت و آداب و رسوم ایران

باستان را یادآور شده است تا به ایرانیان مسلمان نشان دهد که چالشی بین دین اسلام و زبان فارسی وجود ندارد و در پذیرش هویت جدید که همان هویت ایرانی-اسلامی است تردید نکنند. گردیزی برخلاف ابوریحان که نتوانسته و یا نخواسته بود میان عرب، فرهنگ و زبان عربی و دین اسلام تمایز قائل شود، بین آن دو تفاوت گذاشته است و اسلام و معارف اصیل آن را از فرهنگ و زبان عربی و هویت عربی جدا می‌داند و بین هویت و فرهنگ ایرانی و هویت اسلام پل زده و از ترکیب آن دو هویت ایرانی-اسلامی را می‌سازد.

۵. نتیجه‌گیری

پس از فروپاشی حکومت ساسانیان و به‌دنبال ورود اسلام به ایران و تحولات فرهنگی و هویتی که روی داد، برخی از نخبگان و اندیشمندان مسلمان ایرانی همانند گردیزی با درک شرایط جدید و تحولات پدید آمده، با پذیرش فرهنگ و هویت اسلامی، از علاقه و دلبستگی خود به فرهنگ و هویت ایران باستان نیز دست نکشیدند و تلاش کردند تا بین آن دو پیوند برقرار کنند و هویتی جدید تحت عنوان هویت ایرانی-اسلامی را تعریف و تبیین کنند. گردیزی در کتاب تاریخ خویش کوشیده است، هم فرهنگ ایرانی و برخی از مؤلفه‌های هویت ایران باستان را از صافی عقلانیت خویش عبور دهد و هم بین فرهنگ و زبان عربی با فرهنگ اصیل اسلامی تمایز قائل شود. او که فرهنگ قبیله‌ای و نژادپرستانه عربی اموی را با فرهنگ ایرانی در تضاد می‌دید و به آن روی خوش نشان نمی‌داد و فرهنگ اصیل اسلامی را که در آن جایی برای برتری نژادی وجود نداشت، پذیرفته و بین آن و فرهنگ ایرانی تلفیق ایجاد کرده بود و زمینه تداوم و استمرار آن را در قالب هویت ایرانی-اسلامی فراهم ساخت. هرچند گردیزی همانند برخی از مورخان به تطبیق حضرت آدم (ع) با کیومرث و حضرت نوح (ع) با فریدون پرداخته، اما تلاش کرده است تا بین برخی مؤلفه‌ها و عناصر هویت در اندیشه ایرانی و فرهنگ اسلامی که با هم منافاتی ندارد، سازگاری ایجاد کرده و به تحکیم هویت ایرانی-اسلامی و تداوم آن پردازد و بر مؤلفه‌های فرهنگ و هویت ایرانی همچون گذشته تاریخی، عقاید و باورهای مشترک که در آن به فره ایزدی و حمایت خداوند از شاهان وجود داشت، جغرافیا و سرزمین مشخص، اندیشه ایرانشهری که در آن به عدالت‌ورزی و دادگستری و خردورزی فرمانروایان و کارگزاران و جایگاه نهاد وزارت تأکید شده بود و با فرهنگ اسلامی چالش نداشت، سازگاری ایجاد کند. گردیزی در گزارش وقایع مربوط به فرمانروایان پیش و پس از اسلام تلاش

دارد آمیزه‌ای از فرهنگ و هویت ایرانی- اسلامی پدید آورد؛ او که زبان فارسی را با فرهنگ اسلامی در تعارض نمی‌بیند، با نوشتن زین‌الخبار به زبان فارسی، دلبستگی و علاقه خود را به حفظ و تداوم هویت ایرانی- اسلامی نشان داد. در نگاه گردیزی هویت ایرانی- اسلامی از طریق این مؤلفه‌ها، موجب تمایز ایران و ایرانیان از سایر اقوام و سرزمین‌ها می‌شد؛ گردیزی علاوه بر تلاش جهت تحکیم و تداوم هویت ایرانی- اسلامی، فرمانروایان ترک‌نژاد غزنوی را تشویق به حفظ و حراست از هویت ایرانی- اسلامی می‌کرد تا به تأسی از فرهنگ ایرانی و اسلامی به حفظ و حراست از ایران و فرهنگ و هویت ایرانی- اسلامی بپردازند.

فهرست منابع

قرآن کریم

اشپولر و دیگران (۱۳۸۸)، *تاریخ‌نگاری در ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
باسورث، ادموند (۱۳۸۰)، «تاریخ‌نگاری در دوره غزنوی»، در: اشپولر و دیگران (۱۳۸۰)، *تاریخ‌نگاری در ایران*، ترجمه و تألیف یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.

بیرونی، ابوریحان (۱۳۷۷)، *آثارالباقیه عن القرون الخالیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.
تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴)، *روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان*، تهران: فرهنگ گفتمان.
تاکستن، و دیگران (۱۳۸۴)، *تیموریان*، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران: مولی.
ترکمنی آذر، پروین (۱۳۹۲)، *تاریخ‌نگاری در ایران (از آغاز دوره اسلامی تا حمله مغول)*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

جعفری (قناتی)، محمد (۱۳۹۹)، «مدخل زین‌الخبار»، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، تهران.
<https://www.cgic.org.ir/fa/article/257544/> *زین-الخبار*.

چهری، اکبر و دیگران (۱۴۰۰)، «بررسی جایگاه مؤلفه‌های هویت‌بخش و مشروعیت‌ساز بر پایه سنت‌های ایرانی و اسلامی در اندیشه تاریخ‌نگارانه کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی»، *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، دوره ۱۵، شماره ۲۹، صص ۲۴۰-۲۷۰.

حبیبی، عبدالحی (۱۳۶۳)، *مقدمه تاریخ گردیزی (زین‌الخبار)*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

خلیفه، مجتبی و غفاری بیجاری ستاره (۱۳۹۹)، «تاریخ‌نگاری گردیزی در زین‌الخبار: رویکرد و روش»، *تاریخ و تمدن اسلامی*، سال ۱۶، شماره ۳۳، زمستان، صص ۳-۲۳.

دریایی، تورج (۱۳۸۸)، *شهرستان‌های ایران‌شهر*، ترجمه شهرام جلیلیان، تهران: انتشارات طوس.
رضازاده ملک، رحیم (۱۳۸۴)، *مقدمه تاریخ زین‌الخبار گردیزی*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
شایگان، داریوش (۱۳۷۱)، *هانری کرین: آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی*، ترجمه باقر پرهام، تهران: آگاه.

- شجری قاسم خیلی، رضا و دیگران (۱۳۸۹)، «نگرش هویتی ابوریحان بیرونی»، *جستارهای تاریخی*، دوره ۱، شماره ۱، بهار و تابستان، صص ۴۵-۵۵.
- شرفی، محبوبه (۱۳۹۱)، «گفتن اندیشه ایرانی شهری و هویت ملی در تاریخ نگاری اسلامی-ایرانی (مطالعه موردی تاریخ نگاری و صاف شیرازی)، *فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ*، سال هفتم، شماره ۲۷، صص ۱-۲۴.
- شعبان زاده، لمر (۱۳۹۳)، «بررسی اندیشه های تاریخی-سیاسی مورخان عصر غزنوی با تکیه بر عتبی، بیهقی، گردیزی»، *تاریخ نامه خوارزمی*، شماره ۳، بهار، صص ۹۰-۱۱۸.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۶)، *خواجہ نظام الملک*، تهران: نشر نی.
- عباس زاده مرزبالی، مجید (۱۴۰۴)، «هویت ملی ایرانی و چگونگی امکان تقویت آن از طریق سیاست گذاری اجتماعی»، *مطالعات سیاسی-اجتماعی تاریخ و فرهنگ ایران*، دوره ۴، شماره ۱، صص ۵۹-۸۱.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۵۳)، *شاهنامه*، تصحیح ژول مل، ج ۳ و ۷ و ۸، تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی.
- فولادپور، سیما (۱۳۹۹)، «تاریخ نگری و تاریخ نگاری گردیزی در زین الاخبار»، *فصلنامه ایران شناسی*، دوره ۲، شماره ۲، تابستان، صص ۷۰-۷۷.
- قدیمی قیداری، عباس (۱۳۹۶)، *تاریخ نویسی در ایران: نقد و بررسی منابع برگزیده (از ابوعلی بلعمی تا میرزا آقاخان کرمانی)*، تهران: انتشارات سازمان سمت.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳)، *تاریخ گردیزی (زین الاخبار)*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- مرشدی زاد، علی و احمدلو کاووس (۱۳۹۶)، «مؤلفه های هویت اسلامی و ایرانی در اندیشه آیت الله خامنه ای»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال ۱۸، شماره ۲، صص ۶۳-۷۶.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۳)، *هویت ایرانی و زبان فارسی*، تهران: باغ آدینه.
- مفتخری، حسین (۱۳۹۲)، «ایران و اسلام، هویت ایرانی، میراث اسلامی»، *جستارهای تاریخی*، سال ۴، شماره ۲، پاییز و زمستان، صص ۹۳-۱۱۱.
- مولایی، اصغر و یاری افسانه (۱۴۰۳)، «بازخوانی وجوه اشتراک و افتراق بین اندیشه ایران شهر و شهر ایرانی-اسلامی»، *مطالعات میان رشته ای معماری ایران*، ۳ (۵)، صص ۱-۲۰.
- میثمی، جولی اسکات (۱۳۹۱)، *تاریخ نگاری فارسی*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: نشر ماهی.
- هروی، جواد (۱۳۸۲)، *تاریخ سامانیان (عصر طلایی ایران بعد از اسلام)*، تهران: امیر کبیر.

Transliteration

Holy Quran

Abbaszadeh Marzbali, Majid (1995), "Iranian National Identity and How It Can Be Strengthened Through Social Policymaking", *Socio-Political Studies of Iranian History and Culture*, Volume 4, Issue 1, pp. 59-81.

Bīrūnī, Abū Rayhān (1998), *Ātār ul-Bāqīya 'an al-Qorūn al-kālīya*, trans. Akbar Danaseresht, Tehran: Amīr Kabīr.

Bosworth, Edmund (2001), "History in the Ghaznavid Period" in: Spuler et al. *Historiography in Iran*, translated and edited by Yaqub Azhand, Tehran: Gostareh Publishing.

- Chahri, Akbar and others (2021), "Investigating the status of identifying and legitimizing components based on Iranian and Islamic traditions in the historiographical thought of Kamaluddin Abdul Razzaq Samarkandi", *Historical Researches of Iran and Islam*, Volume 15, Number 29, pp. 240-270.
- Daryace, Touraj (2009), *Cities of Iranshahr*, translated by Shahram Jalilian, Tehran: Tūs Publications.
- Ferdowsī, Abū al-Qāsem (1974), *Šāhnāme*, edited by Jules Mel, vol 3, 7, 8, Tehran: Pocket Books Company.
- Foladpour, Sima (2019), "Gardīzī's Historical Perspective and Historiography in Zaīn-ul-Akbār", *Iranian Studies Quarterly*, Volume 2, Issue 2, Summer, pp. 70-77.
- Gardīzī, Abū Sa'īd 'Abd al-Hayy b. Zāhhāk (1984), *Tārīk-e Gardīzī (Zaīn-ul-Akbār)*, edited by Abdul Hai Habibi, Tehran: Donyāyeh Ketāb.
- Ghadīmi Qeidari, Abbas (2017), *Historiography in Iran: Criticism and Review of Selected Sources (From Abu Ali Balami to Mirza Agha Khan Kermani)*, Tehran: Samt Organization Publications.
- Habibi, Abdul-Hay (1984), *Introduction to Gardizi History (Zaīn ul-Akbār)*, edited by Abdul-Hay Habibi, Tehran: Donyāyeh Ketāb.
- Heravi, Javad (2003), *History of the Samanids (The Golden Age of Iran after Islam)*, Tehran: Amīr Kabīr.
- Jafari (Qanvati), Mohammad (2020), "Entry to Zaīn ul-Akbār", *Center for the Great Islamic Encyclopedia*, Vol. 5, Tehran. <https://www.cgie.org.ir/fa/article/257544/>. زین‌الاحیا.
- Khalifeh, Mojtaba; Ghafari Bijari, Setareh (2020), "A Study on Gardīzī's Historiography in Zayn al-Akhbār", *Islamic History and Civilization*, Year 16, Number 33, Winter, pp. 3-23.
- Maskoob, Shahrokh (1994), *Iranian Identity and the Persian Language*, Tehran: Bāg-e Adīneh.
- Meysami, Julie Scott (2012), *Persian Historiography*, translated by Mohammad Dehghani, Tehran: Mahi Publishing.
- Moftakheri, Hossein (2013), "Iran and Islam: Iranian Identity, Islamic Heritage", *Historical Essays*, Year 4, Issue 2, Fall and Winter, pp. 93-111.
- Molaei, Asghar and Yari, Afsaneh (2024), "Redefinition the Commonalities and Differences Between Iranshahr Thought and the Iranian-Islamic City", *Interdisciplinary Studies of Iranian Architecture*, 3 (5), pp. 1-20.
- Morshedizad, Ali and Ahmadlu, Kavous (2017), "Components of Islamic and Iranian identity in the thoughts of Ayatollah Khamenei", *Quarterly Journal of National Studies*, Year 18, Issue 2, pp. 63-76.
- Rezazadeh Malek, Rahim (2005), *Introduction to the History of Zaīn ul-Akbār Gardīzī*, Tehran: Association of Cultural Works and Honors.
- Shajari Qasem Kheyli, Reza, et al. (2010), "ABU RAYHAN-E BIRUNI AND THE PROBLEM OF IRANIAN IDENTITY", *Historical Essays*, Volume 1, Issue 1, pp. 45-55.
- Sharafi, Mahboubeh (2012), "The Discourse of Iranshahr Thought and National Identity in Islamic-Iranian Historiography (A Case Study of the Historiography of Vassaf Shirazi)", *Journal of History*, Vol. 7, No. 27, pp. 1-24.
- Shaygan, Dariush (1992), *Henry Corbin; Horizons of Spiritual Thought in Iranian Islam*, translated by Baqer Parham, Tehran: Agah.
- Spuler, Bertold et al. (2001), *Historiography in Iran*, translated by Yaqub Azhand, Tehran: Gostareh Publishing.
- Tabatabaei, Seyed Javad (2007), *Khajeh Nezam al-Molk*, Tehran: Ney Publications.
- Tajik, Mohammad Reza (2005), *Narrative of Otherness and Identity among Iranians*, Tehran: Farhang Gofte mān.
- Thaxton et al. (2005), *Timurids*, translated and edited by Yaqub Azhand, Tehran: Molly.
- Turkamani Azar, Parvin (2013), *Historiography in Iran (from the beginning of the Islamic period to the Mongol invasion)*, Tehran: Research Institute for Humanities and Cultural Studies.

Gardizi's role in reviving and recovering the components of Iranian identity and assimilating it with Islamic identity in Zain al-Akhbar

Extended Abstract

Introduction: With the fall of the Sasanian government and the dominance of Muslim Arabs over Iran, Iranian identity was in turmoil and confusion, but with the rise of the Samanids and Ghaznavids, the period of bewilderment and wandering in identity gradually ended, and the development of the Persian Dari language and the creation of the Shahnameh, and the motivation for the continuation of the Iranian nation can be witnessed (Tajik, 2005: 142). The greatest art of the Samanids was the creation of a favorable and extensive atmosphere with respect to the Islamic school, at the furthest distance from the rule of the Arab caliphs, in which, far from fanatical thoughts, they spread freethinking and tolerance for different ideas (Heravi, 2003: 16). The Samanids drew a cultural architecture that was a combination of ancient Iranian culture, Persian language and literature, and Islamic religious teachings (Qadimi Qaidari, 2017: 44). In such circumstances, Iranians, in response to these changes and developments, were divided into three groups: Iranists, Islamists, and Iran-Islamists (Shajari, Qasem, Kheyli, et al., 2010: 46). Abu Saeed Abdolhai Gardizi can be considered one of the Iran-Islamists

Zain al-Akhbar is one of the general histories in Persian that is of particular importance for understanding the Iranian culture and identity and makes a great contribution to understanding Gardizi's vision and attitude and the intellectual atmosphere that dominated the society of his time. Considering this point, the present study tried to answer the main question: How did Gardizi revive and recover the components of Iranian identity in his historiography of Zain al-Akhbar and assimilate it with Islamic identity? It seems that Gardizi tried to assimilate some components of the Iranian identity in addition to his attachment to Islamic teachings, such as geography and specific territory, Persian language, past and common history, monotheistic beliefs, and the ideology of Iranshahr (Iranian imperial ideology) in the Islamic period.

Research Background: Most of the studies conducted on Gardizi's history include the following Torkemani Azar in his book "History Writing in Iran (From the Beginning of the Islamic Period to the Mongol Attack)" (2013), in the section on Gardizi's historiography, considered his goal in writing history to be only the revival of Iranian identity. Shabanzadeh Lemar in his article "A Study of the Historical-Political Thoughts of Historians of the Ghaznavid Era Based on Utbi, Bayhaqi, and Gardizi" (2014), compared the political and cultural perspectives of these three historians. Khalifa and Ghaffari Bijar (2019), in their article "Gardizi's Historiography in Zain al-Akhbar: Approach and Method", examined and analyzed Gardizi's historiographical approaches from the doctrinal, explanatory, and critical aspects. In his article

“Gardizi’s Historiography and Historiography in Zain al-Akhbar”, Foladpour (2010) pointed out the influence of Matrudi’s thought on Gardizi’s thoughts and historiography.

The present study is distinct from the aforementioned studies in terms of the fact that it addresses Gardezi’s role in reviving and recovering the components of Iranian identity and assimilating it with the Islamic identity.

Method: In this research, an attempt was made to examine and analyze, using a descriptive-analytical method and relying on library resources, the role of Gardizi in the revival and recovery of components of Iranian identity and its assimilation with Islamic identity in the historiography of Zain al-Akhbar.

Findings: Gardizi was a resident of the city of Gardiz, southeast of Kabul, and also resided in the city of Ghazni, the administrative center of the Ghaznavids. He wrote the book Zain al-Akhbar in this city and presented it to Sultan Abdul Rashid, the son of Sultan Mahmud of Ghazni (441-444 AH). Gardizi distinguished between Umayyad Islam and Arab identity from the authentic Islam that the Prophet’s family (PBUH) demonstrated. He does not accept Umayyad Islam with a racist and tribal culture and does not consider it compatible with Iranian identity. For this reason, he is dissatisfied with the Umayyads and considers them usurpers of the caliphate, who seized it through cunning and trickery and committed oppression against the Prophet’s family (PBUH). He describes Muawiyah as a cunning person who seized the caliphate from Imam Hassan (PBUH) through cunning and trickery (Gardizi, 1984: 233). “The Iranians separated the elements of Islamic identity with the purity of rationality from most of the elements of Arab identity and founded Iranian Islam” (see: Shaygan, 1992: 81).

Just as he praises the justice of Anushirvan, Gardizi also praises the justice of Ma’mun Abbasi and his justice and fairness (Gardizi, 1984: 295). He reports on Muslim occasions and festivals and does not express any opposition to them (cf. Gardizi, 1984: 452-468). These positions indicate his Islamism alongside his Iranism. On the one hand, he has a special view of the glory, greatness, and honors of Iran’s ancient past, and on the other, he shows great interest and attachment to the Islamic religion and its teachings. He accepts the superiority of the Islamic religion and prays for its continuation until the Day of Judgment (Gardizi, 1984: 140).

Gardizi speaks of the justice, fairness, wisdom, and servility of some Iranian rulers before and after Islam, and tries to perpetuate this idea in the form of an Iranian-Islamic identity. By writing the history of Zain al-Akhbar in Persian, he shows Iranians that there is no challenge between the religion of Islam and the Persian language, and that they should not hesitate to accept the new identity, which is the Iranian-Islamic identity.

Conclusion: Gardezi tried to both filter Iranian culture and some components of ancient Iranian identity through his rationality and to distinguish between Arabic culture and language and authentic Islamic culture. He tried to create compatibility with the idea of Iran, which did not challenge the Islamic culture, by mentioning components of Iranian culture and identity such as historical past, common beliefs and convictions, geography and specific

territory. He did not see the Persian language in conflict with Islamic culture, and by writing Zain al-Akhbar in Persian, he showed his attachment and interest in preserving and continuing Iranian-Islamic identity. In Gardizi's view, Iranian-Islamic identity, through these components, distinguished Iran and Iranians from other nations and lands. In addition to trying to consolidate and perpetuate the Iranian-Islamic identity, Gardizi encouraged the Turkic rulers of Ghaznavid to preserve and protect the Iranian-Islamic identity, so that they could preserve and protect Iran and the Iranian-Islamic culture and identity based on the Iranian and Islamic culture.

Keywords: Gardizi, identity, Iran, Islam, Zain al-Akhbar.

The Evolution of Historical Representation in Imagery: A Systematic Study of Visual Content in Iranian History Textbooks during the Qajar and Pahlavi Eras (1897–1941)

Amir Karimi¹

Abstract

The present study aims to investigate the discursive mechanisms of power and knowledge in the images of Iranian history textbooks, and conducts a statistical and content analysis of 2008 images from 76 history textbooks from the Qajar and Reza Shah periods. The data were obtained through systematic and documented collection from reliable sources, including the Ayatollah Boroujerdi Digital Library and the Agha Bozorg database. The theoretical framework of the study is based on the integration of Foucault's thought on discourse and regimes of truth drawing on Krippendorff's quantitative content analysis model with an interdisciplinary approach. The findings show that the images in textbooks were not a neutral representation of history, but a tool for producing and reproducing legitimate historical knowledge within the framework of the power order. In the Qajar period, representations focused more on the glory of the monarchy

1. Ph.D. Student of History, Faculty of Law and Social Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran. Amirkarimi1401@ms.tabrizu.ac.ir

Received: December 18, 2025 - Accepted: August 2, 2026



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

and the continuity of tradition, while in the Reza Shah period, the image served the discourse of the modern state, nationalism, and cultural discipline. By combining statistical and discursive analysis, this research offers a new perspective for understanding power relations, historical memory, and visual education in Iran.

Keywords: History Textbooks, Visual Representation, Power/Knowledge, Qajar Period, Reza Shah Pahlavi, Quantitative Content Analysis.

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
فصلنامه علمی (مقاله پژوهشی)، سال هجدهم، شماره‌ی شصت و هشتم، تابستان ۱۴۰۵، صص ۹۳-۱۳۴

تحول بازنمایی تاریخ در تصویر؛ مطالعه‌ای نظام‌مند بر محتوای دیداری کتاب‌های درسی تاریخ ایران در دوره قاجار و پهلوی (۱۳۱۵ ق-۱۳۲۰ ش)

امیر کریمی^۱

چکیده

پژوهش حاضر با هدف واکاوی سازوکارهای گفتمانی قدرت و دانش در تصاویر کتاب‌های درسی تاریخ ایران، به تحلیل آماری و محتوایی ۲۰۰۸ تصویر از ۷۶ عنوان کتاب درسی تاریخ متعلق به دوره‌های قاجار و رضاشاه می‌پردازد؛ داده‌ها از طریق گردآوری نظام‌مند و مستند از منابع معتبر ازجمله کتابخانه دیجیتال آیت‌الله بروجردی و پایگاه آقابرگ به‌دست آمده است. چهارچوب نظری پژوهش بر تلفیق اندیشه فوکویی در باب گفتمان و رژیم‌های حقیقت با الگوی تحلیل محتوای کمی کریپندورف با رویکرد بین‌رشته‌ای استوار است. یافته‌ها نشان می‌دهد که تصویر در کتاب‌های درسی نه بازنمایی بی‌طرف تاریخ، بلکه ابزاری برای تولید و بازتولید دانش تاریخی مشروع در چهارچوب نظم قدرت بوده است. در دوره قاجار، بازنمایی‌ها بیشتر بر شکوه سلطنت و تداوم سنت متمرکز بوده؛ در حالی که در دوره رضاشاه، تصویر در خدمت گفتمان دولت مدرن، ملی‌گرایی و انضباط فرهنگی قرار گرفته است.

^۱ . دانشجوی دکترای تاریخ، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.
Amirkarimi1401@ms.tabrizu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۲۷- تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

این پژوهش با ترکیب تحلیل آماری و گفتمانی، چشم‌اندازی نو برای فهم مناسبات قدرت، حافظه تاریخی و آموزش دیداری در ایران ارائه می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: کتاب‌های درسی تاریخ، بازنمایی تصویری، قدرت/دانش، دوره قاجار، رضاشاه پهلوی، تحلیل محتوای کمی.

۱. مقدمه

در دهه‌های آغازین آموزش نوین در ایران، کتاب‌های درسی تاریخ نه تنها به مثابه ابزار آموزشی بلکه به منزله یکی از اصلی‌ترین وسایل دولت برای شکل‌دهی به حافظه جمعی، بازنمایی گذشته و تولید هویت ملی مورد استفاده قرار گرفتند. با ظهور آموزش رسمی در دوره قاجار و سپس نوسازی نظام آموزشی در دوره رضاشاه پهلوی، تصویر، به‌ویژه در کتاب‌های درسی تاریخ، به رسانه‌ای تبدیل شد که از طریق آن، روایت‌های خاصی از قدرت، مشروعیت، پیشرفت و تمدن بازتولید می‌شد؛ این تصاویر نه تنها حامل بازنمایی‌های دیداری از رویدادها و شخصیت‌ها هستند، بلکه در سطحی عمیق‌تر، نشانه‌هایی از نظم گفتمانی مسلط‌اند که حقیقت تاریخی را به شکلی خاص و جهت‌دار می‌سازد. در این میان، دو پرسش اساسی مطرح می‌شود: نخست، تصاویر کتاب‌های درسی تاریخ در دوره‌های قاجار و رضاشاه تا چه اندازه بازتاب‌دهنده تحولات سیاسی و ایدئولوژیک زمانه خود بوده‌اند؟ دوم، چه الگوهای کمی در نحوه بازنمایی عناصر تمدنی، نظامی، جغرافیایی و شخصیتی در این تصاویر وجود دارد که بتوان از خلال آن‌ها تغییرات گفتمانی در ساخت حافظه تاریخی رسمی را آشکار کرد؟ خلأ پژوهش‌های نظام‌مند آماری درباره محتوای تصویری کتاب‌های درسی تاریخ در ایران، به‌ویژه در پیوند با نظریه‌های گفتمان و قدرت، ضرورت انجام این پژوهش را دوچندان می‌سازد؛ در حالی که بسیاری از پژوهش‌ها به تحلیل کیفی متون تاریخی پرداخته‌اند، کمتر پژوهشی توانسته است رابطه میان کمیّت و گفتمان را در سطح تصویر و با اتکا به رویکردهای آماری و دیداری بررسی کند؛ از این‌رو، مطالعه حاضر با ترکیب رویکرد گفتمانی فوکویی^۱ و تحلیل محتوای کمی کریپندورف^۲

1. Foucault's Discourse Approach

2. Krippendorff's Quantitative Content Analysis

می‌کوشد نشان دهد که چگونه تصویر در کتاب‌های درسی تاریخ به مثابه یک سازوکار معرفتی، در خدمت تولید دانش رسمی و تثبیت نظم گفتمانی دولت مدرن قرار گرفته است. ضرورت انجام این پژوهش از چند منظر قابل تأکید است: نخست، از منظر تاریخی و آموزشی، تحلیل کمی تصاویر کتاب‌های درسی تاریخ در دو مقطع قاجار و رضاشاه پهلوی، امکان بازسازی فرایند تحول در سیاست‌های فرهنگی و آموزشی دولت را فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه تصویر به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به گفتمان‌های مسلط، از سنت مشروطه‌گرایی تا مدرنیسم اقتدارگرا، تبدیل شده است. دوم، از منظر نظری، این پژوهش تلاشی برای ادغام روش‌های کمی در چهارچوب تحلیل گفتمانی است؛ امری که در مطالعات تاریخی و آموزشی ایران کمتر مورد توجه بوده است؛ سوم، از منظر اجتماعی، نتایج این پژوهش می‌تواند به بازاندیشی در محتوای آموزشی کنونی یاری رساند و ضرورت توجه به تعادل میان بازنمایی‌های فرهنگی، نظامی، جغرافیایی و شخصیتی را در آموزش تاریخ یادآور شود. هدف کلی پژوهش، تبیین الگوهای آماری بازنمایی چهار دسته تصویری (تمدنی، جنگ‌ها، نقشه‌ها و شخصیت‌ها) در کتاب‌های درسی تاریخ دوره قاجار و رضاشاه و تحلیل گفتمانی کارکردهای ایدئولوژیک آن‌هاست. اهداف ویژه نیز عبارت‌اند از:

۱) شناسایی فراوانی و نسبت هر یک از انواع تصاویر در دوره‌های مختلف؛ ۲) مقایسه تحولات کمی بازنمایی‌ها میان دو دوره تاریخی؛ ۳) تحلیل نحوه ارتباط میان نوع تصویر و گفتمان‌های قدرت و هویت ملی و ۴) تفسیر داده‌های آماری در پرتو نظریه قدرت/دانش فوکو و تحلیل محتوای کمی کریپندورف؛ بر این اساس، پرسش‌های اساسی پژوهش عبارت‌اند از:

۱. چه تفاوت‌های کمی و گفتمانی میان بازنمایی‌های تصویری کتاب‌های درسی تاریخ در دوره قاجار و رضاشاه وجود دارد؟

۲. هر یک از چهار دسته تصویری (تمدنی، جنگ‌ها، نقشه‌ها، شخصیت‌ها) چه نقشی در برساخت گفتمان‌های قدرت و هویت ایفا می‌کنند؟

۳. چگونه می‌توان از رهگذر تحلیل آماری تصاویر، ساختار تولید دانش تاریخی در آموزش رسمی را بازشناخت و تغییرات آن را در گذار از سنت به مدرنیته فهم کرد؟

۲. پیشینه پژوهش

مطالعه تاریخ آموزش رسمی و محتوای کتاب‌های درسی تاریخ در ایران، به‌ویژه در دوره‌های قاجار و پهلوی، در دو دهه اخیر توجه فزاینده‌ای را از سوی تاریخ‌نگاران، جامعه‌شناسان آموزش و پژوهشگران فرهنگ و هویت به‌خود جلب کرده است؛ مانند جعفریان (۱۴۰۳) در «تحلیل و تفسیر متن تاریخ ایران، دوره مقدماتی (۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م) تألیف آقاشیخ عبدالرزاق مسئله‌گوی قمی»، سعیدی (۱۳۷۹) در «مقدمه‌ای بر سیر تحول کتاب‌های تاریخ در مدارس از دارالفنون تا پایان دوره پهلوی اول»، صفت‌گل (۱۳۷۸) در «تاریخ‌نویسی درسی در ایران از دارالفنون تا برافتادن فرمانروایی قاجاران»، پژوهش‌هایی همچون «تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجاریه و پهلوی اول)» از اکبری (۱۳۹۳) و «بازنمایی هویت نژادی در کتاب‌های درسی تاریخ مدارس ابتدایی و دبیرستان در دوره پهلوی اول» اثر بیگدلو و مرسلی (۱۳۹۶) به بررسی گفتمان ملی‌گرایی و ایدئولوژی پهلویسم در متون درسی پرداخته‌اند و نشان داده‌اند که چگونه آموزش تاریخ به ابزاری برای ملت‌سازی و مشروعیت‌بخشی به دولت مدرن تبدیل شد؛ در همین راستا، پژوهش اکبری و شکورق‌هاری (۱۳۹۱) «وجوه فرهنگی ایرانیت در متون درسی عصر پهلوی اول (کتاب‌های تاریخ، جغرافیا و ادبیات فارسی)» و همچنین مقاله «بازنمایی هویت نژادی در کتاب‌های درسی تاریخ مدارس ابتدایی و دبیرستان در دوره پهلوی اول»، از بیگدلو و مرسلی (۱۳۹۶) با تمرکز بر متون درسی عصر پهلوی اول، به بازنمایی هویت فرهنگی و نژادی ایرانی در کتاب‌های تاریخ و ادبیات پرداخته‌اند و از منظر تحلیل گفتمان، بر نقش ایدئولوژی در تنظیم محتوای آموزشی تأکید کرده‌اند.

از سوی دیگر، آثاری مانند «آسیب‌شناسی آموزش تاریخ در نظام تعلیم و تربیت ایران؛ بررسی موردی عصر قاجار تا پایان دوره رضاشاه» از عسکرانی (۱۳۸۹) و «آسیب‌شناسی تدوین کتب و مسائل آموزشی درس تاریخ در دوره رضاشاه» از حامدی (۱۳۹۲)، به‌طور خاص روند تاریخی آموزش تاریخ از دارالفنون تا پایان دوره رضاشاه را آسیب‌شناسی کرده‌اند و بر ضعف نگاه انتقادی، تمرکز تک‌روایتی و حذف صداها و متکثر در روایت تاریخ رسمی تأکید داشته‌اند. در مطالعات تطبیقی نیز پژوهش «مطالعه تطبیقی کارکردهای آموزش تاریخ در آلمان نازی و ایران دوره رضاشاه پهلوی» از کریمی، قدیمی قیداری و

سلماسی‌زاده (۱۴۰۳ب) کوشیده است کارکرد آموزش تاریخ در ایران رضاشاهی را با نظام آموزشی آلمان نازی مقایسه کند تا سازوکارهای ایدئولوژیک مشابه در تربیت شهروند مطیع و ملی‌گرا را آشکار سازد. در این میان، مطالعات تاریخی نظیر «گفت‌مان تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی پیرامون رضاشاه» (ملائی توانی، ۱۳۹۵)، «چالش‌های تاریخ‌ورزی در ایران امروز» (ملائی توانی، ۱۴۰۰) و «تحول تاریخ‌نگاری در ایران معاصر: آموزش، ملی‌گرایی و فرهنگ نشر» (وجدانی، ۱۴۰۲) تاریخ‌نگاری رسمی و ساخت فرهنگی نظام آموزشی مدرن ایران را در چهارچوب پروژه دولت‌سازی و مدرنیزاسیون بررسی کرده‌اند؛ با وجود این، گستره مطالعات تقریباً تمامی این آثار بر تحلیل متنی، اسنادی یا گفت‌مانی تمرکز دارند و به جنبه‌های دیداری و تصویری آموزش تاریخ کمتر توجه کرده‌اند.

با نگاهی انتقادی به بدنه پژوهش‌های موجود، می‌توان گفت که اگرچه آثاری چون «ترسیم هویت ایرانی در کتاب‌های درسی ادبیات فارسی و تاریخ مقطع متوسطه ایران از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۴» (امیری و ابراهیم‌زاده، ۱۳۸۹) و «ترسیم هویت ملی (ایرانی) در کتاب‌های درسی تاریخ متوسطه از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۸۵» (خسروانیان و ابراهیم‌زاده، ۱۳۸۷) به بازنمایی هویت ملی در متون درسی اشاره کرده‌اند و برخی از مطالعات مانند «ترویج آموزه‌ها و مفاهیم ملی در محتوای کتاب‌های درسی تاریخ در عصر پهلوی دوم؛ کاربری نظریه تحلیل گفت‌مان تاریخی روث وداک» (فرامرزی و دیگران، ۱۴۰۰) یا «تبار رمانتیکی گفت‌مان ملت‌گرایی دوره پهلوی اول و آموزش هویت ملی در کتاب‌های درسی دبستان» (سلیمی، ۱۳۹۷) با رویکرد تحلیل گفت‌مان تاریخی و ایدئولوژی ملی‌گرایی به بررسی محتوای نوشتاری کتاب‌های تاریخ پرداخته‌اند، اما هیچ‌یک به تحلیل نظام‌مند و آماری تصاویر در کتاب‌های درسی نپرداخته‌اند؛ در واقع، تحلیل تصویری در کتاب‌های تاریخ بیشتر به صورت توصیفی یا در چهارچوب نقد هنری پراکنده بوده است و پیوند میان داده‌های کمی و نظریه‌های گفت‌مان و قدرت در سطح دیداری مغفول مانده است؛ بنابراین، پژوهش حاضر با گردآوری و تحلیل آماری بیش از دو هزار تصویر از کتاب‌های درسی تاریخ دوره قاجار و رضاشاه، نخستین تلاش علمی در جهت پیوند دادن تحلیل محتوای کمی کریپندورف با نظریه قدرت/دانش فوکو در مطالعه کتاب‌های درسی تاریخ ایران به‌شمار می‌رود.

۳. چهارچوب نظری

چهارچوب نظری این پژوهش مبتنی بر تلفیق دو رویکرد مکمل، یعنی نظریه گفتمان و قدرت/دانش در اندیشه میشل فوکو است؛ از منظر فوکو، هر نظام دانایی درون شبکه‌ای از روابط قدرت شکل می‌گیرد و آنچه در کتاب‌های درسی به صورت متن یا تصویر عرضه می‌شود، نه بازتابی از حقیقت تاریخی، بلکه نتیجه برساخت گفتمانی است که دولت و نهاد آموزش از طریق آن، نوع خاصی از حافظه تاریخی و هویت ملی را تولید و بازتولید می‌کنند (Foucault, 2020: 12, 35)؛ در این معنا، کتاب درسی تاریخ به منزله یکی از دستگاه‌های گفتمانی قدرت عمل می‌کند که از راه تصویر، دانش تاریخی مشروع و سوژه منضبط آموزشی را می‌سازد (Ruslan, 2024: 50).

در این پژوهش، مفهوم «گفتمان» به نظامی از قواعد، مفاهیم و شیوه‌های بازنمایی اطلاق می‌شود که امکان شکل‌گیری دانش درباره یک موضوع را فراهم می‌کند و تعیین می‌سازد چه روایت‌ها و گزاره‌هایی مشروع، معتبر و قابل پذیرش تلقی شوند؛ بر این اساس، گفتمان تنها مجموعه‌ای از متون یا گفتارها نیست، بلکه سازوکاری است که هم موضوعات شناخت را تولید می‌کند و هم حدود اندیشیدن و سخن گفتن درباره آن‌ها را مشخص می‌سازد. در همین چهارچوب، مفهوم «قدرت/دانش» بیانگر آن است که قدرت و دانش رابطه‌ای متقابل و سازنده دارند؛ به این معنا که دانش همواره در بستر مناسبات قدرت تولید می‌شود و در مقابل، خود به تثبیت، بازتولید و مشروعیت‌بخشی به آن مناسبات یاری می‌رساند؛ همچنین، «رژیم حقیقت» به مجموعه قواعد، نهادها و سازوکارهایی اشاره دارد که در هر جامعه تعیین می‌کنند چه نوع دانشی حقیقت تلقی شود، چه کسانی صلاحیت تولید آن را داشته باشند و کدام روایت‌ها از مشروعیت برخوردار شوند. برپایه این برداشت، کتاب‌های درسی تاریخ تنها ابزار انتقال اطلاعات تاریخی نیستند، بلکه بخشی از سازوکار تولید و بازتولید حقیقت رسمی به شمار می‌آیند؛ به گونه‌ای که از طریق انتخاب، سازمان‌دهی و بازنمایی متن و تصویر، روایت خاصی از گذشته را مشروعیت می‌بخشند و در شکل‌دهی حافظه تاریخی و هویت ملی نقش ایفا می‌کنند.

۴. روش‌شناسی

روش‌شناسی این پژوهش برپایه رویکرد کمی-توصیفی و تحلیل نظام‌مند محتوای تصویری کتاب‌های درسی تاریخ در دو مقطع زمانی عمده شامل دوره قاجار و سلطنت رضاشاه پهلوی استوار است. داده‌های پژوهش از طریق گردآوری هدفمند و نظام‌مند منابع اولیه تصویری به‌دست آمده و واحد تحلیل، تصویر مندرج در کتاب‌های درسی تاریخ است؛ در مرحله نخست، ۸۳۸ تصویر از ۳۷ عنوان کتاب درسی تاریخ مربوط به سال‌های ۱۳۱۵ قمری تا ۱۳۰۴ هجری شمسی (مقطع قاجار و آغاز دوران رضاشاه) استخراج و فهرست‌نویسی شد و در مرحله دوم نیز، ۱۱۷۰ تصویر از ۳۹ عنوان کتاب درسی تاریخ متعلق به سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ هجری شمسی (دوره حکومت رضاشاه) گردآوری شد.

فرایند گردآوری از طریق جست‌وجو و بازیابی نظام‌مند منابع در پایگاه‌ها و مراکز معتبر انجام شده است؛ از جمله پایگاه کتابخانه دیجیتال آیت‌الله بروجردی و پایگاه آقابزرگ (بانک اطلاعات کتب و نسخ خطی). تمام تصاویر دیجیتالی گردآوری‌شده پس از تأیید اصالت و نسبت‌دهی زمانی، در یک بانک داده استاندارد طبقه‌بندی شدند. در مرحله تحلیل، از روش تحلیل محتوای کمی با تمرکز بر شاخص‌های مرتبط با کارکردهای ایدئولوژیک و آموزشی تصویر استفاده شد. کدگذاری تصاویر بر اساس متغیرهایی نظیر موضوع تصویر، نوع بازنمایی (سیاسی، نظامی، فرهنگی، تاریخی)، کارکرد آموزشی، سطح رسمی‌سازی و بافت تاریخی صورت گرفت. برای افزایش دقت و پایایی، فرایند کدگذاری به‌صورت دو مرحله‌ای (پیش‌آزمون و آزمون اصلی) انجام و ضریب پایایی بین کدگذاران محاسبه شد. داده‌های نهایی با بهره‌گیری از روش‌های آماری توصیفی (فراوانی، درصد، نمودارهای توزیع) و تحلیلی مورد پردازش قرار گرفتند تا الگوهای گفتمانی و ایدئولوژیک حاکم بر تصاویر کتاب‌های درسی تاریخ در دوره‌های زمانی مختلف آشکار شود.

در ادامه، نظریه تحلیل محتوای کمی کریپندورف با تمرکز بر فرایند کدگذاری، کمی‌سازی و تفسیر داده‌های ارتباطی، چهارچوبی فراهم می‌آورد تا ساخت‌های گفتمانی و ایدئولوژیک نه‌تنها به‌صورت تفسیری، بلکه در قالب الگوهای آماری و فراوانی‌های تکرارشونده آشکار شوند (Krippendorff, 1989: 11). کریپندورف تحلیل محتوا را روشی برای آشکارسازی نظام‌مند ساخت اجتماعی معنا می‌داند و بر آن است که تکرار یا

برجستگی یک مضمون در داده‌ها، بازتابی از سازوکارهای تولید معنا و قدرت در بستر اجتماعی است (Krippendorff, 2018: 24). در پیوند این دو رویکرد، تصویر در کتاب‌های درسی تاریخ به منزله واحدی از دانش دیداری فهم می‌شود که در عین حال که از منطق گفتمانی و ایدئولوژیک تبعیت می‌کند (مطابق فوکو)، در سطح آماری نیز الگوهای بازنمایی آن قابل اندازه‌گیری، مقایسه و استنتاج‌اند (مطابق کریپندورف)؛ بدین سان، پژوهش حاضر با تکیه بر سنت فوکویی، به تحلیل نحوه شکل‌گیری رژیم‌های حقیقت تاریخی در نظام آموزشی ایران می‌پردازد و در عین حال، با اتکا به اصول کمی کریپندورف، می‌کوشد این نظام‌های بازنمایی را به داده‌های قابل مشاهده و آزمون‌پذیر تبدیل کند تا رابطه میان قدرت، تصویر و دانش تاریخی در بستر آموزش رسمی به صورت هم‌زمان در دو سطح نظری و آماری بازنمایی شود.

در این چهارچوب، چهار دسته تصویری پژوهش چنین معنا می‌یابند:

- تصاویر تمدنی: تجسم گفتمان پیشرفت و مشروعیت‌بخشی به پروژه مدرنیزاسیون دولت؛
- تصاویر جنگ‌ها: بازنمایی گفتمان قدرت نظامی، امنیت و تهدید خارجی؛
- نقشه‌ها: ابزار بصری کنترل معرفتی بر فضا و سرزمین به مثابه حقیقت؛
- تصاویر شخصیت‌ها: تولید سوزده‌های تاریخی مثبت که حامل ارزش‌های اطاعت، نخبگی و وطن‌دوستی‌اند.

۵. تحلیل آماری تصاویر کتاب درسی تاریخ

۵-۱. دوره قاجار

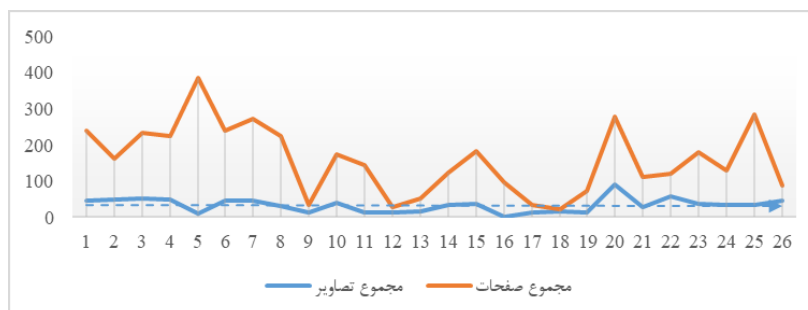
در ابتدا، ۳۷ مورد از کتاب‌های درسی تاریخ دوره قاجار مورد تحلیل و بررسی قرار گرفتند؛ باتوجه به اینکه کل صفحات ۵۸۲۴ صفحه است و در هر هفت صفحه یک تصویر گنجانده شده است، می‌توان گفت که نسبت تصاویر به کل صفحات برای آن دوره، کمابیش مناسب بوده است. در سال‌های مختلف، تعداد تصاویر و صفحات کتاب‌ها به طور قابل توجهی متفاوت است؛ برای مثال، در سال ۱۳۳۷ق، تعداد تصاویر به طرز چشمگیری افزایش یافته و به ۸۹ تصویر رسیده است؛ در حالی که در سال ۱۳۳۶ق هیچ تصویری وجود ندارد. این نشان‌دهنده تغییرات در رویکرد آموزشی و استفاده از محتوای بصری در کتاب‌های درسی است.

| تحول بازنمایی تاریخ در تصویر؛ مطالعه‌ای نظام‌مند بر محتوای دیداری کتاب‌های درسی تاریخ ایران | ۱۰۳

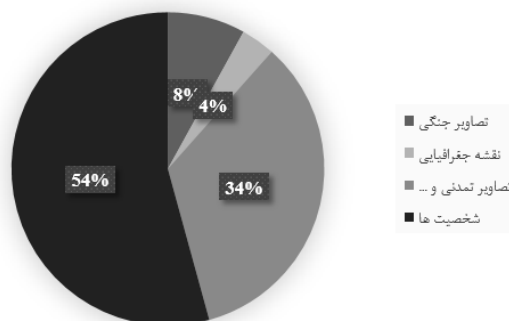
نسبت تصاویر به صفحات در سال‌های مختلف متفاوت است؛ برای مثال، در سال ۱۳۳۱ق، با نه تصویر در ۳۸۳ صفحه، نسبت تصاویر به صفحات بسیار پایین است. این مسئله نشان‌دهنده محتوای متنی سنگین و کمبود محتوای بصری است؛ در مقابل، در سال ۱۳۴۲ق با ۵۶ تصویر در ۱۱۹ صفحه، نسبت تصاویر به صفحات نسبتاً خوب است و نشان‌دهنده توجه بیشتر به محتوای بصری در آن سال است. افزایش تعداد تصاویر در سال‌های اخیر نشان‌دهنده تغییر رویکرد در آموزش و یادگیری است. در سال‌های ابتدایی، تعداد تصاویر کمتر بوده و این موضوع به روش‌های سنتی آموزش اشاره داشت که بیشتر بر روی متن متمرکز بوده است (برای نمونه بنگرید به: فروغی، ۱۳۱۵)، البته نباید محدودیت‌های چاپی را نیز از یاد برد. در سال ۱۳۳۴ق، تعداد زیادی کتاب با صفحات کم و تصاویر زیاد وجود دارد که نشان‌دهنده تغییرات در نوع محتوا و رویکرد آموزشی است (بنگرید به: بیرجندی، ۱۳۳۷)؛ همچنین، در سال ۱۳۳۶ق که هیچ تصویری وجود ندارد، به یک دوره خاص در آموزش اشاره می‌کند که بر روی متن متمرکز بوده است.

در ادامه نمودار (۱)، نشان‌دهنده تعداد صفحات (خط نارنجی) و تعداد تصاویر (خط آبی) در کتاب‌های درسی تاریخ مربوط به دوره قاجار است؛ باوجود نوسانات قابل توجه در تعداد صفحات کتاب‌ها، تعداد تصاویر در مقایسه بسیار کمتر و تقریباً در سطحی ثابت باقی مانده است. روند خط آبی نشان‌دهنده آن است که نسبت تصاویر به کل محتوای متنی پایین است و در برخی نمونه‌ها به‌ویژه در نقاطی مانند بازه‌های ۵، ۱۰ و ۲۰، اختلاف بین تعداد صفحات و تصاویر به‌صورت چشمگیری زیاد است. این موضوع حاکی از غلبه محتوای نوشتاری بر محتوای بصری در کتاب‌های درسی این دوره است که بیانگر رویکرد سنتی و متنی در آموزش تاریخ قاجار است. پس از تحلیل تعداد و درصد تصاویر در کتاب‌های درسی تاریخ دوره قاجار، حال تصاویر کتاب هستند که عرصه جدیدی را از توجه حکومت و وزارت معارف به این موضوع خواهند داشت (صورت مذاکرات جلسات شورای عالی آموزش و پرورش (معارف)، ۱۳۰۲: جلسه ۲۸).

۱. این اعداد هر یک نشان‌دهنده یک کتاب درسی تاریخ است و جهت ایجاد سهولت برای خوانندگان از اعداد استفاده شد.

(نمودار-۱): نسبت درج تصاویر به صفحات کتاب درسی تاریخ دوره قاجار^۱

در میان تصاویر بر اساس نمودار (۲)، تصاویر جنگی درصد نسبتاً کمی از کل تصاویر را به خود اختصاص داده است و نشان می‌دهد که تمرکز کتاب‌های درسی بر روی جنبه‌های نظامی و جنگی تاریخ قاجار کمتر از سایر جنبه‌ها بوده است و ممکن است به دلیل تأکید بر جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی تاریخ ایران و جهان باشد. در مورد نقشه جغرافیایی نیز این درصد بسیار پایین نشان‌دهنده این است که نقشه‌های جغرافیایی در این کتاب‌ها به ندرت استفاده شده‌اند. این نکته به نبود توجه کافی به جغرافیای سیاسی و اجتماعی در کتب قاجار اشاره می‌کند که برای درک بهتر تاریخ ایران و جهان مهم است.



(نمودار-۲): نسبت تصاویر چهارگانه در کتاب درسی تاریخ دوره قاجار

در ادامه، تصاویر تمدنی دومین سهم را در میان تصاویر دارد و نشان‌دهنده تأکید بر جنبه‌های فرهنگی، هنری و اجتماعی تاریخ است که شامل معماری، هنر، ادبیات و سایر جنبه‌های تمدنی است که به درک بهتر دانش‌آموزان از زندگی روزمره و فرهنگ مردم آن زمان معطوف است (کازرونی، ۱۳۳۲). شخصیت‌ها بیشترین درصد را به خود اختصاص داده و

۱. هر عدد نمودار، نماد یک کتاب درسی است، اما چینش بر اساس زمان است.

| تحول بازنمایی تاریخ در تصویر؛ مطالعه‌ای نظام‌مند بر محتوای دیداری کتاب‌های درسی تاریخ ایران | ۱۰۵

نشان‌دهنده اهمیت شخصیت‌های تاریخی در کتاب‌های درسی است؛ همچون اسکندر مقدونی که تنها تصویر کتاب درسی فروغی (۱۳۱۵) است؛ تصویر (۱). این گروه شامل شخصیت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی همچون آقامحمدخان، سید طباطبایی و احمدشاه قاجار است که نقش مهمی در تاریخ ایفا کرده‌اند؛ تصاویر (۲-۴) (میرزا حسین‌خان، ۱۳۲۷). مجموع تصاویر نشان‌دهنده تنوع و غنای محتوای بصری کتاب‌های درسی است. حال پس از بررسی جامع و کل‌نگرانه، حوزه تصاویر کتاب‌های درسی تاریخ این دوره نیازمند بررسی دقیق‌تر انواع مختلف آن‌هاست که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود.



(تصویر ۱): تصویر اسکندر در ابتدای کتاب درسی (فروغی، ۱۳۱۵: صفحه آغازین)



شروع: **ایمپراتور شاه**
(تصویر-۴): احمد شاه قاجار
(همان، ۲۳۵)



شروع: **سید عبدالله طباطبائی**
(تصویر-۳): سید عبدالله طباطبایی
(همان، ۱۹۶)



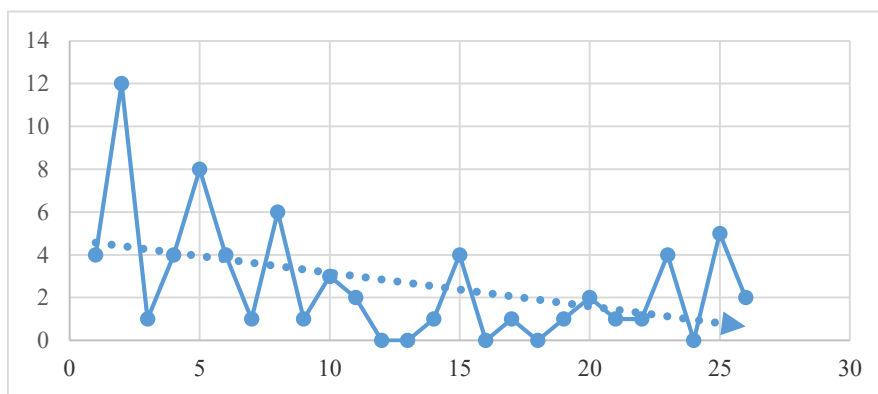
شروع: **آقا محمدخان**
(تصویر-۲): آقا محمدخان قاجار
(میرزا حسین‌خان، ۱۳۲۷: ۱۶۲)

روند تعداد تصاویر جنگی در کتاب‌های درسی تاریخ نشان‌دهنده نوسانات قابل توجهی است؛ مانند تصویر سربازان هخامنشی به عنوان مظهري از ملي گرايي باستان؛ تصویر (۵) و نمودار (۳). در سال ۱۳۲۷ق (نقطه ۴)، تعداد تصاویر جنگی به چهار عدد رسید و در سال

۱۳۲۸ق به دوازده تصویر افزایش یافت که نشان‌دهنده توجه بیشتر به موضوعات جنگی در آن زمان است؛ این روند در سال‌های بعدی نیز ادامه یافت و در سال ۱۳۳۱ق به هشت و چهار تصویر رسید؛ با این حال، در سال‌های ۱۳۳۴ق و ۱۳۳۶ق، تعداد تصاویر به صفر کاهش یافت که نشان‌دهنده تغییر در رویکرد آموزشی یا کاهش تمرکز بر روی موضوعات جنگی است. در سال‌های بعد از ۱۳۳۶ق، تعداد تصاویر دوباره به یک و چهار افزایش یافت، اما همچنان نوساناتی در این روند مشاهده می‌شود. این نوسانات در تعداد تصاویر جنگی به چندین عامل مرتبط است: نخست، تغییرات سیاسی و اجتماعی در کشور بر محتوای آموزشی و انتخاب تصاویر تأثیر می‌گذارد؛ برای مثال، در دوره‌هایی که جنگ‌ها و بحران‌های اجتماعی بیشتر در کانون توجه قرار دارند، ممکن است، تعداد تصاویر جنگی افزایش یابد (میرزا حسین خان، چاپ اول، ۱۳۲۷ و چاپ سوم، ۱۳۳۱).



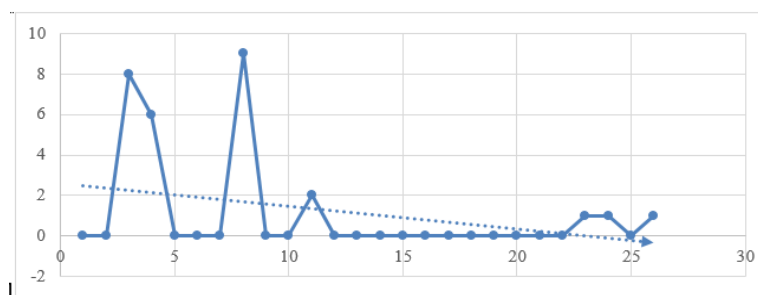
(تصویر-۵): سرباز ایرانی در دوره باستان (میرزا حسین خان، ۱۳۲۷: ۲۰)



(نمودار-۳): روند درج تصاویر جنگی در کتاب‌های درسی تاریخ دوره قاجار

تحول بازنمایی تاریخ در تصویر؛ مطالعه‌ای نظام‌مند بر محتوای دیداری کتاب‌های درسی تاریخ ایران | ۱۰۷

از سوی دیگر، کاهش تعداد تصاویر در برخی سال‌ها می‌تواند نشان‌دهنده تلاش برای کاهش تمرکز بر روی خشونت و جنگ باشد و به‌جای آن، توجه به موضوعات دیگر مانند صلح و همزیستی را افزایش دهد؛ همچنین، این نوسانات می‌تواند به تغییرات در سیاست‌های آموزشی و رویکردهای مختلف در تدریس تاریخ مرتبط باشد.



(نمودار-۴): روند درج نقشه‌های جغرافیایی در کتاب‌های درسی تاریخ دوره قاجار

در نمودار (۴)، تعداد نقشه‌های جغرافیایی در سال‌های مختلف متفاوت است؛ به‌طورکلی، در سال‌های اولیه مانند ۱۳۲۷ق (نقطه دوم) تعداد نقشه‌ها صفر است که نشان‌دهنده کم‌توجهی به جغرافیا در آن زمان است، اما در سال ۱۳۲۸ق، کتابی از میرزا سید علی‌خان (۱۲۷۴-۱۳۴۰ق) با هشت نقشه وجود دارد که نشان‌دهنده افزایش توجه به جغرافیا در این سال است. در سال ۱۳۳۳ق با درج نه نقشه از میرزا حسین خان (قرن ۱۴ق)، نقطه عطفی در این روند بود؛ این افزایش می‌تواند به تحولات سیاسی یا اجتماعی آن زمان مرتبط باشد که نیاز به اطلاعات جغرافیایی را افزایش داده است، آنچه در درج نقشه‌های دقیق و کاربردی همچون نقشه‌های آفریقا و آسیا مشاهده می‌شود؛ تصاویر (۶-۷).

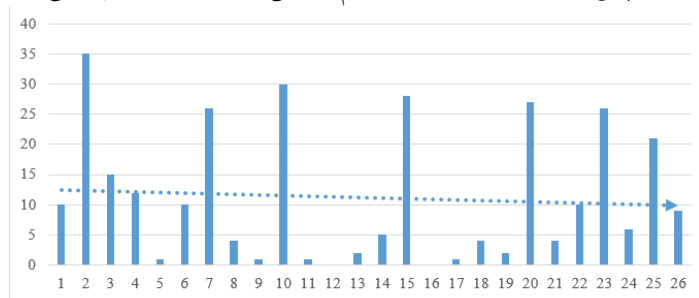


(تصویر-۷): نقشه آسیا (همان، ۱۹۱۳)



(تصویر-۶): نقشه آفریقا (سید علی‌خان، ۱۳۲۹: ۱۷۳)

در ادامه، در سال‌های پس از ۱۳۳۴ق، تعداد نقشه‌ها به طور قابل توجهی کاهش می‌یابد و بیشتر سال‌ها با تعداد صفر یا یک نقشه همراه است. این کاهش نشان‌دهنده کاهش توجه به جغرافیا یا تغییر در رویکرد آموزشی یا مشکلات مربوط به چاپ است. در سال ۱۳۴۳ق، دو نقشه در کتاب‌های فروغی (۱۳۴۳) و امید (۱۳۴۳) وجود دارد که نشان‌دهنده توجه به جغرافیا در آن سال است. در نقد این یافته باید اشاره شود که باوجود اینکه برخی از سال‌ها تعداد نقشه‌ها افزایش یافته، اما تنوع نقشه‌ها و منابع در بسیاری از سال‌ها محدود است که به نبود تنوع در دیدگاه‌های جغرافیایی و تاریخی منجر می‌شود (بیرجندی، ۱۳۳۷). کاهش تعداد نقشه‌ها در سال‌های پس از ۱۳۳۴ق نشان‌دهنده کم‌توجهی به تحولات جغرافیایی است.



(نمودار-۵): روند درج تصاویر تمدنی و... در کتاب‌های درسی تاریخ دوره قاجار

روند تعداد تصاویر تمدنی نیز در کتاب‌های درسی تاریخ نشان‌دهنده نوسانات قابل توجهی است؛ نمودار (۵). در سال ۱۳۲۷ق، تعداد تصاویر تمدنی ده عدد بود که در سال ۱۳۲۸ق به ۳۵ تصویر افزایش یافت که نشان‌دهنده توجه بیشتر به جنبه‌های تمدنی و فرهنگی در آن زمان است.

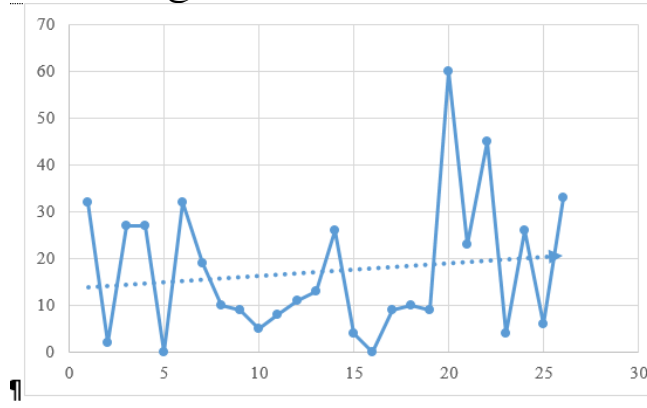


(تصویر-۸): نمایی از اهرام مصر (لاویس، ۱۳۳۱: ۶)

این روند در سال ۱۳۲۹ق به دوازده تصویر کاهش یافت و در سال ۱۳۳۱ق به یک

تصویر رسید که نشان‌دهنده کاهش تمرکز بر روی موضوعات تمدنی است؛ همچون نمایی از اهرام ثلاثه مصر باستان؛ تصویر (۸)؛ اما در سال‌های بعد، به‌ویژه در سال ۱۳۳۴ق، تعداد تصاویر به سی تصویر افزایش یافت و سپس دوباره به صفر کاهش یافت.

در سال‌های ۱۳۳۵ق و ۱۳۳۷ق، تعداد تصاویر به پنج و ۲۷ تصویر رسید (بیرجندی، ۱۳۳۷) که نشان‌دهنده نوسانات مجدد در توجه به موضوعات تمدنی است؛ درنهایت، در سال‌های ۱۳۴۱ق و ۱۳۴۲ق، تعداد تصاویر به چهار و ده افزایش یافت و در سال ۱۳۴۳ق به ۲۶ تصویر رسید. داده‌های مربوط به روند تصاویر تمدنی در کتاب‌های درسی نشان‌دهنده توزیع نابرابر توجه به جنبه‌های مختلف تمدن‌ها است. به‌طور خاص، عدد ۳۵ به یک جنبه یا دوره‌های تمدنی بسیار مهم اشاره دارد که در محتوای آموزشی تأثیر زیادی داشته است؛ درمقابل، اعداد پایین‌تر (مانند صفر و یک) نشان‌دهنده جنبه‌هایی هستند که به‌طور قابل توجهی نادیده گرفته شده‌اند؛ همچنین، وجود اعداد بالای دیگر (مانند ۳۰، ۲۸ و ۲۷) نشان‌دهنده توجه به جنبه‌های کلیدی و تأثیرگذار در تاریخ تمدن‌ها است.



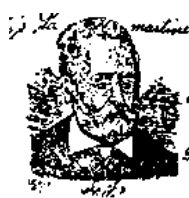
(نمودار-۶): روند درج تصاویر شخصیت‌های تاریخی در کتاب‌های درسی تاریخ دوره قاجار

در ادامه، روند تعداد تصاویر شخصیت‌های تاریخی در کتاب‌های درسی تاریخ از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۴۳ نشان‌دهنده نوسانات قابل توجهی است. در سال ۱۳۲۷ق، تعداد تصاویر ۳۲ عدد بود که به تدریج در سال‌های بعدی افزایش و کاهش‌هایی را تجربه کرد؛ برای مثال، در سال ۱۳۳۱ تعداد تصاویر به صفر رسید، اما در سال‌های بعدی به تدریج افزایش یافت و در سال ۱۳۳۷ به اوج خود با شصت تصویر رسید؛ نمودار (۶). این روند نشان‌دهنده توجه متغیر به شخصیت‌های تاریخی و اهمیت آن‌ها در آموزش تاریخ در دوره‌های مختلف است.



(تصویر-۱۲): لویی

پاستور (همان، ۱۸۸)



(تصویر-۱۱): ویکتور

هوگو (همان، ۱۹۶)



(تصویر-۱۰): بنجامین

فرانکلین (همان، ۱۳۲)



(تصویر-۹): رافائل (سید)

علی خان، ۱۳۲۹: ۹۲)

روند درج تصاویر شخصیت‌های تاریخی در کتاب‌های درسی نشان‌دهنده روند صعودی و توزیع نابرابر توجه به شخصیت‌های مختلف، شامل همه شاهان، وزیران، متفکران، دانشمندان و هنرمندان است؛ تصاویر (۹ تا ۱۲). به طور خاص، عدد شصت تصویر به تعداد زیادی از اشخاص تاریخی اشاره دارد که احتمالاً تأثیر زیادی بر تاریخ داشته است؛ درحالی‌که اعداد پایین‌تر (مانند صفر و دو) نشان‌دهنده شخصیت‌هایی هستند که به طور قابل توجهی نادیده گرفته شده‌اند؛ همچنین، وجود اعداد بالای دیگر (مانند ۳۲، ۲۷ و ۴۵) نشان‌دهنده شخصیت‌های کلیدی و تأثیرگذار در تاریخ است که در متون درسی بیشتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. این نوسانات در اعداد به تغییرات در رویکردهای آموزشی و اولویت‌های تاریخی اشاره دارد؛ به طوری‌که برخی شخصیت‌ها به عنوان نمادهای ملی یا فرهنگی در دوره‌های خاصی از تاریخ ایران و جهان برجسته‌تر شده‌اند. به طور کلی، کتاب‌های درسی تاریخ دوره قاجار بیشتر بر جنبه‌های تمدنی و شخصیت‌های تاریخی تأکید دارند و کمتر به جنبه‌های نظامی و جغرافیایی پرداخته‌اند؛ این موضوع به دلیل هدف آموزشی این کتاب‌ها است که بیشتر بر روی فرهنگ و تمدن و تأثیر شخصیت‌های تاریخی بر جامعه تمرکز دارد؛ همچنین، کمبود نقشه‌های جغرافیایی به نبود توجه کافی به زمینه‌های جغرافیایی و سیاسی تاریخ اشاره دارد؛ (بنگرید به: کتاب درسی دوره ابتدایی از فروغی، ۱۳۱۸).

تحلیل ۸۳۸ تصویر از ۳۷ عنوان کتاب درسی دوره قاجار نشان می‌دهد که تصاویر از نظر بسامد و تنوع، در سطحی محدود، اما معنادار قرار دارند. این کم‌حجمی تصویری را می‌توان هم ناشی از محدودیت‌های فنی دانست و نیز آن را بازتابی از رژیم دانایی سنتی در آموزش تاریخی ایران تفسیر کرد. در این رژیم، معرفت تاریخی از طریق روایت شفاهی و متنی انتقال می‌یابد و تصویر، نقشی ثانویه و تزینی دارد (بنگرید به: تهرانی، بی‌تا؛ حکیم‌الهی

دوره هخامنشی و ساسانی؛ در سوی دیگر، کم‌رنگ‌بودن تصاویر جنگ‌ها و نقشه‌ها نشان‌دهنده غیبت گفتمان دولت-ملت است؛ زیرا هنوز مرزهای سیاسی و نظامی در تخیل آموزشی جایگاهی نیافته‌اند. تصویر قهرمانان یا شخصیت‌ها نیز تابع همین منطق است (همچون تصاویر شاپور، کوروش و نادرشاه و موارد این چنینی)؛ آن‌ها نه کنشگران سیاسی یا نظامی، بلکه حاملان فضیلت و ادب‌اند؛ در نتیجه، تصویر در این دوره نه بازنماینده قدرت مدرن، بلکه بازتولیدکننده ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی است (بنگرید به: مترجم السلطنه، ۱۳۳۵؛ فروغی، ۱۳۴۳)؛ به بیان دیگر، گفتمان مسلط، قدرت را در چهره فرهنگ و شرافت می‌بیند، نه در ساختارهای دولت و قلمرو.

نتایج حاکی از آن است که در کتاب‌های درسی تاریخ این دوره، تصویر به‌عنوان نشانه توضیحی متن به‌کار می‌رود و هنوز به مقام نشانه مستقل دانایی نرسیده است و نشان می‌دهد که آموزش تاریخ در چهارچوب رژیم حقیقت سستی عمل می‌کند؛ رژیمی که در آن، دانش تاریخی به‌صورت سلسله‌مراتبی از منبع (پادشاه، عناصر قدرت و مؤلف) به مخاطب منتقل می‌شود. در چنین گفتمانی، تصویر فاقد قدرت تولید معناست و تنها وظیفه تأیید متن را برعهده دارد. از منظر فوکویی، می‌توان گفت تصویر در این دوره بخشی از سکوت گفتمان است، نه زبان آن (Foucault, 1971: 75, 86). تصویر آن‌قدر در خدمت متن است که به‌ندرت امکانی برای مقاومت یا بازتعریف معنا فراهم می‌کند؛ بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که در آموزش تاریخ دوره قاجار، تصویر هنوز وارد اقتصاد قدرت-دانش نشده است و از این‌رو، ساختار دیداری آموزش تاریخی را باید در مرحله پیشامدرن ارزیابی کرد.

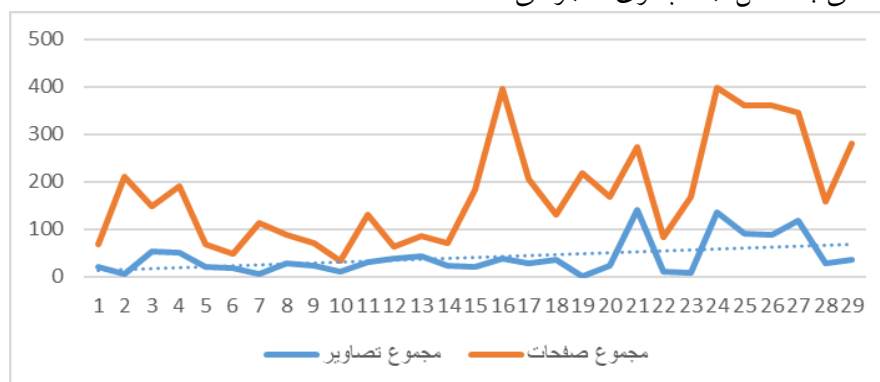
۵-۲. دوره رضاشاه

نتایج تحلیل ۳۹ مورد از کتاب‌های درسی تاریخ دوره رضاشاه نشان‌دهنده توزیع محتوای مختلف در این کتاب‌ها است؛ باتوجه به کل صفحات بررسی‌شده که ۷۰۶۲ صفحه است و تعداد تصاویر ۱۱۷۰ می‌توان نتیجه گرفت که در هر شش صفحه یک تصویر درج شده است.

در سال‌های مختلف، تعداد تصاویر و صفحات کتاب‌ها به‌طور قابل‌توجهی متفاوت است؛ برای مثال، در سال ۱۳۱۸، تعداد تصاویر به‌طور چشمگیری افزایش یافته و به ۱۴۲ و

۱۳۷ تصویر رسیده است (بنگرید به: شیبانی، ۱۳۱۸؛ وزارت فرهنگ، ۱۳۱۸). این نشان‌دهنده توجه بیشتر به استفاده از تصاویر در کتاب‌های درسی در این سال است؛ همچنین، در سال ۱۳۱۵ شمسی، یکی از کتاب‌ها با ۳۹۶ صفحه، بیشترین تعداد صفحات را دارد که نشان‌دهنده محتوای غنی‌تر یا نیاز به توضیحات بیشتر در آن سال است. نسبت تصاویر به صفحات در سال‌های مختلف متفاوت است؛ برای مثال، در سال ۱۳۴۷ق، با ۵۲ تصویر در ۱۴۸ صفحه، نسبت تصاویر به صفحات نسبتاً خوب است (خسرو پور، ۱۳۴۷ق)؛ اما در سال ۱۳۰۵، با پنج تصویر در ۲۱۰ صفحه، این نسبت بسیار پایین است و نشان‌دهنده کمبود محتوای بصری در آن سال است. در سال ۱۳۱۸، با وجود تعداد بالای تصاویر، تعداد صفحات نیز زیاد است (همچون پرویز، ۱۳۱۷) که به غنای محتوای آموزشی اشاره دارد.

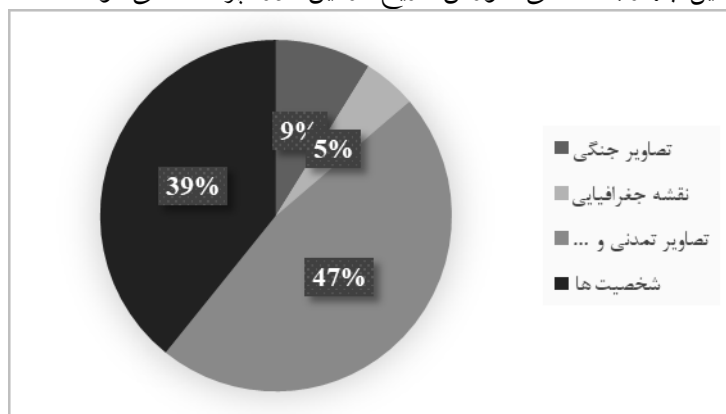
افزایش تعداد تصاویر در سال‌های اخیر نشان‌دهنده تغییر رویکرد در آموزش و یادگیری است. در سال‌های ابتدایی، تعداد تصاویر کمتر بوده و به روش‌های سنتی آموزش اشاره داشته است که بیشتر بر روی متن متمرکز بوده است (وزارت فرهنگ، ۱۳۱۹الف؛ وزارت فرهنگ، ۱۳۱۹ب؛ یاسمی، ۱۳۲۰). به‌طور کلی، تغییرات مثبت در رویکرد آموزشی و توجه به محتوای بصری در کتاب‌های درسی قابل مشاهده بود و این تغییرات به بهبود کیفیت آموزش و یادگیری و به درک درست مفاهیم تاریخی و فرهنگی به شکل جذاب‌تری منجر می‌شدند.



(نمودار-۷): نسبت تصاویر به صفحات کتاب درسی تاریخ دوره رضاشاه

در نمودار (۷)، دو خط نمایش داده شده است؛ خط نارنجی بیانگر مجموع صفحات و خط آبی نشان‌دهنده مجموع تصاویر است؛ برخلاف دوره قاجار، در این نمودار روند افزایشی ملایم در تعداد تصاویر مشهود است که با خط روند آبی نشان داده شده است؛ این

افزایش اگرچه یکنواخت و نه‌چندان سریع است، اما بیانگر توجه نسبی بیشتر به استفاده از عناصر بصری در کتاب‌های تاریخ مربوط به دوره رضاشاه در مقایسه با دوره قاجار است؛ همچنین در برخی نقاط مانند بازه‌های ۲۱ تا ۲۶ (که اواخر دوره رضاشاه را دربرمی‌گیرد)، تعداد تصاویر با افزایش محسوسی مواجه شده که هم‌زمان با افزایش تعداد صفحات است. این هم‌زمانی نشان‌دهنده تلاش برای متوازن‌سازی محتواهای نوشتاری و تصویری در برخی بخش‌ها است؛ بااین‌حال، هنوز نسبت تصاویر به صفحات در بیشتر موارد پایین است و محتوای متنی غالب است؛ اگرچه در دوره رضاشاه نسبت به دوره قاجار استفاده بیشتری از تصاویر شده، اما هنوز تصاویر نقش حاشیه‌ای در کتاب‌های درسی تاریخ دارند، اما جای کار بیشتری برای غنی‌سازی بصری محتوا وجود داشت. تصاویر کتاب‌های درسی تاریخ دوره رضاشاه موضوع بعدی است که توجه پژوهشگران را به خود جلب کرده است و در ادامه به تحلیل چهار بعد اصلی آموزش تاریخ در این دوره پرداخته می‌شود.

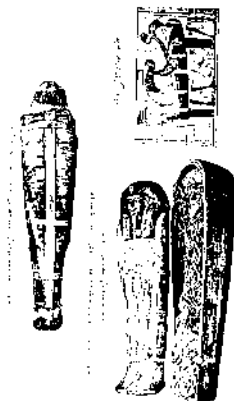


(نمودار-۸): نسبت تصاویر چهارگانه در کتاب درسی تاریخ دوره رضاشاه

در میان تصاویر، بالاترین درصد به تصاویر تمدنی با ۴۸ درصد اختصاص دارد که نشان‌دهنده تمرکز زیاد بر روی جنبه‌های فرهنگی، اجتماعی و تمدنی تاریخ دوره رضاشاه است؛ نمودار (۸). این یافته به اهمیت فرهنگ و تمدن در این دوره اشاره کند و نشان می‌دهد که نویسندگان کتاب‌ها سعی در ارائه تصویری جامع از زندگی اجتماعی و فرهنگی آن زمان دارند (ستون‌ها، برج‌ها، مساجد و مقبره‌ها نمونه‌هایی از این موارد هستند)؛ تصاویر (۱۳ تا ۱۶). درصد قابل توجهی (چهل درصد) از محتوا به شخصیت‌های تاریخی اختصاص یافته است؛ پس شخصیت‌های کلیدی و تأثیرگذار در تاریخ دوره رضاشاه به‌طور جدی

تحول بازنمایی تاریخ در تصویر: مطالعه‌ای نظام‌مند بر محتوای دیداری کتاب‌های درسی تاریخ ایران | ۱۱۵

مورد بررسی قرار گرفته‌اند و اهمیت آن‌ها در شکل‌گیری تاریخ این دوره مورد تأکید قرار داشت (کریمی، ۱۴۰۴: ۱).



(تصویر-۱۶): مومیایی در مصر باستان (همان، ۱۶)



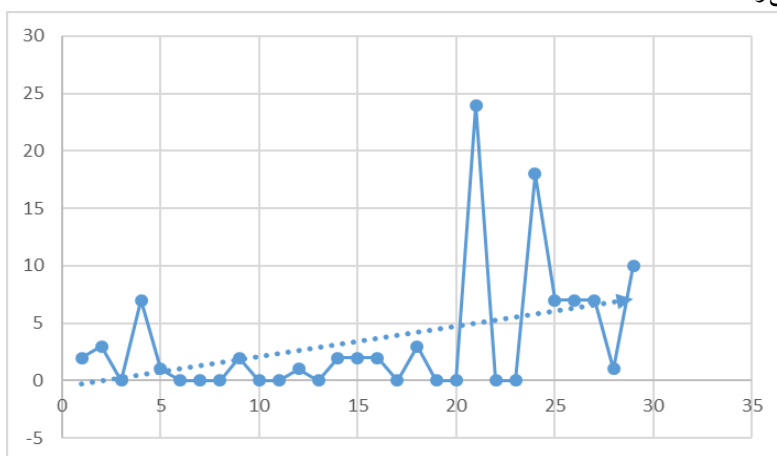
(تصویر-۱۵): بنای مصر باستان (شیبانی، ۱۳۱۸: ۲۰)



(تصویر-۱۷): لشکریان آشور (فروغی، ۱۳۰۷: ۲۴) (تصویر-۱۸): سربازان یونانی (همان، ۳۶) (تصویر-۱۹): سرباز رومی (همان، ۴۹) (تصویر-۲۰): سربازان رومی (شیبانی، ۱۳۱۸: ۱۴۸)

تصاویر جنگی با نُه درصد بیانگر توجه به جنبه‌های نظامی و جنگی در این کتاب‌ها نسبتاً کم است. این موضوع به این معنا است که کتاب‌ها بیشتر بر روی جنبه‌های دیگر تاریخ تمرکز دارند؛ تصاویر (۱۷ تا ۲۰) و جنگ‌ها به عنوان یک بخش فرعی در نظر گرفته نشده‌اند؛ زیرا گرچه به لحاظ آماری در کمترین تعداد هستند، اما نُه درصد برای این مؤلفه بیش از نیاز تلقی می‌شود؛ همچنین درصد بسیار پایین نقشه جغرافیایی با پنج درصد نشان‌دهنده این است که جغرافیا و نقشه‌ها در این کتاب‌ها به طور محدود مورد استفاده قرار گرفته‌اند که به کم‌توجهی به زمینه‌های جغرافیایی و تأثیر آن بر تاریخ اشاره کند؛ اگرچه تا حدی نیز نمی‌توان تمام کتاب درسی را مملو از نقشه جغرافیایی کرد؛ نمونه‌های ایدئال استفاده از نقشه در کتاب‌ها شامل کتاب *تاریخ سال اول دبیرستان‌ها* (وزارت فرهنگ،

۱۳۱۸)، تاریخ سال اول دبیرستان (شیبانی، ۱۳۱۸) و تاریخ: سوم دبیرستان‌ها (وزارت فرهنگ، ۱۳۱۹) است. به‌طور کلی، این تحلیل نشان داد که کتاب‌های درسی تاریخ دوره رضاشاه بیشتر بر جنبه‌های تمدنی و شخصیت‌های تاریخی تمرکز دارند و توجه کمتری به جنبه‌های نظامی و جغرافیایی دارند؛ اگرچه نباید فراموش کرد؛ باوجود این آمار در مقیاس با قاجار، نظامی‌گری بارزتر است و در این قسمت آمارها گمراه‌کننده‌اند (کریمی و سلماسی‌زاده، ۱۴۰۳ الف: ۱-۴).

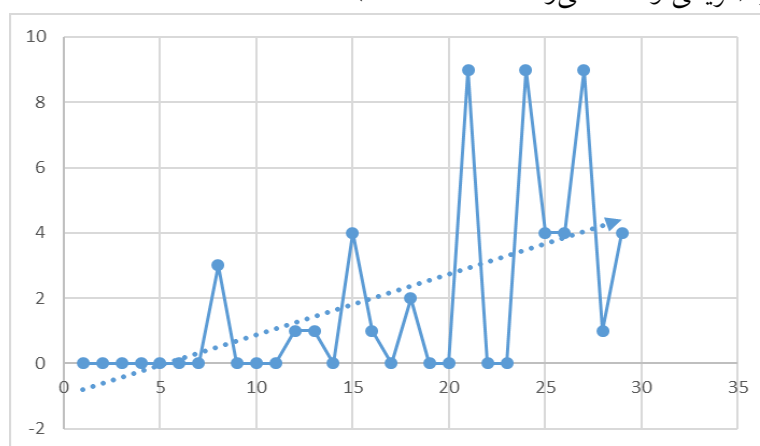


(نمودار ۹-): روند درج تصاویر جنگی در کتاب‌های درسی تاریخ دوره رضاشاه پهلوی

در ابتدا، تعداد تصاویر جنگی در سال‌های اولیه (۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ شمسی) نسبتاً کم است؛ نمودار (۹)؛ اما در سال ۱۳۰۷، تعداد تصاویر به هفت افزایش می‌یابد. این افزایش ممکن است به توجه بیشتر به جنبه‌های نظامی و جنگی در آن زمان اشاره کند. سال ۱۳۱۸ش با ۲۴ تصویر، اوج تعداد تصاویر جنگی را نشان می‌دهد و تعداد تصاویر سربازان مصری، آشوری، ایرانی و رومی زیاد است؛ تصویر (۲۰). (بنگرید به: وزارت فرهنگ، ۱۳۱۸). این افزایش تعداد تصاویر جنگی، به تحولات سیاسی و اجتماعی آن زمان و نیاز به مستندسازی وقایع جنگی مرتبط است. پس از سال ۱۳۱۸ش، تعداد تصاویر جنگی به‌طور قابل‌توجهی کاهش می‌یابد و در سال ۱۳۲۰ به یک تصویر می‌رسد. در سال‌های ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ شمسی، تعداد تصاویر نسبتاً ثابت است، اما در سال‌های بعدی نوسانات زیادی مشاهده می‌شود. روند تصاویر جنگی در کتاب‌های درسی تاریخ دوره رضاشاه نشان‌دهنده تغییرات در توجه به جنبه‌های نظامی و جنگی در آموزش تاریخ است. اوج تصاویر در سال ۱۳۱۸ش و

| تحول بازنمایی تاریخ در تصویر: مطالعه‌ای نظام‌مند بر محتوای دیداری کتاب‌های درسی تاریخ ایران | ۱۱۷

کاهش بعدی آن را نمی‌توان با استدلال خاصی تبیین کرد؛ پس در دوره رضا شاه، ایران با چالش‌های سیاسی و نظامی متعددی مواجه بود و یا به نوعی خواهان رخنه ملی‌گرایی به نوع نظامی در کتب درسی بوده است. افزایش تصاویر جنگی در سال ۱۳۱۸ش به جنگ‌ها و درگیری‌های خاصی که در آن زمان رخ داده یا تشدید تمایل نویسندگان به نظامی‌گری، مرتبط بود (کریمی و سلماسی‌زاده، ۱۴۰۳ الف: ۱۰).



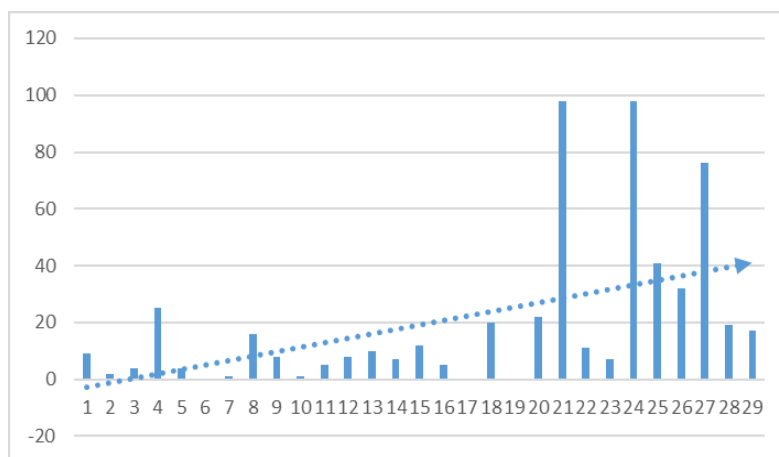
(نمودار-۱۰): روند درج نقشه‌های جغرافیایی در کتاب‌های درسی تاریخ دوره رضاشاه پهلوی

در مورد نقشه‌های جغرافیایی درج‌شده در کتاب‌های درسی می‌توان گفت، در کل روند درج نقشه‌ها بر اساس نمودار کاملاً صعودی است؛ نمودار (۱۰) و در سال‌های مختلف، تعداد نقشه‌ها متفاوت است؛ برای مثال، در سال ۱۳۱۵ شمسی، تعداد نقشه‌ها به چهار می‌رسد (فرهودی، ۱۳۱۵) که نشان‌دهنده توجه بیشتر به جغرافیا در آن سال‌هاست. برخی سال‌ها مانند ۱۳۴۵ و ۱۳۴۷ قمری، نقشه‌ها به‌طور مکرر تکرار نمی‌شوند و تعداد درج نقشه در این سال‌ها صفر است. این نشان‌دهنده نبود ثبات در اطلاعات جغرافیایی یا نبود تغییرات عمده در آن سال‌ها است. در سال ۱۳۱۸ شمسی، تعداد نقشه‌ها به ۱۰ می‌رسد که نشان‌دهنده یک دوره خاص از توجه به جغرافیا و تاریخ است (وزارت فرهنگ، ۱۳۱۸).

در برخی سال‌ها، مانند ۱۳۱۶ش، تعداد نقشه‌ها به دو می‌رسد که نشان‌دهنده توجه به جزئیات خاص جغرافیایی است و این موضوع به نیاز به بررسی دقیق‌تر مناطق خاص یا رویدادهای تاریخی مرتبط است؛ با توجه به تاریخ‌های ذکرشده، می‌توان نتیجه گرفت که نقشه‌ها به‌طور مستقیم با تحولات تاریخی و سیاسی دوره رضاشاه مرتبط‌اند. به‌طور کلی،

روند درج نقشه‌های جغرافیایی در کتاب درسی تاریخ دوره رضاشاه نشان‌دهنده توجه به جغرافیا به عنوان یک ابزار مهم برای درک تاریخ و تحولات اجتماعی و سیاسی است. در این دوره، نقشه‌ها به عنوان ابزاری برای نمایش مرزها، مناطق استراتژیک و منابع طبیعی کشور به کار می‌رفتند؛ از آنجا که رضاشاه به دنبال مدرنیزاسیون و تقویت هویت ملی بود، نقشه‌ها به طور خاص به تبیین موقعیت جغرافیایی ایران در برابر کشورهای همسایه و قدرت‌های جهانی می‌پرداختند و تلاش می‌کردند تا تصویر مثبتی از پیشرفت‌های کشور ارائه دهند (صورت مذاکرات جلسات شورای عالی آموزش و پرورش (معارف)، ۱۳۱۶: جلسه ۳۵۶).

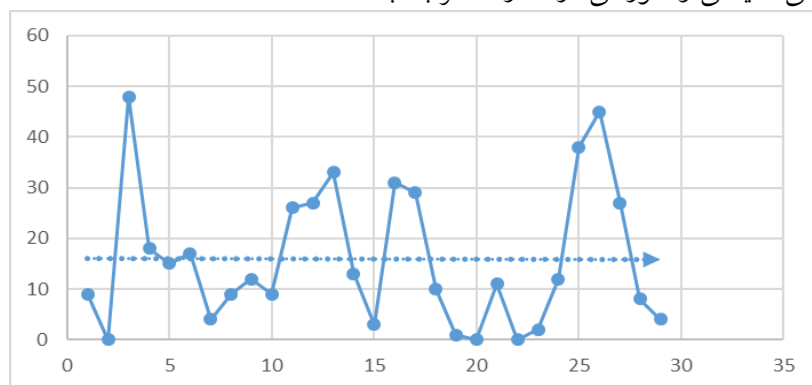
علاوه بر این، تغییرات در نقشه‌ها نشان‌دهنده سیاست‌های داخلی و خارجی رضاشاه است؛ برای مثال، تمرکز بر مناطق خاصی از کشور و تغییرات مرزی می‌تواند به تلاش‌های او برای تثبیت قدرت و کنترل بر مناطق مختلف اشاره داشته باشد؛ همچنین، نقشه‌ها به عنوان ابزاری برای آموزش و آگاهی بخشی به مردم درباره جغرافیای کشور و اهمیت آن در سیاست‌های ملی و بین‌المللی مورد استفاده قرار گرفتند. به طور کلی، روند درج نقشه‌های جغرافیایی در این دوره، بازتاب‌دهنده تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران در زمان رضاشاه است.



(نمودار-۱۱): روند تصاویر تمدنی و... در کتاب‌های درسی تاریخ دوره رضاشاه پهلوی

برای تحلیل روند تصاویر تمدنی و دیگر تصاویر، می‌توان به نکات زیر اشاره کرد که در سال‌های اولیه (۱۳۰۵ تا ۱۳۰۷ ش)، تعداد تصاویر تمدنی تدریجی افزایش می‌یابد؛ نمودار

(۱۱). در سال ۱۳۰۸ش، تعداد تصاویر به شدت کاهش می‌یابد (تنها یک تصویر)؛ این کاهش ممکن است به تغییرات در رویکرد آموزشی یا محتوای کتاب‌های درسی مربوط باشد. سال ۱۳۱۸ش با ۹۸ تصویر، اوج تعداد تصاویر تمدنی را نشان می‌دهد. این افزایش به توجه ویژه به فرهنگ و تمدن ایرانی در آن زمان مرتبط است، به ویژه در دوره‌ای که رضاشاه به دنبال مدرنیزاسیون و نوسازی کشور بود. در ادامه، پس از سال ۱۳۱۸ش، تعداد تصاویر تمدنی به ۷۶ در سال ۱۳۱۹ش و سپس به ۱۹ در سال ۱۳۲۰ش کاهش می‌یابد. در سال‌های ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۷ش، تعداد تصاویر نسبتاً ثابت است، اما در سال‌های بعدی نوسانات زیادی مشاهده می‌شود؛ پس روند تصاویر تمدنی در کتاب‌های درسی تاریخ دوره رضاشاه نشان‌دهنده تغییرات در توجه به جنبه‌های فرهنگی و تمدنی در آموزش تاریخ است (همان، ۱۳۱۷: جلسه ۳۸۳). اوج تصاویر در سال ۱۳۱۸ش و کاهش بعدی آن می‌تواند به تغییرات اجتماعی، سیاسی و آموزشی در آن زمان مرتبط باشد.



(نمودار-۱۲): روند درج تصاویر شخصیت‌های تاریخی در کتاب‌های درسی تاریخ دوره رضاشاه پهلوی

روند درج تصاویر شخصیت‌های تاریخی در نمودار (۱۲)، نشان می‌دهد که در ابتدا و در سال ۱۳۰۶ش، تعداد تصاویر شخصیت‌های تاریخی به ۳۳ افزایش می‌یابد. این افزایش ممکن است به توجه به تاریخ و شخصیت‌های مهم در آن زمان مرتبط باشد. در سال‌های ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ش، تعداد تصاویر نوسان دارد (هجده و چهار تصویر) (بنگرید به: رمزی، ۱۳۰۷؛ فرهپور، ۱۳۰۸). این نوسانات به تغییرات در رویکرد آموزشی یا محتوای کتاب‌های درسی اشاره می‌کند. در ادامه، سال ۱۳۴۷ق با ۴۸ تصویر، اوج تعداد تصاویر شخصیت‌های تاریخی را نشان می‌دهد؛ برای مثال درج تصاویر شخصیت‌هایی نظیر امیرکبیر، محمدعلی شاه و عین‌الدوله که شخصیت‌های تأثیرگذار در تاریخ معاصر ایران بوده‌اند؛ تصاویر (۲۱ تا

۲۳). این افزایش به توجه ویژه به تاریخ و شخصیت‌های مهم در آن زمان مرتبط است (صورت مذاکرات جلسات شورای عالی آموزش و پرورش (معارف)، ۱۳۰۷: جلسه ۱۱۹). در سال‌های ۱۳۱۵ و ۱۳۱۷ش، تعداد تصاویر به شدت کاهش می‌یابد (سه و صفر تصویر). بعد از این سال، تعداد تصاویر به ۳۸، ۴۵ و ۲۷ می‌رسد که نشان‌دهنده نوسانات قابل توجهی است؛ پس چنانکه پیش‌تر اشاره شد در دوره رضاشاه نسبت تصاویر به صفحات به‌طور میانگین حدود یک تصویر در هر شش صفحه است؛ در حالی که در دوره قاجار، نسبت تصویر به متن بسیار پایین‌تر و نقش تصویر بیشتر تزئینی و فرعی بود. این تغییر کمی، نشانه ساده‌ای از گسترش محتوا نیست، بلکه بازتابی از دگرگونی در رژیم دانایی تاریخی است (کریمی، ۱۴۰۴: ۱۵). در این دوران، تصویر به ابزاری برای دولت‌سازی بصری بدل می‌شود و گفتمان تاریخی از روایت‌محوری به سمت گفتمان دیداری قدرت حرکت می‌کند.



عین‌الدوله
(تصویر-۲۳): عین‌الدوله (همان)،
(۶۵)



(تصویر-۲۲): محمدعلی شاه
(همان، ۶۶)



(تصویر-۲۱): امیرکبیر (مترجم
السلطنه زرین قلم، ۱۳۴۷: ۵۹)

در ادامه، بیش از نیمی از تصاویر (حدود ۴۸ درصد) ماهیتی تمدنی دارند و چهل درصد به شخصیت‌های تاریخی اختصاص یافته‌اند؛ درمقابل، تصاویر جنگی تنها نه درصد و نقشه‌ها پنج درصد از کل تصاویر کتاب‌های درسی دوره مورد بررسی را تشکیل می‌دهند. این توزیع نابرابر نشان‌دهنده آن است که در گفتمان آموزشی رضاشاهی، قدرت سیاسی از مسیر فرهنگ و تمدن بازنمایی می‌شود، نه از مسیر نظامی‌گری یا جغرافیا. از منظر گفتمان‌شناسی، تصاویر تمدنی (مانند معابد، آثار باستانی، بناهای تاریخی و نمادهای فرهنگی) بازتاب گفتمان ملی‌گرایی باستان‌گرا هستند؛ گفتمانی که با بهره‌گیری از نشانه‌های بصری گذشته درخشان ایران، هویت مدرن را مشروعیت می‌بخشد. در این چهارچوب، تاریخ به مثابه میراث تمدنی بازسازی و تصویر به زبان مشروعیت‌بخش دولت بدل می‌شود.

| تحول بازنمایی تاریخ در تصویر: مطالعه‌ای نظام‌مند بر محتوای دیداری کتاب‌های درسی تاریخ ایران | ۱۲۱

تصاویر شخصیت‌ها نیز بخشی از همین پروژه بازنمایی قدرت‌اند؛ آنان چهره‌های نمادین ملت‌سازی هستند که با تأکید بر خرد، نظم و اقتدار، نقش الگوهای تربیتی را در نهاد آموزش ایفا می‌کنند (صورت مذاکرات جلسات شورای عالی آموزش و پرورش (معارف)، ۱۳۰۱: جلسه ۴).



ساختمان وزارت خارجه

(تصویر-۲۵): ساختمان وزارت خارجه (همان، ۱۹۱)



بیمارستان شاهرضا در تهران

(تصویر-۲۴): بیمارستان شاه رضا (وزارت فرهنگ،

۱۳۱۹: ۱۹۲)



نمای خارجی موزه تهران

(تصویر-۲۷): موزه ایران (باستان) (همان، ۱۹۵)



آب‌انبار محمد علی‌شاه تهران

(تصویر-۲۶): آبنبار گندم (همان، ۱۹۴)

درمقابل، حضور اندک تصاویر جنگی و نقشه‌ها نشان‌دهنده تداوم گفتمان اخلاقی- فرهنگی قدرت است. دولت رضاشاه، برخلاف حکومت‌های مدرن نظامی‌محور، می‌کوشد قدرت را نه در جنگ، بلکه در نظم، سازندگی و تمدن تجسم بخشد. نقشه‌ها نیز گرچه اندک‌اند، اما در خود دلالتی مهم دارند؛ شکل‌گیری تدریجی نگاه سرزمینی و ملی به ایران. از این منظر، می‌توان گفت که نقشه در گفتمان آموزشی رضاشاهی، نخستین نشانه بصری دولت - ملت مدرن است؛ تصویری از جغرافیای اقتدار. از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ش، روند استفاده از تصاویر در کتاب‌های درسی تاریخی ایران به تدریج افزایش یافته و در سال ۱۳۱۸ش به اوج خود می‌رسد. از منظر گفتمانی، این روند را می‌توان بازتاب ظهور یک رژیم حقیقی مدرن دانست که بر اساس آن، دانش تاریخی در قالب نشانه‌های بصری

سازمان می‌یابد؛ در این رژیم، تصویر دیگر ابزار تزئینی نیست، بلکه عنصری تولیدکننده معناست؛ عنصری که قدرت سیاسی از طریق آن نظم ادراکی جامعه را شکل می‌دهد. به تعبیر فوکو، در چنین نظامی دیدن خود شکل دانستن است (Foucault, 1971: 25).



دکتر فوکو، در تهران جنوب



فضای آلوده خموش که تهران را از راه کرج و مرودشت
کامران چالوس و قزوین منظره می‌دهد.



پل راه آهن تهران شمال
از راه چالوس و قزوین منظره می‌دهد.



هنرمندان دخترانه
در چالوس

(تصویر-۲۸): راه چالوس، هنرستان دخترانه (همان، ۱۸۹ و ۱۸۴)
(تصویر-۲۹): پل راه آهن جنوب، راه آهن شمال (همان، ۱۸۶-۱۸۷)

دولت رضاشاه با نوسازی نظام آموزشی و تأکید بر کتاب‌های درسی جدید، نوعی اقتصاد بصری قدرت ایجاد کرد که در آن، دانش تاریخی از طریق تصویر آموزش داده می‌شود تا حافظه جمعی را در خدمت ملت‌سازی سامان دهد (صورت مذاکرات جلسات شورای عالی آموزش و پرورش (معارف)، ۱۳۱۷: جلسه ۳۷۴). پس، این فرایند نه تنها کمی، بلکه کیفی است؛ هرچه سهم تصاویر تمدنی و شخصیت‌محور بیشتر می‌شود، فاصله از گفتمان سنتی و حرکت به سمت گفتمان مدرن و تجددگرایی افزایش می‌یابد (مانند تصاویر مؤسسات و صنایع جدید چون پل ورسک، پل راه آهن جنوب، هنرستان دخترانه و دیگر موارد)؛ تصاویر (۲۴ تا ۲۹)؛ در نتیجه، ساختار تولید دانش تاریخی در آموزش رسمی

| تحول بازنمایی تاریخ در تصویر: مطالعه‌ای نظام‌مند بر محتوای دیداری کتاب‌های درسی تاریخ ایران | ۱۲۳

رضاشاهی برپایه نوعی هم‌نشینی دانش و اقتدار شکل می‌گیرد؛ تصویر به ابزار تربیتی، آموزشی و ایدئولوژیک بدل و آموزش تاریخ از بازگویی گذشته به بازسازی آینده تبدیل می‌شود. در این چهارچوب، تحلیل تصاویر نه تنها نشان‌دهنده تغییر در روش آموزش، بلکه بازتابی از چرخش اپیستمی در ساختار قدرت-دانش ایران است؛ چرخشی از روایت سستی به نظم دیداری مدرن.

بنابراین، در پاسخ به پرسش نخست مبنی بر اینکه چه تفاوت‌های کمی و گفتمانی میان بازنمایی‌های تصویری کتاب‌های درسی تاریخ در دوره قاجار و رضاشاه وجود دارد؟ تفاوت بنیادین این دو دوره نه تنها در میزان استفاده از تصویر، بلکه در نوع کارکرد گفتمانی آن نهفته است. در دوره قاجار که هنوز نظام آموزشی ایران در مرحله شکل‌گیری و نهاده‌سازی قرار داشت، نسبت تصاویر به صفحات پایین و پراکندگی داده‌ها چشمگیر است؛ چنان‌که باتوجه به تعداد کل صفحات کتاب‌های درسی تاریخ این دوره (۵۸۲۴ صفحه)، در هر هفت صفحه تنها یک تصویر مشاهده می‌شود و محتوای بصری بیش از آنکه حامل معنا باشد، جنبه تزئینی و تزیینی دارد.

اما در دوره رضاشاه، تحلیل آماری و گفتمانی تصاویر نشان از گذار آشکار از گفتمان سستی به گفتمان انضباطی مدرن دارد؛ تغییری که فوکو آن را نشانه ورود دانش به عرصه حکومت‌مندی مدرن می‌داند (Villadsen, 2015: 149). در این دوره، نسبت تصاویر به صفحات (از تعداد ۷۰۶۲ صفحه کتاب‌های درسی تاریخ) به‌طور محسوس افزایش یافته (در هر شش صفحه یک تصویر) و تنوع تصویری از حیث کمی و کیفی بهبود یافته است. افزایش تصاویر تمدنی و شخصیت‌ها (به‌ترتیب ۴۸ و ۴۰ درصد از کل تصاویر) دلالت بر آن دارد که تصویر به ابزاری نظام‌مند برای ساختن سوژه مدرن ایرانی بدل شده است؛ سوژه‌ای که باید درکی هم‌زمان از میراث فرهنگی و اقتدار ملی داشته باشد. در چهارچوب نظری فوکویی، این تحول مصداق گسترش شبکه‌های قدرت در حوزه آموزش است که از طریق سازمان‌دهی نگاه و کنترل بازنمایی، بدن‌ها و ذهن‌ها را در مسیر نظم جدید اجتماعی هدایت می‌کند (Chaput, 2009: 92). در سطح آماری، افزایش چشمگیر تصاویر تمدنی در سال ۱۳۱۸ش (اوج با ۹۸ تصویر) با تمرکز سیاست‌های مدرنیزاسیون و نوسازی فرهنگی هم‌زمان است؛ به‌گونه‌ای که تصویر، در پیوند با گفتمان مدرن رضاشاهی، نقش رسانه‌ای برای تثبیت ایدئولوژی دولت ایفا می‌کند؛ درمقابل، کاهش محسوس تصاویر جنگی و

نقشه‌ها، هرچند در ظاهر به معنای بی‌توجهی به جنبه‌های نظامی و جغرافیایی است، اما از منظر گفتمان قدرت می‌توان آن را نشانه مرکززدایی از خشونت آشکار و جایگزینی آن با نظم بصری انضباطی دانست؛ یعنی گذار از قدرت سرکوبگر به قدرت تنظیمی که از طریق تصویر، هویت و اطاعت را بازتولید می‌کند (Pfahl, 2017: 32). از دید کریپندورف، بسامد و تکرار تصویری نه تنها شاخصی کمی، بلکه نشانه‌ای از ساختار معنا در گفتمان است. در همین راستا، فراوانی بالای تصاویر تمدنی و شخصیت‌ها در کتاب‌های درسی دوره رضاشاه را می‌توان بازتاب ساختار معنایی جدیدی دانست که در آن، تصویر حامل دانش مشروع و نشانه‌ای از نظم بصری مدرن است؛ به این ترتیب، تفاوت بنیادین دو دوره در آن است که در دوره قاجار تصویر هنوز ابزاری کمکی و غیرگفتمانی است، اما در دوره رضاشاه، تصویر به سازوکار مرکزی در تولید دانش تاریخی، مشروعیت سیاسی و حافظه ملی تبدیل می‌شود؛ فرایندی که از منظر فوکویی، بیانگر تثبیت رژیم بصری قدرت در نظام آموزشی مدرن ایران است (کریمی، ۱۴۰۴ الف: ۷).

۶. نتیجه‌گیری

بازنمایی‌های تصویری در کتاب‌های درسی تاریخ ایران از دوره قاجار تا پایان سلطنت رضاشاه، نه امری خنثی و صرفاً آموزشی، بلکه سازوکاری معرفتی و گفتمانی برای تولید و بازتولید نظم قدرت بوده است. تحلیل آماری و گفتمانی تصاویر، آشکار ساخت که تصویر در نظام آموزشی قاجار بیشتر در خدمت بازنمایی شکوه سنت و استمرار سلطنت قرار داشت و به عنوان ابزار تزئینی و تفسیری عمل می‌کرد؛ در حالی که در دوره رضاشاه، تصویر به رسانه‌ای نظام‌مند و آگاهانه برای تربیت سوژه مدرن، انضباط‌پذیر و وطن‌دوست تبدیل شد (تصاویر ۲۴ تا ۲۷). این گذار را می‌توان در چهارچوب نظری فوکویی به منزله تغییر از قدرت حاکمیتی به قدرت انضباطی تفسیر کرد که از طریق کنترل نگاه و بازنمایی بصری، حافظه تاریخی و ادراک سوژه را شکل می‌دهد (تصاویر ۲۸ و ۲۹). یافته‌های کمی نیز این تغییر گفتمانی را به‌طور روشن بازتاب می‌دهند: افزایش سهم تصاویر تمدنی و شخصیت‌ها و کاهش تصاویر جنگی و نقشه‌ها، به معنای چرخش از گفتمان سلطنت سستی به گفتمان دولت مدرن و ملی‌گرای رضاشاهی است. از این منظر، تصویر در کتاب‌های درسی تاریخ نه تنها ابزاری برای آموزش گذشته، بلکه رسانه‌ای برای سامان‌دهی به آینده بوده است؛

رسانه‌ای که از طریق سازمان‌دهی حافظه جمعی و بازنمایی گزینشی تاریخ، نظم اجتماعی مطلوب دولت را تثبیت می‌کرد؛ باتوجه به یافته‌های این پژوهش، می‌توان نتیجه گرفت که کتاب درسی تاریخ در ایران، همچنان نیازمند بازاندیشی انتقادی است تا از سطح بازنمایی ایدئولوژیک به سطح گفت‌وگوی چندصدایی میان روایت‌های تاریخی ارتقا یابد. در شرایط کنونی، کاربردی‌ترین دستاورد این پژوهش برای سیاست‌گذاران آموزشی، ضرورت بازتعریف نقش تصویر در کتاب‌های درسی است؛ به‌ویژه در عصر رسانه‌ای امروز که تصویر، بیش از متن، در شکل‌دهی به آگاهی تاریخی نسل جوان اثرگذار است.

با این حال، این پژوهش همچون هر مطالعه تجربی دارای محدودیت‌هایی است که باید در ارزیابی نتایج آن مورد توجه قرار گیرد؛ نخست آنکه داده‌ها تنها شامل دو دوره تاریخی مشخص (قاجار و رضاشاه) است و تداوم گفتمانی در دوره محمدرضاشاه و پس از انقلاب اسلامی بررسی نشده است؛ از این رو، مطالعه تطبیقی میان سه دوره می‌تواند روندهای کلان‌تری را آشکار سازد؛ دوم آنکه تحلیل کمی تصاویر هرچند امکان سنجش فراوانی و الگوهای آماری را فراهم کرده، اما لایه‌های معنایی و بینامتنی فرهنگی تصاویر را به‌صورت کامل بازنمی‌تاباند. پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آتی، رویکردهای ترکیبی‌تر نظیر نشانه‌شناسی اجتماعی، تحلیل گفتمان چندوجهی و تحلیل دیداری انتقادی برای بررسی عمیق‌تر پیوند میان متن، تصویر و سیاست آموزشی به‌کار گرفته شود. از منظر انتقادی، نظام آموزشی ایران هنوز در دام بازنمایی تک‌صدایی تاریخ گرفتار است و تصویر در کتاب‌های درسی امروز نیز بیشتر حامل گفتمان رسمی و اقتدارگرایانه است، نه میدان گفت‌وگوی اجتماعی؛ از این رو، پیشنهاد می‌شود که سیاست‌گذاران آموزشی در بازنگری کتاب‌های درسی، از الگوهای متنوع فرهنگی و دیدگاه‌های جایگزین بهره گیرند تا آموزش تاریخ از ابزار قدرت به عرصه آگاهی، تفکر انتقادی و درک چندوجهی گذشته تبدیل شود؛ افزون‌بر این، پژوهش‌های آینده می‌توانند با بهره‌گیری از فناوری‌های نوین تحلیل تصویری (نظیر هوش مصنوعی و بینایی ماشینی) به تحلیل داده‌های دیداری در مقیاس وسیع بپردازند و روندهای گفتمانی در دوره‌های متأخر را به‌صورت پویا و میان‌رشته‌ای دنبال کنند. درنهایت، این پژوهش نشان داد که تحلیل تصویر، هنگامی که در پیوند با نظریه‌های گفتمانی و قدرت قرار گیرد، می‌تواند به ابزاری مؤثر برای نقد ایدئولوژی و بازاندیشی در نقش آموزش تاریخی در جامعه معاصر تبدیل شود.

فهرست منابع

- اکبری، محمدعلی (۱۳۹۳)، *تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجاریه و پهلوی اول)*، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- اکبری، محمدعلی و شکورقهاری، معصومه (۱۳۹۱)، «وجوه فرهنگی ایرانیّت در متون درسی عصر پهلوی اول (کتاب‌های تاریخ، جغرافیا و ادبیات فارسی)»، *مسکویه*، سال ۷، ش ۲۳، صص ۷-۳۲.
- امیری، حسن و ابراهیم‌زاده، عیسی (۱۳۸۹)، «ترسیم هویت ایرانی در کتاب‌های درسی ادبیات فارسی و تاریخ مقطع متوسطه ایران از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۴»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، دانشگاه شهید بهشتی.
- بیگدلو، رضا و مرسلی، ثریا (۱۳۹۶)، «بازنمایی هویت نژادی در کتاب‌های درسی تاریخ مدارس ابتدایی و دبیرستان در دوره پهلوی اول»، *مطالعات تاریخ فرهنگی (پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ)*، سال ۹، ش ۳۴، صص ۱-۲۴.
- جعفریان، رسول (۱۴۰۳)، «تحلیل و تفسیر متن تاریخ ایران، دوره مقدماتی (۱۳۲۹ ق / ۱۹۱۱ م) تألیف آقاشیخ عبدالرزاق مسئله‌گوی قمی (م ۱۳۲۹ ش)»، *آینه پژوهش*، سال ۳۵، ش ۲۰۶، صص ۶۱۷-۷۵۶.
- حامدی، زهرا (۱۳۹۲)، «آسیب‌شناسی تدوین کتب و مسائل آموزشی درس تاریخ در دوره رضاشاه»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، سال پنجم، ش ۱۷، صص ۲۱-۴۰.
- خسروانیا، حمیدرضا و ابراهیم‌زاده، عیسی (۱۳۸۷)، «ترسیم هویت ملی (ایرانی) در کتاب‌های درسی تاریخ متوسطه از سال ۱۳۴۳-۱۳۸۵»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، دانشگاه شهید بهشتی.
- سعیدی، حوریه (۱۳۷۹)، «مقدمه‌ای بر سیر تحول کتاب‌های تاریخ در مدارس از دارالفنون تا پایان دوره پهلوی اول»، *تاریخ معاصر ایران*، ش ۱۳-۱۴، صص ۲۵-۶۲.
- سلیمی، حسین (۱۳۹۷)، «تبار رمانتیکی گفتمان ملت‌گرایی دوره پهلوی اول و آموزش هویت ملی در کتاب‌های درسی دبستان»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، سال دهم، ش ۳۶، صص ۷۷-۱۰۴.
- صفت‌گل، منصور (۱۳۷۸)، «تاریخ‌نویسی درسی در ایران از دارالفنون تا برافتادن فرمانروایی قاجاران»، *دانشگاه انقلاب*، ش ۱۱۲، صص ۱۵۳-۱۹۶.
- عسکرانی، محمدرضا (۱۳۸۹)، «آسیب‌شناسی آموزش تاریخ در نظام تعلیم و تربیت ایران: بررسی موردی عصر قاجار تا پایان دوره رضاشاه»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، سال دوم، ش ۵، صص ۱۴۳-۱۷۰.
- فرامرزی، اعظم، کلهر، محمد و خدری‌زاده، علی‌اکبر (۱۴۰۰)، «ترویج آموزه‌ها و مفاهیم ملی در محتوای کتاب‌های درسی تاریخ در عصر پهلوی دوم: کاربست نظریه تحلیل گفتمان تاریخی روث وداک»، *پژوهش‌های تاریخی*، سال ۱۳، ش ۴، صص ۷۷-۹۲.
- کریمی، امیر (۱۴۰۳ الف)، «کارکردهای ارتش‌سالارانه آموزش تاریخ در آلمان نازی و ایران دوره رضاشاه: مطالعه تطبیقی»، *مطالعات تاریخ انتظامی*، سال ۱۱، ش ۴۲، صص ۸۳-۱۰۴.
- کریمی، امیر (۱۴۰۴ الف)، «بازنمایی زنان در کتاب‌های درسی تاریخ دوره پهلوی دوم: تحلیل بر اساس اندیشه‌های فوکو»، *تحقیقات تاریخ اجتماعی*، سال ۱۵، ش ۲، صص ۱۹۵-۲۳۳.
- کریمی، امیر (۱۴۰۴ ب)، «تدریس تاریخ در مدارس: چالش و راهکارها از دید نشریات ایران (۱۳۳۰-۱۳۵۷ ش)»، *پژوهش در آموزش مطالعات اجتماعی*، سال ۷، ش ۲، صص ۶۷-۸۴.

تحول بازنمایی تاریخ در تصویر: مطالعه‌ای نظام‌مند بر محتوای دیداری کتاب‌های درسی تاریخ ایران | ۱۲۷

کریمی، امیر (۱۴۰۴ج)، «میراث رضاشاهی در کتاب‌های درسی تاریخ پهلوی: رویکردی نشانه‌شناختی به بازنمایی قدرت و هویت»، *مطالعات تاریخ فرهنگی (پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ)*، سال ۱۷، ش ۶۵، صص ۱-۳۶.

کریمی، امیر، عباس قدیمی قیداری و محمد سلماسی‌زاده (۱۴۰۳ب)، «مطالعه تطبیقی کارکردهای آموزش تاریخ در آلمان نازی (۱۳۲۴-۱۳۱۲ش، ۱۹۳۳-۱۹۴۵م) و ایران دوره رضاشاه پهلوی (۱۳۲۰-۱۳۰۴ش، ۱۹۲۵-۱۹۴۱م)»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، دانشگاه تبریز.

ملائی توانی، علیرضا (۱۳۹۵)، *گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی پیرامون رضاشاه*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ملائی توانی، علیرضا (۱۴۰۰)، *چالش‌های تاریخ‌ورزی در ایران امروز*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

وجدانی، فرزین (۱۴۰۲)، *تحول تاریخ‌نگاری در ایران معاصر: آموزش، ملی‌گرایی و فرهنگ نشر*، ترجمه امیر سعید الهی، تهران: نشر کتاب پارسه.

کتاب درسی

کتاب درسی قاجار

امید، میرزا حسین‌خان (۱۳۴۳ق)، *تاریخ ایران امید دوره سوم مخصوص سال سوم و چهارم مدارس ابتدایی ایران*، بی‌جا: بی‌نا.

بیرجندی، سید محمد (۱۳۳۷ق)، *تاریخ انقلاب کبیر فرانسه*، تهران: کتابخانه سعادت.

تهرانی، محمدعلی (بی‌تا)، *تاریخ مختصر انبیاء*، تهران: کتابخانه علمی.

حکیم‌الهی قمشه‌ای، عبدالحسین (۱۳۳۵ق)، *تاریخ مقدس اسلام: شرح حالات و غزوات و کلمات خاتم‌الانبیاء*، تهران: کتابخانه گل‌بهار.

سید علی‌خان (۱۳۴۲ق)، *تاریخ مختصر عالم مصور: مخصوص کلاس پنجم و ششم مدارس ابتدایی*، تهران: کتابخانه مهدیه (تیمچه حاج‌الدوله).

فروغی، محمدحسین (۱۳۲۸ق)، *تاریخ مختصر ملل شرق*، بی‌جا: بی‌نا.

فروغی، محمدعلی (۱۳۱۵)، *تاریخ اسکندر کبیر*، بی‌جا: بی‌نا.

فروغی، محمدعلی (۱۳۱۸ق)، *دوره ابتدایی از تاریخ عالم (ج ۱)*، تهران: بی‌نا.

فروغی، محمدعلی (۱۳۳۴ق)، *تاریخ مختصر عالم برای سال پنج و ششم مدارس ابتدایی*، تهران: سعادت.

فروغی، محمدعلی (۱۳۳۵ق)، *تاریخ ایران از تکالیف سال پنجم و ششم مدارس ابتدایی*، تهران: اقبال.

فروغی، محمدعلی (۱۳۴۳ق)، *تاریخ مختصر عالم: برای سال پنجم و ششم مدارس*، تهران: کتابخانه ایران (تیمچه حاج‌الدوله).

فروغی، محمدعلی (۱۳۴۳ق)، *تاریخ مختصر ایران و عالم (پنج و ششم ابتدایی)*، تهران: مطبعه حقیقت.

کاتوزیان تهرانی، محمدعلی (۱۳۳۱ق)، *تاریخ مختصر انبیاء*، تهران: کتابخانه علمی.

کازرونی، ابوالحسن (۱۳۳۲ق)، *لطائف التواریخ: مشتمل بر تاریخ قدیم کلدان - مدی - فرس - مکدونیه برای شاگردان درجه سوم و چهارم*، بی‌جا: بی‌نا.

۱۲۸ | مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۶۸ |

لاویس، ارنست (۱۳۳۱ق)، *اساس جمشیدی (تاریخ جهان و عمومی)* درسی، ترجمه کریم خان معاون نظام، تهران: مطبعه میرزا علی اصغر.

مترجم السلطنه، علی خان (۱۳۳۵ق)، *تاریخ ایران: از تکالیف سال پنجم و ششم مدارس ابتدایی*، تهران: کتابخانه اقبال.

میرزا حسین خان (۱۳۲۷ق)، *تاریخ ایران، از تکالیف سال دوم، بی جا: بی نا.*

میرزا حسین خان (۱۳۳۱ق)، *تاریخ ایران از تکالیف سال دوم*، تهران: چاپخانه مصدق.

کتاب درسی رضاشاه پهلوی

خسروپور، مجموعه امیر (۱۳۴۷)، *تاریخ مختصر ایران و قسمتی از تاریخ عالم برای سال پنجم و ششم مدارس ابتدایی*، تهران: کتابخانه سعادت.

رمزی، سید حسین خان (۱۳۰۷)، *تاریخ مقدماتی ایران به ضمیمه عصر پهلوی*، مختص سال دوم و سیم مدارس، تهران: کتابخانه علمیه اسلامی و اخوان کتابچی.

شیبانی، عبدالحسین و دیگران (۱۳۱۸)، *تاریخ سال اول دبیرستان*، تهران: چاپخانه مجلس.

فروغی، محمد علی (۱۳۰۷)، *تاریخ مختصر ایران و عالم برای سال پنجم و ششم مدارس ابتدایی ایران*، تهران: مطبعه حسینی.

فروودی، حسین (۱۳۱۵)، *دوره تاریخ عمومی: جلد سوم برای سال سوم دبیرستانها*، تهران: شرکت مطبوعات.

فرهپور، میرزا مهدی خان (۱۳۰۸)، *تاریخ عمومی فرهپور: مخصوص کلاس ششم مدارس ابتدایی*، تهران: کتابخانه علمی (تهران) و کتابخانه دانش (کرمانشاه).

مترجم السلطنه زرین قلم، اقبال، حسین (۱۳۴۷)، *تاریخ مختصر ایران: جهت سال سیم و چهارم مدارس ابتدایی ایران*، تهران: کتابخانه اقبال.

وزارت فرهنگ (۱۳۱۹ب)، *تاریخ سوم دبیرستانها*، بی جا: چاپخانه بانک ملی ایران.

وزارت فرهنگ (۱۳۱۸)، *تاریخ سال اول دبیرستانها*، بی جا: چاپخانه مجلس.

وزارت فرهنگ (۱۳۱۹الف)، *تاریخ سال دوم دبیرستانها*، بی جا: چاپخانه تابان.

یاسمی، غلامرضا رشید (۱۳۲۰)، *تاریخ ایران برای تدریس در سال پنجم و ششم ابتدایی*، تهران: انتشارات شرکت طبع کتاب.

اسناد

صورت مذاکرات جلسات شورای عالی آموزش و پرورش (معارف)، ۱۳۰۱، جلسه ۴، تهران: دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش.

صورت مذاکرات جلسات شورای عالی آموزش و پرورش (معارف)، ۱۳۰۲، جلسه ۲۸، تهران: دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش.

صورت مذاکرات جلسات شورای عالی آموزش و پرورش (معارف)، ۱۳۰۷، جلسه ۱۱۹، تهران: دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش.

صورت مذاکرات جلسات شورای عالی آموزش و پرورش (معارف)، ۱۳۱۶، جلسه ۳۵۶، تهران: دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش.

صورت مذاکرات جلسات شورای عالی آموزش و پرورش (معارف)، ۱۳۱۷، جلسه ۳۷۴، تهران: دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش.

صورت مذاکرات جلسات شورای عالی فرهنگ، ۱۳۱۷، جلسه ۳۸۳، تهران: دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش.

- Chaput, C. (2009), "Regimes of truth, disciplined bodies, secured populations: an overview of Michel Foucault", *Science Fiction Film & Television*, 2(1), 91-104.
- Foucault, M. (2020), "Power/knowledge", in *The new social theory reader*, London: Routledge, 73-79.
- Foucault, M. (1971), "Orders of discourse", *Social science information*, 10(2), 7-30.
- Krippendorff, K. (1989), "Content analysis", *International encyclopedia of communication*, 1(1), 403-407.
- Krippendorff, K. (2018), *Content analysis: An introduction to its methodology*, London: Sage publications.
- Pfohl, S. (2017), "Foucault and the Visual Reconstitution of Criminological Knowledge", *Oxford Research Encyclopedia of Criminology and Criminal Justice*, Oxford: Oxford Press.
- Ruslan, A. (2024), "Analysis of History Textbooks: A Review of Michel Foucault's Power Relations Theory", *KnE Social Sciences*, 344-353.
- Villadsen, K. (2015), "Governmentality: Foucault's concept for our modern political reasoning", in *Education Policy and Contemporary Theory*, London: Routledge, 147-159.

Transliteration

- Akbari, Mohammad Ali (2014), *Genealogy of the New Iranian Identity (Qajar and First Pahlavi Era)*, 2nd edition, Tehran: Elmi va Farhangi.
- Akbari, Mohammad Ali and Shakourghahari, Masoumeh (2012), *Cultural Aspects of Iranianess in the Textbooks of the First Pahlavi Era (History, Geography and Persian Literature Books)*, Miskaveh, 7(23), 7-32.
- Amiri, Hassan and Ebrahimzadeh, Eissa (2010), *Depicting Iranian Identity in the Textbooks of Persian Literature and History of Iranian Secondary Schools from (1941 to 1965)*, Master's Thesis, Shahid Beheshti University.
- Askarani, Mohammad Reza (2010), *Pathology of History Teaching in the Iranian Education System: A Case Study from the Qajar Era to the End of Reza Shah's Period*, Cultural History Studies, 2(5).
- Bigdalo, Reza and Mursali, Soraya (2017), *Representation of Racial Identity in History Textbooks of Elementary and High Schools in the First Pahlavi Period*, Cultural History Studies (Research Journal of the Iranian History Association), 9(34), 1-24.
- Faramarzi, Azam, Kalhor, Mohammad and Khodari Zadeh, Ali Akbar (2021), *Promoting National Doctrines and Concepts in the Content of History Textbooks in the Second Pahlavi Era: Applying Ruth Wedak's Theory of Historical Discourse Analysis*, Historical Research, 13(4), 77-92.
- Hamed, Zahra (2013), *Pathology of History Textbook Compilation and Educational Issues in the Reza Shah Era*, Cultural History Studies, 17, 21-40.
- Jafarian, Rasoul (2024), *Analysis and Interpretation of the Text of Iranian History, Preliminary Course (1911 CE) by Agha Sheikh Abdol Razzaq Qomi Problem Solver (d. 1911 CE)*, Aineh Pahoejosh, 35(206), 617-756.

- Karimi, Amir (2024a), *Military-authoritarian functions of history education in Nazi Germany and Iran during the period of Reza Shah: a comparative study*, Quarterly of Police Historical Studies, 11(42), 83-104.
- Karimi, Amir (2025a), *Teaching History in Schools: Challenges and Solutions from the Perspective of Iranian Publications (1958-1968)*, Quarterly journal of research in social studies education, 7(2), 67-84.
- Karimi, Amir (2025b), *Reza Shah's Legacy in Pahlavi History Textbooks: A Semiotic Approach to the Representation of Power and Identity*, Muṭāliāt-i tārikh-i farhangī, 17(65), 1-36.
- Karimi, Amir (2026), *Representation of Women in History Textbooks of the Second Pahlavi Period: An Analysis Based on Foucault's Thoughts*, Tahqiqāt-e Tārikh-e Ejtemā'i (Social History Studies), 15(2), 195-233.
- Karimi, Amir, Abbas Ghadimi Gaidari and Mohammad Salmasizadeh (2024b), *A Comparative Study of the Functions of History Education in Nazi Germany (1933-1945) and Iran during the Reza Shah Pahlavi Period (1925-1941)*, Master's Thesis, University of Tabriz.
- Khosravanian, Hamidreza and Eissa Ebrahimzadeh (2008), *Depicting National (Iranian) Identity in Secondary History Textbooks from 1964-2006*, Master's Thesis, Shahid Beheshti University.
- Mollai Tavani, Alireza (2016), *The Official Historiographical Discourse of the Pahlavi Period Around Reza Shah*, Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.
- Mollai Tavani, Alireza (2021), *The Challenges of History in Today's Iran*, Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.
- Saeedi, Hourieh (2000), *An Introduction to the Evolution of History Textbooks in Schools from the Dar al-Fonun to the End of the First Pahlavi Period*, Contemporary History of Iran, 13-14, 25-62.
- Salimi, Hossein (2018), *The Romantic Origin of the Nationalist Discourse of the First Pahlavi Period and the Teaching of National Identity in Elementary School Textbooks*, Cultural History Studies, 36, 77-104.
- Sefat Gol, Mansour (1999), *History Writing in Iran from the Dar al-Fonun to the Fall of the Qajar Rule*, Enghelab University, 112, 153-196.
- Vojdani, Farzin (2023), *The Evolution of Historiography in Contemporary Iran: Education, Nationalism and Culture*, translated by Amir Saeed Elahi, Tehran: Parse Book Publishing.

Textbooks

Qajar Period Textbooks

- Birjandi, Sayyed Mohammad (1919), *The History of the Great French Revolution*, Sa'adat Library.
- Foroughi, Mohammad Ali (1936), *A Brief History of Alexander the Great*, Bina.
- Foroughi, Mohammad Ali (1926), *A Brief History of Iran and the World (Fifth and Sixth Grades of Elementary School)*, Tehran: Haqiqat Printing House.
- Foroughi, Mohammad Ali (1926), *A Brief History of the World: For the Fifth and Sixth Years of Elementary Schools*, Tehran: Iran Library (Hajeb al-Dowleh Timcheh).
- Foroughi, Mohammad Ali (1915), *A Brief History of the World for the Fifth and Sixth Years of Elementary Schools*, Tehran: Sa'adat.
- Foroughi, Mohammad Ali (1900), *Elementary Course in World History, Vol. 1*, Tehran: Bina.
- Foroughi, Mohammad Ali (1916), *Iranian History as Part of the Fifth- and Sixth-Year Elementary School Curriculum*, Tehran: Eqbal.
- Foroughi, Mohammad Hossein (1910), *A Brief History of the Nations of the East*, Bina.
- Hakim al-Ilahi Qomshaei, Abd al-Hossein (1916), *The Sacred History of Islam: An Account of the Life, Campaigns, and Sayings of the Seal of the Prophets*, Tehran: Golbahar Library.
- Katozian Tehrani, Mohammad Ali (1913), *A Brief History of the Prophets*, Tehran: Scientific Library.

- Kazeruni, Abolhasan (1914), *Lata'if al-Tawarikh: Comprising the Ancient History of the Chaldeans, Medes, Persians, and Macedonians, for Third- and Fourth-Grade Students*.
- Lavis, Ernest (1913), *Jamshidi Foundation (General and World History) Textbook*, translated by Karim Khan Mo'aven-e Nezam, Tehran: Matba'eh-ye Mirza Ali Asghar.
- Motarjem al-Saltaneh, Ali-Khan (1916), *The History of Iran: From the Curriculum of the Fifth and Sixth Years of Elementary Schools*, Tehran: Eqbal Library.
- Mirza Hossein-Khan (1910), *The History of Iran: From the Curriculum of the Second Year*, Bina.
- Mirza Hossein-Khan (1913), *The History of Iran: From the Curriculum of the Second Year*, Tehran: Mosaddegh Printing House.
- Omid, Mirza Hossein-Khan (1926), *Omid's History of Iran: A Third-Year Textbook for the Third and Fourth Years of Iranian Elementary Schools*.
- Seyyed Ali-Khan (1924), *An Illustrated Brief History of the World: For the Fifth and Sixth Grades of Elementary Schools*, Tehran: Mahdieh Library (Hajeb al-Dowleh Timcheh).
- Tehrani, Mohammad Ali (n.d), *A Brief History of the Prophets*, Tehran: Elmi Library.

Reza Shah Pahlavi Period Textbooks

- Farahoodi, Hossein (1936), *Course in General History, Vol. 3: For the Third Year of Secondary Schools*, Tehran: Matbu'at Company.
- Farahpour, Mirza Mahdi-Khan (1929), *Farahpour's General History: For the Sixth Grade of Elementary Schools*, Tehran: Scientific Library and Danesh Library (Kermanshah).
- Foroughi, Mohammad Ali (1928), *A Brief History of Iran and the World for the Fifth and Sixth Grades of Iranian Primary Schools*, Tehran: Matba'eh-ye Hosseini.
- Khosrowpour, Majmu'eh Amir (1968), *A Brief History of Iran and Part of World History for the Fifth and Sixth Years of Elementary Schools*, Tehran: Sa'adat Library.
- Ramzi, Seyyed Hossein-Khan (1928), *An Introductory History of Iran, with an Appendix on the Pahlavi Era: For the Second and Third Years of Schools*, Tehran: Islamic Scientific Library and Akhavan Ketabchi.
- Shaibani, Abdolhossein, et al. (1939), *History for the First Year of Secondary School*, Tehran: Majles Printing House.
- Yasemi, Gholamreza Rashid (1941), *The History of Iran for Teaching in the Fifth and Sixth Years of Elementary School*, Tehran: Ketab Publishing Company.
- Ministry of Culture (1939), *History: First Year of Secondary Schools*, Majles Printing House.
- Ministry of Culture (1940a), *History: Second Year of Secondary Schools*, Taban Printing House.
- Ministry of Culture (1940b), *History: Third Year of Secondary Schools*, Bank Melli Iran Printing House.
- Motarjem al-Saltaneh Zarrinkalam, Eqbal, Hossein (1968), *A Brief History of Iran: For the Third and Fourth Grades of Iranian Primary Schools*, Tehran: Eqbal Library.

Documents

- Minutes of the Meetings of the Supreme Council of Education (Ma'arif) (1922), Session 4, Tehran: Secretariat of the Supreme Council of Education.
- Minutes of the Meetings of the Supreme Council of Education (Ma'arif) (1923), Session 28, Tehran: Secretariat of the Supreme Council of Education.
- Minutes of the Meetings of the Supreme Council of Education (Ma'arif) (1928), Session 119, Tehran: Secretariat of the Supreme Council of Education.
- Minutes of the Meetings of the Supreme Council of Education (Ma'arif) (1937), Session 356, Tehran: Secretariat of the Supreme Council of Education.
- Minutes of the Meetings of the Supreme Council of Education (Ma'arif) (1938), Session 374, Tehran: Secretariat of the Supreme Council of Education.
- Minutes of the Meetings of the Supreme Council of Culture (1938), Session 383, Tehran: Secretariat of the Supreme Council of Education.

The Evolution of Historical Representation in Imagery: A Systematic Study of Visual Content in Iranian History Textbooks during the Qajar and Pahlavi Eras (1897–1941)

Extended Abstract

Introduction: History textbooks have long functioned as more than instructional resources; they constitute one of the principal instruments through which states construct collective memory, disseminate official historical narratives, and cultivate national identity. Among the various components of textbooks, images play a particularly influential role because they communicate ideological meanings through visual representation, often shaping historical consciousness more effectively than written narratives alone. In Iran, the emergence of modern education during the late Qajar period and the extensive educational reforms implemented under Reza Shah transformed not only the structure of schooling but also the visual language employed in history textbooks. Images gradually evolved from supplementary illustrations into strategic instruments for communicating political, cultural, and ideological messages.

Despite the growing body of scholarship on Iranian history education, nationalism, and textbook discourse, previous studies have concentrated primarily on textual analysis, educational policies, and ideological narratives. Systematic quantitative investigations of visual representations remain scarce, particularly those integrating statistical analysis with discourse theory. To address this gap, the present study combines Michel Foucault's theory of discourse and power/knowledge with Krippendorff's quantitative content analysis to examine how visual representations in Iranian history textbooks evolved from the Qajar period to the end of Reza Shah's reign.

The primary objective of the present study was to identify the quantitative and discursive patterns of historical images and to explain their role in constructing historical knowledge, legitimizing political authority, and shaping national identity. Accordingly, the study addressed three research questions: (1) What quantitative and discursive differences exist between visual representations in Qajar and Reza Shah history textbooks? (2) How do the four categories of images—civilizational images, military images, geographical maps, and historical personalities—contribute to the construction of power and national identity? and (3) How can quantitative image analysis reveal transformations in the production of historical knowledge within Iran's formal educational system?

Method: This study adopted a descriptive-analytical design using quantitative content analysis. The sample population consisted of Iranian history textbooks published during the Qajar period and the reign of Reza Shah. A total of 76 history textbooks were systematically collected from

authoritative historical repositories, including the Ayatollah Boroujerdi Digital Library and the Agha Bozorg digital archive. From these sources, 2,008 historical images were extracted and analyzed, including 838 images from 37 Qajar textbooks and 1,170 images from 39 textbooks published during Reza Shah's rule.

Image served as the unit of analysis. Each image was coded according to four principal categories: civilizational images, military scenes, geographical maps, and historical figures. Additional coding variables included representational theme, educational function, historical context, and ideological orientation. To ensure methodological rigor, coding procedures were completed in two stages, including pilot coding and the main coding process, followed by intercoder reliability assessment. Statistical analyses relied primarily on descriptive techniques, including frequencies, percentages, and temporal trend analyses. Finally, quantitative findings were interpreted through Foucault's concepts of discourse, power/knowledge, and regimes of truth, together with Krippendorff's theoretical framework for quantitative content analysis, enabling the integration of statistical evidence with critical discourse interpretation.

Findings: The findings demonstrate a substantial transformation in the visual structure of Iranian history textbooks across the two historical periods. During the Qajar era, visual materials remained relatively limited, averaging approximately one image for every seven pages, indicating the predominance of text-centered historical instruction. In contrast, textbooks published during Reza Shah's reign contained approximately one image for every six pages, reflecting a gradual expansion of visual educational content. Content analysis further revealed that civilizational images and portraits of historical figures constituted the dominant categories in both periods, although their ideological functions differed considerably. In Qajar textbooks, images primarily reinforced dynastic legitimacy, cultural continuity, and traditional historical narratives while serving mainly as supplementary illustrations supporting written text. Visual representations rarely functioned as independent producers of historical meaning.

By contrast, during the Reza Shah period, images assumed a far more active pedagogical and ideological role. Civilizational images increasingly emphasized ancient Iranian heritage, modernization, architecture, and national achievements, while portraits of historical figures promoted exemplary national identities aligned with state-building objectives. Military images and geographical maps, although representing a relatively smaller proportion of total illustrations, became more prominent than in the Qajar period contributing to constructing concepts of territorial integrity, national sovereignty, and the emerging modern nation-state.

Temporal analysis further demonstrated a steady increase in visual materials throughout the Reza Shah period, culminating around 1939–1940, coinciding with the peak of educational modernization policies. Overall, the results indicate that visual representations evolved from decorative and

explanatory elements into powerful instruments for producing historical knowledge, legitimizing political authority, and institutionalizing official collective memory.

Discussion and Conclusion: The findings suggest that the transformation of images in Iranian history textbooks cannot be explained solely by technological developments in printing or improved educational publishing. Rather, the observed changes reflect a deeper transformation in the relationship between knowledge, power, and historical representation. During the Qajar period, images functioned primarily as auxiliary components that reinforced textual narratives. Under Reza Shah, however, visual representation became an integral mechanism through which the state organized historical consciousness, promoted nationalism, and legitimized modernization policies.

From a Foucauldian perspective, this transition represents a shift from traditional sovereign forms of historical representation toward disciplinary forms of visual governance, where images actively participate in producing regimes of truth and shaping collective memory. Simultaneously, Krippendorff's quantitative framework demonstrates that the frequency and distribution of visual categories are not merely descriptive statistics but indicators of broader ideological structures embedded within educational discourse.

Therefore, it can be concluded that history textbook images should be understood as significant epistemological and political instruments rather than neutral educational illustrations. These findings highlight the need for critically reconsidering the visual content of contemporary history textbooks by incorporating multiple historical perspectives, greater cultural diversity, and more balanced representations of the past. Future research is encouraged to extend this analytical framework to later historical periods and to employ emerging technologies, including artificial intelligence and computer vision, for large-scale visual analysis of educational materials.

Keywords: History Textbooks, Visual Representation, Power/Knowledge, Qajar Period, Reza Shah Pahlavi, Quantitative Content Analysis.

The Decline of Historiology as an Academic Discipline

Hassan Hazrati¹

Abstract

The pace of change in human societies has increased considerably. Some of these changes and transformations are a function of scientific developments resulting from the intellectual endeavors of scholars across various fields. People in the modern world perhaps regard themselves, more than anything else, as indebted to scientists whose inventions and discoveries have brought and continue to bring remarkable changes to their lives. Alongside the empirical, technical, and basic sciences, humanities have likewise undergone transformations in their subjects, questions, and methods in response to the changes and developments occurring in human societies from various perspectives. Historiology is no exception to this rule. The fundamental question, however, is to what extent historians and historical scholarship are keeping pace with these transformations. Do historians pay sufficient attention to the effects of social change on their field of knowledge? Do they take the necessary measures to prevent the discipline from falling behind scientifically in response to these changes? More fundamentally, what

1. Associate Professor, Department of History & Civilization of Islamic Nations, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran.
hazrati@ut.ac.ir

Received: May 21, 2026 - Accepted: July 11, 2026



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

threats the discipline of history and historians currently face, and what threats are likely to emerge in the near future from the perspective of the issue under consideration? This article answers these questions in the negative. The author argues that historians, as practitioners and custodians of an academic discipline, may be facing a major and unexpected challenge. The crisis of epistemic inefficacy, together with the transfer of the skill of data verification to technological sciences, is depriving history of one of its oldest and most fundamental functions and transferring that function to technologists. This essay seeks to demonstrate the nature and extent of this major threat and, ultimately, propose a way out of the crisis.

Keywords: Historiology, crisis of epistemic inefficacy, data-driven sciences, verification of historical data.

زوال تاریخ‌شناسی به مثابه رشته دانشگاهی

حسن حضرتی^۱

چکیده

تغییرات در جوامع انسانی سرعت زیادی به خود گرفته است. بخشی از این تغییرات و دگردیسی‌ها تابعی است از تحولات علمی که نتیجه تلاش‌های خردمندانه دانشمندان علوم گونه‌گون است. انسان‌های دنیای مدرن خود را شاید بیش از هر چیزی دیگری وامدار عالمان علوم می‌دانند که با اختراعات و اکتشافات علمی تغییرات شگفت‌انگیزی در زندگی آنان رقم زده‌اند و هم‌چنان می‌زنند؛ در کنار علوم تجربی، فنی و پایه، علوم انسانی نیز به تناسب تغییرات و تحولاتی که از زوایای مختلف در جوامع بشری رخ می‌دهد، دگرگونی‌هایی را در موضوعات و مسائل و روش‌های خود تجربه می‌کنند. دانش تاریخ نیز از این قاعده خارج نیست، اما پرسش اساسی که در این میان وجود دارد، این است که تا چه میزان مورخان خود و دانش‌شان را هماهنگ با تحولات پیش می‌برند؟ آیا تاریخ‌ورزان به تأثیرات تحولات اجتماعی در دانش خود عنایت دارند؟ آیا متناسب با این تغییرات، تدابیر لازم را برای جلوگیری از عقب‌افتادگی علمی اتخاذ می‌کنند؟ و این که اساساً در شرایط فعلی و در آینده نزدیک، از زاویه مسئله مورد نظر چه تهدیدهایی متوجه رشته تاریخ و تاریخ‌ورزان است؟ پاسخ این جستار به پرسش‌های بالا

^۱ . دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. hazrati@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۳۱- تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۴/۲۰



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

منفی است و راقم این سطور تصور می‌کند غافلگیری بزرگی در انتظار تاریخ ورزان به‌عنوان صاحبان یک رشته علمی است. بحران ناکارآمدی معرفتی و انتقال مهارت راستی‌آزمایی داده‌ها به علوم فناوری، کارویژه دیرین و اصیل دانش تاریخ را از آن‌ها گرفته و به فناوران منتقل می‌کند. این جستار می‌کوشد چندی و چونی این تهدید بزرگ را نشان دهد و در پایان راهکاری برای خروج از این بحران ارائه کند.

واژه‌های کلیدی: دانش تاریخ، بحران ناکارآمدی معرفتی، علوم داده‌محور، راستی‌آزمایی داده‌های تاریخی.

۱. درآمد

موضوع دانش تاریخ رویدادهای مهم گذشته انسانی است (برای تفصیل بیشتر بنگرید به: حضرتی، ۱۴۰۴: ۱۴-۲۲). گذشته‌ای که در دسترس نیست و تنها با اسناد و مدارکی که به‌جا مانده، قابل بررسی و تبیین است. تا چند دهه پیش عموم منابع تاریخی را کتاب‌ها و مکتوبات باقی‌مانده تشکیل می‌دادند. از یک دوره‌ای به این طرف هم؛ برای مثال در تاریخ ایران از دوره تیموریان به این سو، اسناد دولتی و غیردولتی به‌عنوان منابع آرشیوی به منابع تاریخی اضافه شدند. البته در کنار این منابع مکتوب، مجموعه‌ای از منابع مادی (غیرمکتوب) مانند سکه، بنای تاریخی، اشیا و غیره هستند که مورخان از آن‌ها بهره می‌بردند، اما حجم بسیار کمی را در مقابل اسناد مکتوب تشکیل می‌دادند. سروکار مورخان بیشتر با منابع معرفتی مانند مکتوبات بود، اما در چند دهه اخیر به‌شدت منابع تاریخی دچار تغییر و تحولات اساسی شده است و گمان می‌رود تا چند دهه دیگر، تغییرات بیشتر و بنیادی‌تری را نیز شاهد باشیم؛ برخلاف چند دهه گذشته، اینک از رویدادهای مهمی که در جوامع انسانی اتفاق می‌افتد، بیش از آنکه متن مکتوب باقی بماند، عکس و فیلم به‌جاست. در ادارات دولتی و غیردولتی دیگر سند فیزیکی تولید نمی‌شود و هر آنچه ثبت و ضبط می‌شود و باقی می‌ماند، ذیل یک اتوماسیون اداری است که اسناد رقومی (دیجیتالی) را در درون خود نهفته دارد. انواع و اقسام نرم‌افزارهای کاربردی (اپلیکیشن‌ها) تشابه‌سازی صوت و تصویر طراحی شده است که وقتی تماشا می‌کنی، متوجه نمی‌شوی آویی که حرف می‌زند و تو صدا و سیمایش را

می‌بینی، فردی اصیل (اورجینال) است و یا ساختگی (فیک). عکس را در نمی‌یابی جعلی است و یا واقعی. صدا را متوجه نمی‌شوی انسانی است و یا ساخته هوش مصنوعی. چند دهه که بگذرد، منابع تاریخی دیگر روزنامه و کتاب و مجله نیست؛ هرچه هست دیجیتالی است. آن زمان است که مورخان درمی‌یابند تحولات فناورانه تا چه میزان زیادی کارکرد رشته‌ای و معرفتی آنان را با تهدید حیاتی روبه‌رو کرده است. به یک‌باره تاریخ‌ورزان با انبوهی از اسناد و مدارک نوظهوری روبه‌رو می‌شوند که هیچ‌توان، امکان، مهارت و دانش ارزیابی و شناسایی صحت و سقم داده‌های آن‌ها را ندارند. دانش تاریخ در دو سده اخیر همواره خود را یکی از بنیادی‌ترین اشکال تولید معرفت درباره انسان و جامعه دانسته است. تاریخ‌نگاری مدرن، به‌ویژه پس از قرن نوزدهم، بر این فرض استوار بود که مورخ می‌تواند با گردآوری اسناد، نقد منابع، مقایسه روایات و دیگر موارد تصویری معتبر و علمی از رویدادهای مهم گذشته انسانی ارائه کند. در این چهارچوب، مهم‌ترین وظیفه مورخ تبدیل داده‌های خام و پراکنده گذشته به داده‌های معتبر تاریخی بود؛ فرایندی که در مرکز آن «راستی‌آزمایی گزارش‌های تاریخی» قرار داشت، اما در دهه‌های اخیر، تحول شتابان فناوری و گسترش علوم تجربی و داده‌محور، موقعیت معرفتی تاریخ را دگرگون کرده است. امروز هنگامی که رویدادی مهم در جهان رخ می‌دهد، این مورخان نیستند که نخستین مرجع تشخیص حقیقت و اعتبار رویداد به‌شمار می‌روند، بل شبکه‌ای از فناوری‌ها، نهادهای رسانه‌ای، علوم آزمایشگاهی، سامانه‌های ماهواره‌ای، تحلیل‌گران داده و متخصصان جرم‌شناسی دیجیتال‌اند که درباره صحت و سقم رویدادها اظهار نظر می‌کنند؛ در چنین وضعیتی، تاریخ با نوعی بحران «کارآمدی علمی» مواجه شده است؛ بحرانی که نه تنها به حوزه نظریه‌های پست‌مدرن یا بحران روایت، بل به کاهش توان عملی و معرفتی مورخان در فرایند تولید داده‌های معتبر تاریخی مربوط می‌شود.

این جستار بر آن است که بحران کنونی تاریخ را به مثابه بحران «کارآمدی علمی» تحلیل کند و نشان دهد که برون‌رفت از این وضعیت مستلزم بازسازی تجربی و فناورانه دانش تاریخ است. استدلال اصلی این قلم آن است که مورخان، همانند آنچه پیش‌تر در رشته‌هایی چون جغرافیا و باستان‌شناسی رخ داده، ناگزیرند به‌سوی

مهارت‌های آزمایشگاهی، روش‌های داده‌محور و همکاری ساختاری با علوم تجربی حرکت کنند؛ در غیر این صورت، بخش مهمی از اقتدار معرفتی تاریخ به رشته‌ها و نهادهای دیگر منتقل خواهد شد.

۲. پیشینه پژوهش

درباره پیشینه مسئله جستار حاضر در نگارش‌های فارسی و حتی غیرفارسی (در حد توانی که برای جست‌وجو از طریق گوگل و هوش مصنوعی وجود داشت)، آثار قابل اعتنایی در حوزه رشته و دانش تاریخ یافت نشد. نزدیک‌ترین پژوهش‌ها از حیث موضوعی، آثاری است که در نسبت دانش تاریخ و هوش مصنوعی نوشته شده است؛ مهم‌ترین این آثار، کتابی است از مارنی-هیوز وارینگتن با عنوان «*Artificial Historians*». نویسنده در پژوهش یادشده از نخستین پژوهشگرانی است که نسبت میان هوش مصنوعی و دانش تاریخ را نه از منظر فنی، بل از منظر فلسفه و نظریه تاریخ‌نگاری بررسی کرده است. مدعای اصلی او این است که هوش مصنوعی دیگر تنها ابزاری در خدمت مورخان نیست، بل خود به‌نوعی «مورخ مصنوعی» تبدیل شده است؛ زیرا با گردآوری، گزینش، طبقه‌بندی و بازنمایی داده‌های مربوط به گذشته، روایت‌هایی تولید می‌کند که در تصمیم‌گیری‌های فردی و اجتماعی نقش ایفا می‌کنند. از این منظر، مسئله اساسی آینده تاریخ نه امکان جایگزینی مورخان با هوش مصنوعی، بل ضرورت بازاندیشی در مفهوم تاریخ‌نگاری، اقتدار معرفتی، حافظه و مسئولیت اخلاقی در عصر الگوریتم‌هاست (Hughes-Warrington, 2026)، اما مسئله این جستار، باوجود شباهت‌ها، با مدعای هیوز-وارینگتن تفاوتی بنیادین دارد؛ دغدغه اصلی او تبیین پیامدهای معرفت‌شناختی و فلسفی ورود هوش مصنوعی به قلمرو تاریخ‌نگاری است؛ درحالی‌که این پژوهش از منظر دیگری به بحران دانش تاریخ می‌نگرد. مدعای این نوشتار آن است که تداوم جایگاه تاریخ به‌مثابه یک رشته علمی در گرو تحول روش‌شناختی آن و بهره‌گیری نظام‌مند از فناوری‌های نوین و روش‌های علوم تجربی است؛ ازجمله هوش مصنوعی، تحلیل کلان‌داده، سامانه‌های اطلاعات جغرافیایی، سنجش‌ازدور، تحلیل‌های ژنتیکی، تاریخ‌گذاری علمی و دیگر ابزارهای آزمایشگاهی.

بنابراین، اگر هیوز-وارینگتن بر این پرسش تمرکز دارد که هوش مصنوعی چگونه در حال دگرگون‌ساختن مفهوم «مورخ» است، این پژوهش می‌پرسد که تاریخ به‌عنوان یک رشته دانشگاهی چگونه باید خود را به این فناوری‌ها مجهز کند تا از افول کارآمدی علمی و حاشیه‌نشینی معرفتی مصون بماند.

پیشینه پژوهش در این باره در ربط با رشته‌های دیگری مانند جغرافیا و باستان‌شناسی از غنای بیشتری برخوردار است، اما یکی از پژوهش‌هایی که در کنار باستان‌شناسی به تاریخ‌شناسی هم بذل توجه نشان داده، جستار زیر است: «*باستان‌شناسی تاریخی: علم و انسان‌گرایی*» (Adams, 1979: 417-430). این مقاله به بررسی نسبت میان روش‌های علمی و تفسیر انسانی در تاریخ و باستان‌شناسی می‌پردازد. نویسنده در واکنش به گسترش رویکردهای کمی و تجربی در باستان‌شناسی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م استدلال می‌کند که تاریخ و باستان‌شناسی نه می‌توانند تنها رشته‌هایی انسانی و مبتنی بر روایت باقی بمانند و نه باید به‌طور کامل به علوم طبیعی تقلیل یابند؛ او با نقد تاریخ‌نگاری توصیفی و غیرقابل آزمون از یک‌سو و پوزیتیویسم افراطی از سوی دیگر، مفهوم «انسان‌گرایی تجربی» را مطرح می‌کند؛ رویکردی که در آن داده‌های تجربی، روش‌های نظام‌مند، فرضیه‌سازی و آزمون علمی با تحلیل فرهنگی و فهم معنای انسانی ترکیب می‌شوند. نویسنده نتیجه می‌گیرد که آینده تاریخ و باستان‌شناسی در توسعه روش‌های میان‌رشته‌ای و بهره‌گیری هم‌زمان از شواهد علمی و تفسیر انسانی است.

۳. تاریخ به‌مثابه دانش اعتبارسنجی رویدادهای مهم گذشته انسانی مبتنی بر توصیف فربه از آغاز تاریخ‌نگاری نوین (مدرن)، مسئله بنیادین مورخان همواره تشخیص اعتبار گزارش‌ها و تمایز میان روایت‌های درست و نادرست بوده است. تاریخ‌نگاری مدرن در بنیاد بر این استوار بود که مورخ باید گذشته را «آن‌گونه که واقعاً بوده» (Rankin, 1909: Preface) بازسازی کند؛ هرچند این آرمان بعدها با انتقادهای فراوان مواجه شد، اما همچنان به‌عنوان هسته اصلی کار مورخان باقی ماند. به فهم نگارنده این سطور، تبدیل انبوهی از داده‌های نامعتبر و نامطمئن به معرفتی معتبر درباره رویدادهای مهم

۱. برای شرح مفید درباره این جمله رانکه بنگرید به مقاله آندریاس بولت در: (رانکه، ۱۴۰۲: ۷۲-۷۵)

گذشته انسانی، مهم‌ترین رسالت و وظیفه علمی هر مورخی با هر نوع گرایش فکری و نظری سنتی و مدرن است.^۱ مورخ برای انجام این وظیفه به توصیف عمیق و گسترده روی می‌آورد و از ابزارهایی چون نقد سند، مقایسه روایت‌ها، تحلیل زبان، بررسی زمینه سیاسی و اجتماعی و ارزیابی جایگاه راوی استفاده می‌کند؛ درواقع، تاریخ‌نگاری کهن و امروزی نوعی فناوری معرفتی برای سنجش اعتبار روایت‌ها بود. اقتدار مورخ نیز از همین توانایی ناشی می‌شد و در حال حاضر نیز می‌شود. تا پیش از عصر دیجیتال، این اقتدار کمتر به چالش کشیده می‌شد؛ زیرا دسترسی به اسناد محدود بود و بخش مهمی از فرایند اعتبارسنجی در انحصار مورخان قرار داشت، اما تحول فناوری این انحصار را از میان برده است. اکنون اعتبارسنجی رویدادها به‌طور فزاینده‌ای از حوزه سنتی دانش تاریخ خارج شده و به شبکه‌ای میان‌رشته‌ای و فناورانه منتقل شده است.

۴. بحران کارآمدی علمی در دانش تاریخ

پیش از هر چیز باید روشن کرد که مقصود از «کارآمدی علمی» چیست. مقصود از این مفهوم تنها کاربرد اجتماعی یا محبوبیت عمومی یک رشته نیست، بل توانایی آن رشته در تولید داده‌های معتبر، قابل ارزیابی و قابل استفاده برای شناخت واقعیت است. در علوم طبیعی، کارآمدی علمی به‌طور معمول از طریق توان پیش‌بینی، آزمون‌پذیری، و بازتولیدپذیری سنجیده می‌شود. در علوم انسانی، به‌ویژه تاریخ‌شناسی، وضعیت پیچیده‌تر است؛ زیرا موضوع دانش تاریخ نه پدیده‌های تکرارپذیر طبیعی، بل تجربه انسانی در زمان ماضی است؛ با این حال، تاریخ‌شناسی نیز همواره مدعی نوعی اعتبار معرفتی بوده است؛ مورخان ادعا می‌کردند که می‌توانند از میان روایت‌های متعارض، گزارشی معتبرتر از گذشته ارائه دهند؛ بنابراین، کارآمدی علمی تاریخ را می‌توان در توانایی آن برای تبدیل داده‌های

۱. برای تفصیل بیشتر بنگرید: (حضرتی، ۱۳۹۹: ۶۹-۸۷؛ حضرتی، ۱۴۰۱: ۱۱۷-۱۳۵)

برای ایده طرح‌شده در دو مقاله بالا نقدهایی نوشته و منتشر شده است، از جمله: (عباسی و ملک‌شاهی، ۱۴۰۱: ۲۲۰-۱۸۳؛ قنبری و ورفی‌نژاد، ۱۴۰۲: ۲۲۱-۲۴۰)

در قالب نشست‌های علمی و نیز یادداشت‌های تلگرامی، به ایده مورد نظر واکنش‌هایی در موافقت یا مخالفت نشان داده شده است. به طور مشخص در دو نشانی زیر قابل دریافت است:

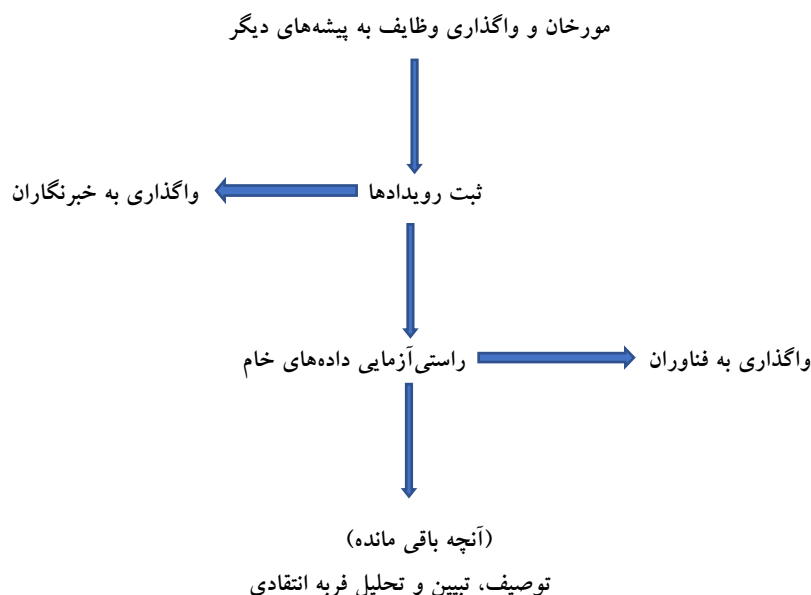
- T.me/HassanHazrati50/28
- T.me/mardomnameh/10712

خام، پراکنده و متعارض گذشته به دانشی معتبر تعریف کرد. این اعتبار نه تنها اخلاقی یا ادبی، بل معرفتی است؛ هنگامی که مورخی درباره وقوع یک جنگ، انگیزه یک کنشگر سیاسی، یا ساختار اقتصادی یک دوره تاریخی سخن می‌گوید، به‌طور ضمنی این ادعا را دارد که روایت او نسبت به روایت‌های رقیب از درجه بالاتری از اعتبار برخوردار است، اما مشکل اساسی آن است که ابزارهای سنتی تاریخ‌نگاری برای حفظ این اقتدار دیگر کافی به‌نظر نمی‌رسند. اگر در گذشته مورخ مهم‌ترین مرجع ارزیابی اسناد بود، امروز فناوری و علوم داده بخش عمده‌ای از این نقش را برعهده گرفته‌اند؛ برای نمونه، در گذشته تشخیص جعلی بودن یک سند به‌طور عمده به مهارت‌های لغت‌شناسی و متن‌دانی مورخ وابسته بود، اما امروزه آزمایش‌های شیمیایی، تحلیل جوهر، تصویربرداری چندطیفی و روش‌های دیجیتال می‌توانند با دقتی بسیار بیشتر درباره اصالت سند اظهار نظر کنند. به‌همین ترتیب، درباره عکس‌ها، ویدئوها، یا حتی روایت‌های شفاهی نیز فناوری‌های جدید نقش تعیین‌کننده یافته‌اند؛ این وضعیت نشان می‌دهد که تاریخ در حال از دست دادن بخشی از کارکرد سنتی خود است؛ نه به این دلیل که گذشته اهمیت خود را از دست داده است، بل ابزارهای تولید روایت معتبر درباره گذشته تغییر کرده‌اند.

بخش عمده مباحث مربوط به بحران تاریخ در دهه‌های گذشته حول موضوعاتی چون بحران روایت، نسبی‌گرایی معرفتی، یا تأثیر قدرت و ایدئولوژی بر تاریخ‌نگاری شکل گرفته است، اما بحران اصلی تاریخ در عصر کنونی را باید در سطح دیگری جست‌وجو کرد: کاهش کارآمدی علمی مورخان در تولید و اعتبارسنجی حقیقت تاریخی. در جهان معاصر، هنگامی که جنگی رخ می‌دهد، وقوع یک کشتار ادعا می‌شود، یا یک حادثه سیاسی جهانی اتفاق می‌افتد، مورخان به‌طور معمول دیگر نقش مستقیمی در تعیین اصالت و ابعاد آن ندارند. تصاویر ماهواره‌ای، تحلیل داده‌های دیجیتال، سیستم‌های مکان‌یابی، تحلیل ویدئویی، هوش مصنوعی، پزشکی قانونی و تحلیل گران اوسینت^۱ نقش اصلی را برعهده گرفته‌اند؛ برای مثال، در بسیاری از بحران‌های بین‌المللی اخیر، از جنگ اوکراین، جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران تا منازعات

۱. OSINT کوتاه‌نوشتۀ Open Source Intelligence به معنای «اطلاعات حاصل از منابع آشکار» است؛ منظور از آن گردآوری و توصیف و تبیین اطلاعاتی است که به‌صورت عمومی و قانونی در دسترس‌اند: مانند وبسایت‌ها، شبکه‌های اجتماعی، روزنامه‌ها و رسانه‌ها، تصاویر ماهواره‌ای، پایگاه‌های داده عمومی، اسناد دولتی منتشرشده، آرشیوهای اینترنتی و غیره.

خاورمیانه، این شبکه‌های تحلیل داده و فناوری بودند که مکان بمباران‌ها، نوع تسلیحات، مسیر حرکت نیروها و حتی زمان وقوع رویدادها را مشخص کردند؛ مورخان به‌طور معمول پس از تثبیت این داده‌ها وارد میدان می‌شوند تا درباره معنای تاریخی یا پیامدهای رویداد سخن بگویند. این تحول نشان می‌دهد که تاریخ دیگر تنها مرجع تولید روایت معتبر درباره گذشته نیست. بخش مهمی از وظایف سستی مورخان اکنون به‌وسیله علوم داده، فناوری دیجیتال و علوم تجربی انجام می‌شود. از این منظر، بحران دانش تاریخ نه بحران «وجود» بل بحران «کارکرد» است. تاریخ هم‌چنان وجود دارد، اما نقش مرکزی خود را در فرایند اعتبارسنجی رویدادهای گذشته انسانی از دست داده است.



۱. مورخان در گذر زمان، بخشی از وظایف خود را به صنف‌های دیگر که عموماً تازه‌تأسیس بوده‌اند، واگذار کرده و می‌کنند. در دوره قدیم، وقایع‌نگاری (به معنای ثبت و ضبط رویدادها) از وظایف مورخان و عالمان علم اخبار نیز به‌شمار می‌رفت؛ مورخان بزرگی مانند ابوالفضل بیهقی، عطاملک جوینی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، شرف‌الدین علی یزدی، در کنار تاریخ‌نگاری، در جایگاه شاهد عینی رویدادهای زمانه خود، به وقایع‌نگاری نیز پرداخته‌اند، اما مورخان اینک در دوره مدرن این وظیفه را به صنف دیگری به‌نام خبرنگاران وا نهاده‌اند؛ برای شرح بیشتر، بنگرید به یادداشت «خبرنگاران امروز وقایع‌نگاران دیروز» (حضرتی، ۱۳۹۹/۰۱/۱۵: کانال تلگرام تاریخ‌شناسی) و کتاب روش پژوهش در تاریخ‌شناسی (حضرتی، ۱۴۰۴: ۲۲-۲۵)

۵. انتقال اقتدار معرفتی از مورخ به فناوری

تحول فناوری موجب گذار تدریجی اقتدار معرفتی از مورخان به سامانه‌های فناورانه و علوم تجربی شده است. این گذار را می‌توان در چند سطح مشاهده کرد؛ در گذشته، مورخان برای بازسازی رویدادها به‌طور عمده به متون و روایت‌ها وابسته بودند، اما امروز تصاویر ماهواره‌ای، نقشه‌برداری دیجیتال و تصویربرداری حرارتی می‌توانند آگاهی‌هایی خیلی دقیق‌تر از بسیاری گزارش‌های انسانی، ارائه کنند؛ امروزه تعیین زمان مرگ، علت مرگ، منشأ استخوان‌ها، یا حتی مسیر مهاجرت جمعیت‌ها با استفاده از DNA، ایزوتوپ‌شناسی^۱ و روش‌های آزمایشگاهی انجام می‌شود. این فرایندها به‌طور مستقیم با مسئله اعتبار تاریخی مرتبط‌اند، یا هوش مصنوعی و تحلیل کلان‌داده‌ها قادرند الگوهایی را آشکار کنند که از چشم مورخان محافظه‌کار پنهان می‌ماند. تحلیل میلیون‌ها سند، شبکه‌های ارتباطی، یا تغییرات زبانی اکنون با سرعتی فراتر از توان انسانی انجام می‌شود. بخش بزرگی از فرایند راستی‌آزمایی اکنون توسط روزنامه‌نگاران داده‌محور و نهادهای fact-checking^۲ صورت می‌گیرد؛ در نتیجه، حوزه‌ای که زمانی بخشی از قلمرو سنتی مورخان بود، به تدریج در اختیار نهادهای دیگر قرار گرفته است.

۶. تجربه دانش جغرافیا

تحول دانش جغرافیا نمونه‌ای مهم برای فهم مسیر احتمالی رشته تاریخ است. جغرافی کلاسیک به‌طور عمده مبتنی بر شناخت محیط و سرزمین‌ها بر اساس متون و نگارش‌های

۱. Isotope studies، شاخه‌ای از مطالعات علمی است که به بررسی ایزوتوپ‌ها و کاربردهای آن‌ها می‌پردازد. ایزوتوپ‌ها گونه‌های مختلف یک عنصر شیمیایی‌اند که تعداد پروتون‌هایشان یکسان است، اما تعداد نوترون‌هایشان متفاوت است. دانشمندان با بررسی ایزوتوپ‌ها می‌توانند آگاهی‌های مهمی درباره سن مواد، منشأ اشیاء، تغییرات اقلیمی، رژیم غذایی انسان‌های گذشته، مهاجرت و فرایندهای زمین‌شناختی به‌دست آورند؛ مشهورترین نمونه، تاریخ‌گذاری با کربن ۱۴ است که برای تعیین قدمت آثار آلی به‌کار می‌رود؛ از طریق توصیف فربه ایزوتوپی استخوان، دندان یا فلزات می‌توان فهمید افراد در چه منطقه‌ای زندگی می‌کردند، چه غذایی می‌خوردند، یا مواد اولیه یک شی از کجا آمده است.

۲. برای نمونه بنگرید به پست‌های کانال فکت‌نامه در تلگرام که مسائل مربوط به ایران را راستی‌آزمایی و ارائه می‌کند.

جغرافیایی بود. جغرافی دانان سستی به توصیف و تبیین متن محور رودخانه‌ها، کوه‌ها، اقلیم‌ها و جوامع انسانی می‌پرداختند، اما این رشته در نیمه دوم قرن بیستم وارد مرحله‌ای تازه شد. ورود فناوری‌هایی چون GIS^۱، سنجش از دور^۲، GPS^۳ و مدل‌سازی فضایی موجب شد جغرافیا به دانشی تجربی و داده‌محور تبدیل شود. این تحول نه تنها ابزارهای جغرافیا بل هویت آن را نیز دگرگون کرد. امروزه جغرافی دان نه فقط توصیف‌گر متن محور مکان و فضا بل توصیف‌گر و تحلیل‌گر داده‌های پیچیده فضایی است. او با تصاویر ماهواره‌ای، الگوریتم‌های مدل‌سازی و کلان‌داده‌های مکانی به تولید علم می‌پردازد و کارویژه‌های معرفتی برای خود دست‌وپا کرده است تا از تهدید زوال رشته‌ای بگریزد. نکته مهم آن است که جغرافیا با پذیرش فناوری نه تنها هویت خود را از دست نداد، بل اقتدار علمی و اجتماعی بیشتری پیدا کرد. امروزه در حوزه‌هایی چون مدیریت بحران، امنیت، برنامه‌ریزی شهری، تغییرات اقلیمی و حتی جنگ، دانش جغرافیا نقشی حیاتی بازی می‌کند.

۷. تجربه باستان‌شناسی

تحول باستان‌شناسی حتی از دانش جغرافیا نیز برای تاریخ‌شناسی آموزنده‌تر است. باستان‌شناسی تا اوایل قرن بیستم به‌طور عمده به گردآوری اشیا و توصیف آثار مبنی بر

۱. کوتاه‌نوشته Geographic Information System/Systems؛ یعنی «سامانه اطلاعات جغرافیایی»؛ مجموعه‌ای از ابزارها و روش‌ها برای ذخیره، توصیف، تحلیل، مدیریت و نمایش داده‌های مکانی و جغرافیایی است. با این سامانه می‌توان نقشه‌های جمعیتی ساخت، مسیرهای حمل‌ونقل را توصیف و تحلیل کرد، تغییرات اقلیمی را بررسیید، منابع آب و کشاورزی را مدیریت کرد، داده‌های تاریخی و باستان‌شناختی را روی نقشه توصیف و تحلیل کرد و سایر موارد.

۲. ترجمه اصطلاح انگلیسی Remote Sensing است. منظور از آن جمع‌آوری اطلاعات درباره یک پدیده، شی یا منطقه بدون تماس مستقیم فیزیکی با آن است؛ این کار به‌طور معمول با استفاده از ابزارهایی مانند ماهواره‌ها، هواپیماها، پهپادها، دوربین‌ها و حسگرهای ویژه انجام می‌شود. در علوم تاریخی و باستان‌شناسی، سنجش از دور باعث شده است آثار مدفون، مسیرهای باستانی و تاریخی و تغییرات محیطی گذشته بدون حفاری مستقیم شناسایی شوند.

۳. کوتاه‌نوشته Global Positioning System به معنای «سامانه موقعیت‌یاب جهانی» است. این سامانه با استفاده از ماهواره‌ها موقعیت دقیق جغرافیایی افراد، خودروها، تلفن‌های همراه و دیگر دستگاه‌ها را تضمین می‌کند. این سامانه کاربردهای دیگری نیز در حوزه‌های مختلفی مانند نقشه و ناوبری، حمل‌ونقل دریایی و هوایی، عملیات نظامی، ورزش و طبیعت‌گردی، نقشه‌برداری، ردیابی و سایر موارد پیدا کرده است.

متون تاریخی و حفاری‌های سنتی محدود بود، اما به تدریج با علوم طبیعی پیوند خورد و به رشته‌ای آزمایشگاه‌محور تبدیل شد. امروزه بسیاری از مهم‌ترین کشفیات باستان‌شناسی نه در حفاری‌ها بل در آزمایشگاه‌ها رخ می‌دهد. تحلیل DNA^۱ باستانی، سن‌سنجی رادیوکربن، ایزوتوپ‌شناسی، توصیف و تحلیل رسوبات و فناوری‌های تصویربرداری امکان بازسازی دقیق‌تری از گذشته را فراهم کرده‌اند؛ برای نمونه، بسیاری از فرضیه‌های قدیمی درباره مهاجرت اقوام هندواروپایی، فروپاشی تمدن‌ها یا منشأ جمعیت‌های باستانی از طریق ژنتیک و علوم آزمایشگاهی بازنگری شده‌اند. در اینجا اقتدار معرفتی نه تنها از متن بل از داده‌های تجربی نیز ناشی می‌شود.^۲

۸. تاریخ‌نگاری پسامدرن و تضعیف ایده اعتبار شناخت تاریخی

یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفه تاریخ در قرن بیستم میلادی با ظهور اندیشمندانی مانند جان لیوتار، میشل فوکو، ژاک دریدا، هیدن وایت مسئله اعتبار معرفت تاریخی بود. در سنت اثبات‌گرایی (پوزیتیویستی) قرن نوزدهم، تصور غالب آن بود که گذشته واقعی

۱. کوتاه‌نوشته Deoxyribonucleic Acid است. اسید دئوکسی‌ریبوکلئیک ماده اصلی حامل اطلاعات ژنتیکی در موجودات زنده است و تعیین می‌کند که ویژگی‌های زیستی هر موجود چگونه است؛ مانند رنگ چشم، ساختار بدن، برخی بیماری‌های ارثی و بسیاری ویژگی‌های دیگر. امروزه DNA در زمینه پزشکی و ژنتیک، پزشکی قانونی، آزمایش‌های نسب و تبارشناسی، باستان‌شناسی زیستی، زیست‌فناوری و مهندسی ژنتیک، جمعیت‌شناسی تاریخی و موارد دیگر کاربرد بسیار دارد.

۲. کتاب باستان‌سنجی: درآمدی بر روش‌های فیزیکی در باستان‌شناسی و تاریخ هنر از مهم‌ترین آثار کلاسیک در حوزه باستان‌سنجی است که به بررسی ورود روش‌های علوم تجربی، به‌ویژه فیزیک و شیمی، به مطالعات تاریخی و باستان‌شناسی می‌پردازد. نویسنده نشان می‌دهد که تاریخ و باستان‌شناسی دیگر نمی‌توانند تنها بر روایت‌های متنی، شباهت‌های سبکی و تفسیرهای ذهنی تکیه کنند، بلکه باید از داده‌های آزمایشگاهی و روش‌های اندازه‌گیری‌پذیر برای تحلیل گذشته استفاده شود. کتاب به‌صورت نظام‌مند روش‌هایی چون کربن ۱۴، ترمولومینسانس، مغناطیس‌سنجی، مقاومت‌سنجی الکتریکی، طیف‌سنجی و تحلیل شیمیایی مواد را توضیح می‌دهد و کاربرد آن‌ها را در سنیابی آثار، تشخیص منشأ اشیاء، شناسایی محوطه‌های مدفون و بررسی تجارت و فناوری در جوامع باستانی نشان می‌دهد. نویسنده استدلال می‌کند که این روش‌ها موجب تبدیل تاریخ و باستان‌شناسی از رشته‌هایی صرفاً توصیفی به حوزه‌هایی داده‌محور و میان‌رشته‌ای شده‌اند؛ هرچند تأکید می‌کند که داده‌های علمی به‌تنهایی کافی نیستند و همچنان نیاز به تفسیر تاریخی و انسانی وجود دارد (Leute, 1987).

عینی دارد و مورخ می‌تواند با روش‌های علمی آن را بازسازی کند، اما در نیمه دوم قرن بیستم این دیدگاه به شدت مورد نقد قرار گرفت. اندیشمندان پسامدرن نشان دادند که تاریخ‌نگاری همواره درون زبان، قدرت و ساختارهای روایی شکل می‌گیرد؛ به‌ویژه هیدن وایت استدلال کرد که روایت تاریخی از نظر ساختار ادبی تفاوت بنیادینی با روایت داستانی ندارد (White, 1987)؛ این رویکردها گرچه افق‌های مهمی گشودند، اما پیامدهایی نیز داشتند؛ هنگامی که معرفت تاریخی بیش از حد نسبی یا روایی تلقی شود، اعتبار دانش تاریخ تضعیف می‌شود؛ در چنین شرایطی، علوم داده و فناوری که توانایی بیشتری در تولید داده‌های عینی دارند، به تدریج جایگاه مسلط‌تری پیدا می‌کنند. در اصل، تاریخ‌نگاری پسامدرن خواسته و یا ناخواسته نوعی خلأ معرفتی ایجاد کرد؛ خلأیی که فناوری‌های نوین آن را پر کردند. اگر حقیقت تنها روایت باشد، چرا جامعه باید به مورخ بیش از توصیف و تحلیل‌گر داده اعتماد کند؟ این پرسش اکنون بیش از هر زمان دیگری اهمیت یافته است، به‌ویژه در عصر هوش مصنوعی که تولید، تحلیل و راستی‌آزمایی داده‌ها با سرعتی بی‌سابقه انجام می‌شود.

۹. ضرورت بازسازی تجربی دانش تاریخ

اگر تاریخ‌شناسی بخواهد در عصر فناوری هم‌چنان دانشی مؤثر و معتبر باقی بماند، ناگزیر است زیرساخت معرفتی و آموزشی خود را بازسازی کند؛ این بازسازی به معنای تبدیل کامل دانش تاریخ به فیزیک یا شیمی نیست، بل به معنای گسترش توانایی مورخان در کار با داده‌های تجربی، فناوری و روش‌های میان‌رشته‌ای است. مورخ آینده باید افزون‌بر مهارت‌های سنتی با حوزه‌هایی چون تحلیل داده، هوش مصنوعی، آرشیو دیجیتال، روش‌های آماری، علوم آزمایشگاهی پایه، جغرافیای دیجیتال، تحلیل شبکه، فناوری‌های تصویری، جرم‌شناسی دیجیتال آشنا باشد؛ نیز تاریخ‌شناسی باید به‌جای فردگرایی سنتی، بیشتر به‌سوی پروژه‌های تیمی و آزمایشگاهی حرکت کند؛ مشابه آنچه در علوم طبیعی یا باستان‌شناسی رایج است. ممکن است در آینده مراکز پژوهش تاریخی دارای آزمایشگاه‌های تحلیل داده، واحدهای GIS، یا گروه‌های تحلیل تصویری باشند؛ این تحول نه امری تجملی، بل شرط بقای اقتدار علمی تاریخ خواهد بود.

۱۰. تمایز تاریخ‌شناسی از علوم داده

با وجود همه این تحولات، نباید تاریخ را تنها به تحلیل داده فروکاست. علوم تجربی و فناوری می‌توانند درباره وقوع یک رویداد یا ویژگی‌های مادی آن آگاهی‌های دقیقی ارائه کنند، اما فهم معنای تاریخی هم‌چنان نیازمند تاریخ‌نگاری است؛ برای نمونه، تصاویر ماهواره‌ای می‌توانند وقوع یک حمله را نشان دهند؛ DNA می‌تواند مهاجرت جمعیت‌ها را اثبات کند؛ تحلیل داده می‌تواند شبکه ارتباطی کنشگران را آشکار سازد، اما پرسش‌هایی مانند چرا انسان‌ها دست به جنگ می‌زنند؟ چگونه حافظه جمعی ساخته می‌شود؟ مشروعیت سیاسی چگونه شکل می‌گیرد؟ دین، ایدئولوژی یا فرهنگ چگونه بر کنش تاریخی اثر می‌گذارند؟ هم‌چنان در قلمرو دانش تاریخ و علوم انسانی باقی می‌مانند؛ بنابراین مسئله اصلی، حذف تاریخ یا جایگزینی آن با فناوری نیست، بل عبور از خودبستگی روش‌شناختی تاریخ است. تاریخ‌شناسی در آینده به احتمال دانشی خواهد بود که در آن توصیف و تبیین فریه انسانی و داده تجربی به صورت هم‌زمان عمل می‌کنند. تحولات جدید مستلزم بازتعریف هویت حرفه‌ای مورخ نیز هست. مورخ محافظه‌کار به طور عمده پژوهشگری متن‌محور است که در آرشیوها و کتابخانه‌ها کار می‌کرد، اما مورخ نوگرا به احتمال باید در محیطی میان‌رشته‌ای فعالیت کند؛ محیطی که در آن همکاری با متخصصان داده، جغرافی‌دانان، زیست‌شناسان، برنامه‌نویسان و تحلیل‌گران دیجیتال امری عادی باشد. این تحول همچنین آموزش دانشگاهی تاریخ را دگرگون خواهد کرد. در بسیاری از دانشگاه‌ها، آموزش تاریخ هم‌چنان بر حفظ متون و روایت‌های سیاسی استوار است، اما اگر تاریخ بخواید در جهان آینده نقش مؤثری ایفا کند، برنامه‌های درسی آن باید دگرگون شوند؛ دانشجوی تاریخ باید علاوه بر نظریه و روش‌شناسی سنتی، مهارت‌های فناورانه و تجربی نیز بیاموزد. شاید همان‌گونه که جغرافیا بدون GIS قابل تصور نیست، تاریخ‌شناسی آینده نیز بدون تحلیل داده و فناوری دیجیتال ممکن نباشد.

۱۱. هوش مصنوعی و آینده تاریخ‌شناسی

هوش مصنوعی ظهور مرحله‌ای تازه در بحران و درعین حال امکان‌های تاریخ‌نگاری

ایجاد کرده است. این فناوری جدید می‌تواند میلیون‌ها صفحه سند را توصیف و تحلیل کند، الگوهای پنهان را بیابد، شبکه‌های ارتباطی را بازسازی و حتی روایت‌های مختلف را با یکدیگر مقایسه کند. این تحول می‌تواند به کاهش بیشتر نقش مورخ محافظه‌کار بینجامد، اما هم‌زمان فرصتی تازه نیز فراهم می‌کند؛ مورخی که بتواند از ابزارهای هوش مصنوعی استفاده کند، ظرفیت بسیار بیشتری برای تحلیل داده‌های بی‌شمار تاریخی خواهد داشت. مارنی هیوز-وارینگتن از این دست مورخان به‌عنوان «مورخان مصنوعی» یاد می‌کند؛ او در اثر بسیار مهمی که به‌همین نام روانه بازار نشر کرده است، استدلال می‌کند که هوش مصنوعی دیگر تنها ابزاری برای تحلیل داده‌های تاریخی نیست، بل خود به مورخی مصنوعی تبدیل شده است؛ زیرا هر روز از طریق گردآوری، گزینش، سازمان‌دهی و تفسیر ردپاهای دیجیتال انسان، روایت‌هایی از گذشته تولید می‌کند که بر تصمیم‌گیری درباره آموزش، سلامت، عدالت، مصرف و زندگی اجتماعی اثر می‌گذارند. پیام اصلی نویسنده این است که آینده هوش مصنوعی تنها مسئله‌ای فنی یا اخلاقی نیست؛ بل مسئله‌ای تاریخ‌نگارانه نیز هست. اگر مورخان در طراحی و نقد سامانه‌های هوش مصنوعی مشارکت نکنند و حتی مواجهه‌ای انتقادی با آن نداشته باشند، روایت‌های آینده جهان به‌طور عمده به‌وسیله الگوریتم‌هایی ساخته خواهد شد که منطق انتخاب و استدلال‌شان برای جامعه شفاف نیست (Hughes-Warrington, 2026: chapter 1, 3,9).

شاید در آینده، پژوهش تاریخی بیش از آنکه مبتنی بر مطالعه فردی در آرشیو باشد، مبتنی بر همکاری تیم‌های میان‌رشته‌ای باشد؛ تیم‌هایی متشکل از مورخان، متخصصان داده، برنامه‌نویسان، جغرافی‌دانان و تحلیل‌گران دیجیتال؛ در چنین جهانی، مورخ آینده نه تنها راوی گذشته، بل مدیر و مفسر سامانه‌های پیچیده داده‌های تاریخی نیز خواهد بود.

۱۲. نتیجه‌گیری

دانش تاریخ در ربع نخست قرن بیست‌ویکم با بحرانی عمیق روبه‌روست؛ بحرانی که بیش از آنکه به مسئله روایت یا ایدئولوژی مربوط باشد (موضوعی که پسامدرن‌ها در نفی علمیت معرفت تاریخی بدان تأکید می‌کردند و می‌کنند)، به کاهش کارآمدی علمی مورخان

در فرایند تولید روایت معتبر تاریخی مربوط می‌شود. فناوری‌های نوین، علوم داده، پزشکی قانونی، تحلیل دیجیتال و روش‌های آزمایشگاهی بخش مهمی از وظایفی را که زمانی در قلمرو سنتی مورخان قرار داشت، برعهده گرفته‌اند؛ در نتیجه، اقتدار معرفتی تاریخ به تدریج در حال انتقال به رشته‌ها و نهادهای دیگر است. مقایسه تاریخ‌شناسی با تحول جغرافیا و باستان‌شناسی نشان می‌دهد رشته‌هایی که توانسته‌اند خود را با فناوری و علوم تجربی پیوند دهند، نه تنها بقای علمی خود را حفظ کرده‌اند، بل اقتدار و کارآمدی بیشتری نیز به دست آورده‌اند. بر این اساس، آینده دانش تاریخ در گرو نوعی بازسازی تجربی و فناورانه است. مورخان باید تنبلی و محافظه‌کاری را کنار بگذارند و روی بیاورند به مطالعات آزمایشگاهی/ بالینی/ تجربی در تاریخ. راهی که در دنیا عالمان علمی مانند باستان‌شناسی و این اواخر جغرافیا رفته‌اند. گویا گریزی از آن هم نیست. تحول در منابع تاریخی بدون تردید تحول در راه‌های آزمون و بررسی و ارزیابی آن‌ها را نیز به دنبال دارد؛ باید آزمایشگاه تاریخ‌شناسی تأسیس کرد و در آنجا یاد گرفت و یاد داد که چگونه عکس تاریخی اصل را از جعل تشخیص بدهیم؛ فیلم معتبر را از فیلم مونتاژ شناسایی کنیم؛ اتوماسیون را باز کنیم و اسناد دیجیتالی را ردیابی کرده و واقعی و ساختگی را از هم جدا سازیم. باید یاد بگیریم به کمک دستگاه‌هایی، صداها و سیمای ساختگی را جای صدا و تصویرهای واقعی قرار ندهیم.

مورخان پیش‌تر این کارها را در خط‌شناسی، کاغذشناسی، مهرشناسی و دیگر موارد به صورت محدود انجام می‌دادند، اما حالا باید بخش زیادی از پژوهش‌های تاریخی در حوزه‌های تاریخ اکنون، تاریخ جاری، تاریخ شفاهی و سایر حوزه‌ها در آزمایشگاه‌های تاریخ‌شناسی انجام شود تا نتایج معتبر به دست آید. دیگر بهتر است به جای history از historiology سخن بگوییم و تاریخ را به عنوان دانش تجربی بشناسانیم. بدون تردید این

۱. این اصطلاح به طور دقیق در سنت اسپانیایی و آلمانی برای فاصله گرفتن از صرف روایت تاریخ و نزدیک شدن به «توصیف و تبیین علمی تاریخ» به کار می‌رود. (بنگرید: Merriam-Webster: Historiology)
خوزه ارتگا ئی گاست (۱۸۸۳-۱۹۵۵م)، فیلسوف و تاریخ‌ورز اسپانیایی، از نخستین اندیشمندانی بود که مفهوم historiology را به معنای «نظریه علمی تاریخ» به کار برد. (بنگرید: Gasset, 1941)
این اثر با مشخصات زیر به فارسی برگردان شده است:
- تاریخ به مثابه نظام؛ معرفی بنیانی نو برای معرفت تاریخی، ترجمه رضا وسمه‌گر، تهران: آگاه، ۱۴۰۳.

حرف به معنای رفتن به سمت پوزیتیویسم نیست. طبیعی است که حساب رویکردهای تجربی از رویکردهای اثبات‌گرایانه جداست، اما شکی نیست که وجوه مثبت پوزیتیویسم را نیز در دل خود دارد. مفاهیم ترکیبی Laboratory history و یا Clinical history مفاهیمی نیستند که در نزد مورخان اروپایی و آمریکایی نیز زیاد استفاده شده باشد، اما به فهم این قلم به‌زودی بسامد زیادی در نوشته‌های آکادمیک تاریخ‌شناسی پیدا خواهد کرد. تا دیر نشده که البته الان هم شده، باید برخاست، مقدمات نرم‌افزاری و سخت‌افزاری این چرخش بنیادی را در مطالعات تاریخی فراهم کرد، برنامه و نظام آموزش تاریخ را در این مسیر ریل‌گذاری کرد، نیروی انسانی ماهر و متخصص تربیت کرد و ده‌ها کار دیگر تا شغل مان به فنا نرود و نان مان آجر نشود. به‌زودی شاهد مرگ تاریخ‌شناسی به‌مثابه رشته دانشگاهی خواهیم بود؛ اگر به‌سمت مهارت‌های فناورانه در تبدیل داده‌های خام به داده‌های معتبر به‌منظور راستی‌آزمایی پیش نرویم. مورخان باید از انحصار روش‌های صرف متنی خارج شوند و به‌سوی همکاری میان‌رشته‌ای، مهارت‌های داده‌محور و حتی زیرساخت‌های آزمایشگاهی حرکت کنند. البته این تحول به معنای حذف وجه توصیف و تبیین انتقادی دانش تاریخ نیست. تاریخ‌شناسی همچنان دانشی انسانی باقی خواهد ماند؛ زیرا فهم معنا، حافظه، فرهنگ و تجربه انسانی را نمی‌توان به داده‌های خام فروکاست، اما تاریخ‌شناسی برای حفظ جایگاه معرفتی خود ناگزیر است پیوندی تازه میان توصیف فربه و تفسیر انسانی و روش‌های تجربی برقرار کند.

فهرست منابع

- حضرتی، حسن (۱۳۹۹)، «در باب مهم‌ترین وظیفه رشته‌ای مورخان»، دوفصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء، سال ۳۰ (دوره جدید)، شماره ۲۶، پیاپی ۱۱۱، پاییز و زمستان، صص ۶۹-۸۷.
- حضرتی، حسن (۱۴۰۱)، «توصیف فربه، مهم‌ترین مسئولیت علمی مورخان از قدیم تا جدید»، دوفصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء، سال ۳۲ (دوره جدید)، شماره ۳۰، پیاپی ۱۱۵، پاییز و زمستان، صص ۱۳۵-۱۱۷.
- حضرتی، حسن (۱۴۰۴)، روش پژوهش در تاریخ‌شناسی (با تجدید نظر و اضافات)، ویراست سوم، تهران: نشر لوگوس.
- حضرتی، حسن (۱۳۹۹/۰۱/۱۵)، «خبرنگاران امروز وقایع‌نگاران دیروز»، کانال تلگرامی تاریخ‌شناسی، بازبازی شده از پیوند: <https://t.me/HassanHazrati50/12>
- حضرتی، حسن (۱۳۹۹/۰۴/۳۰)، «به سوی تاریخ‌شناسی آزمایشگاهی»، کانال تلگرامی تاریخ‌شناسی،

- بازیابی شده از پیوند: <https://t.me/HassanHazrati50/121>
- حضرتی، حسن و رحمانیان، داریوش (۱۴۰۴/۰۹/۲۸)، «آسیب‌شناسی رشته تاریخ»، کانال تلگرامی مردم‌نامه. بازیابی شده از پیوند: <https://t.me/mardomnameh/10712>
- رانکه، لئوپلد فون (۱۴۰۲)، تاریخ‌نگاری، روش و پارادایم، ترجمه و تدوین امیر علی‌نیا، تهران: ندای تاریخ.
- عباسی، سمیه و ملک‌شاهی، هاشم (۱۴۰۱)، «تاریخ‌میان‌رشته‌ای و جایگاه آن در پژوهش‌های تاریخی»، دوفصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء، سال ۳۲ (دوره جدید)، شماره ۲۹، پیاپی ۱۱۴، بهار و تابستان، صص ۲۲۰-۱۸۳.
- قنبری، صباح و ورفی‌نژاد، ایرج (۱۴۰۲)، «رسالت مورخان؛ کندوکاو و نقدی بر توصیف فربه به‌مثابه مهم‌ترین وظیفه مورخان»، دوفصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء، سال ۳۲ (دوره جدید)، شماره ۳۱، پیاپی ۱۱۶، بهار و تابستان، صص ۲۲۱-۲۴۰.
- کانال تلگرامی فکت‌نامه به آدرس: <https://t.me/factnameh>
- گاست، خوزه ارتگا ئی (۱۴۰۳)، تاریخ به‌مثابه نظام؛ معرفت تاریخی (معرفی بنیانی نو برای معرفت تاریخی)، ترجمه رضا وسمه‌گر، تهران: آگاه.
- Ranke, Leopold von (1909), *History of the Latin and Teutonic Nations 1494-1514*, A revised translation by G. R. Dennis, With an introduction by Edward Armstrong. London: George Bell & Sons.
- White, Hayden (1987), *The Content of the Form: Narrative Discourse and Historical Representation*, Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Merriam-Webster Dictionary (2026), "Historiography." Merriam-Webster.com Dictionary. Accessed: May 14, 2026. <https://www.merriam-webster.com/dictionary/historiography>.
- Gasset, Jose Ortega y. (1941), *History as a System and Other Essays Toward a Philosophy of History*, Translated by Helene Weyl, New York: W. W. Norton.
- Leute, Ulrich (1987), *Archaeometry: An Introduction to Physical Methods in Archaeology and the History of Art*, Weinheim and New York: VCH Verlagsgesellschaft / VCH Publishers.
- Adams, William Hampton (1979), "Historical Archaeology: Science and Humanism," *Humanities in Society* 2, no. 4: 417-430.
- Hughes-Warrington, M., Martin, A., & Yarlupurka O'Brien, L. (2026), *Artificial Historians*, Routledge.

Transliteration

- Hazrati, Hassan (2025), *Research Method in Historiography* (with revisions and additions), 3rd edition, Tehran: Logos Publishing.
- Factnameh Telegram Channel: <https://t.me/factnameh>
- Hazrati, Hassan, and Dariush Rahmaniān (2025, September 28), "Pathology of the Field of History", *Mardomnameh Telegram Channel*. Retrieved from: <https://t.me/mardomnameh/10712>
- Gasset, José Ortega y. (2023), *Historia como sistema*, translated by Reza Vasmehgar, Tehran: Aghah,
- Ranke, Leopold von (2023), *Historography, Method and Paradigm*, translated and edited by Amir Alinia, Tehran: Nedā-ye Tārīk.
- Hazrati, Hassan (2020), "On the Most Important Disciplinary Task of Historians", *Scientific Quarterly of History Making and Historiography of Al-Zahra University*, vol. 30 (New Series), no. 26, issue 111, Autumn/Winter, pp. 69-87.
- Hazrati, Hassan (2022), "Fat Description, The Most Important Scientific Responsibility of Historians from Old to New", *Scientific Quarterly of History Making and Historiography of Al-Zahra University*, vol. 32 (New Series), no. 30, issue 115, Autumn/Winter, pp. 117-135.
- Abbasi, Somayyeh, and Hashem Malekshahi (2022), "Interdisciplinary History and Its Position in Historical Research", *Scientific Quarterly of History Making and Historiography of Al-Zahra University*, vol. 32 (New Series), no. 29, issue 114, Spring/Summer, pp. 183-220.
- Ghanbari, Sabah, and Iraj Varfinzhad (2023), "The Mission of Historians; An Investigation and Critique of Fat Description as the Most Important Task of Historians", *Scientific Quarterly of History Making and Historiography of Al-Zahra University*, vol. 32 (New Series), no. 31, issue 116, Spring/Summer, pp. 221-240.
- Hazrati, Hassan (2020, April 3), "Today's Journalists, Yesterday's Chroniclers," *Telegram channel Tarikh Shenasi*, Retrieved from <https://t.me/HassanHazrati50/12>
- Hazrati, Hassan (2020, July 20), "Towards Laboratory Historiography," *Telegram channel Tarikh Shenasi*, Retrieved from <https://t.me/HassanHazrati50/121>.

The Decline of Historiology as an Academic Discipline

Extensive Abstract

Introduction: Modern historiography, particularly since the nineteenth century, has been grounded in the assumption that historians can provide a reliable and scientific account of significant events in the human past through the collection of documents, source criticism, comparison of accounts, and related methods. Within this framework, one of the historian's most important tasks has been to transform the raw and fragmented data of the past into reliable historical data, a process centered on the verification of historical accounts. In recent decades, however, the rapid development of technology and the expansion of the empirical and data-driven sciences have fundamentally altered the epistemic position of history. Under these circumstances, history has come to face a form of crisis that may be described as a crisis of scientific efficacy.

This article seeks to describe and analyze the current crisis of history as a crisis of scientific efficacy and to demonstrate that overcoming this condition requires the empirical and technological reconstruction of historiology. The author's central argument is that historians, much as has previously occurred in disciplines such as geography and archaeology, must move toward laboratory-based skills, data-driven methods, and systematic collaboration with the empirical sciences. Otherwise, a significant portion of the epistemic authority traditionally associated with historiology will gradually be transferred to other disciplines and institutions. In examining this argument, the author draws briefly upon Thomas Spragens's theory of crisis. The central premise of this theory is that crises can generate new ideas aimed at overcoming the very conditions that produced them.

With regard to the existing literature, the studies most closely related to the present subject have addressed the relationship between historiology and artificial intelligence. Among the most important of these is Marnie Hughes-Warrington's book *Artificial Historians*. In this work, the author is among the first scholars to examine the relationship between artificial intelligence and historiology not from a technical perspective, but from the perspective of the philosophy and theory of historiography. Her principal argument is that artificial intelligence is no longer merely a tool at the service of historians; rather, it has itself become a kind of "artificial historian," insofar as it collects, selects, classifies, and represents data concerning the past and produces narratives that play a role in individual

and social decision-making. From this perspective, the fundamental issue for the future of historical scholarship is not the possibility of replacing historians with artificial intelligence, but rather the necessity of rethinking the concepts of historiography, epistemic authority, memory, and ethical responsibility in the age of algorithms.

Method: The concern of the present essay differs fundamentally from Hughes-Warrington's argument despite these similarities. Her primary concern is to explain the epistemological and philosophical consequences of the entry of artificial intelligence into the domain of historiography, whereas the present study approaches the crisis of history from a different perspective. The argument advanced here is that the continued status of history as an academic discipline depends upon methodological transformation and the systematic incorporation of new technologies and methods derived from the empirical sciences, including artificial intelligence, big-data analysis, Geographic Information Systems (GIS), remote sensing, genetic analysis, scientific dating techniques, and other laboratory-based tools.

Results and discussion: Historiology is facing a profound crisis in the first quarter of the twenty-first century a crisis that concerns less the problems of narrative or ideology than the declining scientific efficacy of historians in the process of producing reliable historical accounts. New technologies, data science, forensic science, digital analysis, and laboratory methods have assumed a significant portion of the tasks that once belonged to the traditional domain of historians. Consequently, the epistemic authority of history is gradually being transferred to other disciplines and institutions.

A comparison between historical scholarship and the development of geography and archaeology demonstrates that disciplines capable of establishing meaningful connections with technology and the empirical sciences have not only preserved their scientific viability but have also acquired greater authority and efficacy. Accordingly, the future of historiography depends upon a form of empirical and technological reconstruction. Historians have previously undertaken such activities, albeit on a limited scale, in fields such as paleography, paper analysis, sigillography, and related areas. Today, however, a substantial portion of historical research particularly in fields such as contemporary history, current history, oral history, and related areas should be conducted in historical research laboratories in order to produce reliable results.

Conclusion: It may be preferable to speak of historiography rather than simply *history*, and to conceptualize history as an empirical field of knowledge. This proposition should by no means be understood as a call

to embrace positivism. Empirical approaches must clearly be distinguished from positivist approaches; nevertheless, there is no doubt that they incorporate some of the positive aspects of positivism.

The hybrid concepts of Laboratorial History and Clinical History are not commonly used terms among European and American historians. Nevertheless, in the author's view, they are likely to become increasingly prevalent in academic writings on historical scholarship in the near future.

Keywords: Historiology, crisis of epistemic inefficacy, data-driven sciences, verification of historical data.

An Analysis of the Representation of Iranian Temperament in Characterological Discourse: A Study on the Book ‘Sociology of Elite-Killing’

Hamdalah Akvani¹, Ehsan Khanmohamadi², Jaseb Nikfar³

Abstract

Characterological writing (kholqiyāt-negāri) is one of the most widely received literary genres in Iran. Given the strongly ideological dimensions of such texts, a critical perspective toward them appears essential. Ali Rezaqoli's ‘Sociology of Elite-Killing’ ranks among the best-selling works within this genre. This article examines the representation of Iranian moral behavior in this book—as a notable instance of characterological discourse—using Van Dijk's model of critical discourse analysis. The study addresses two main questions: first, how is Iranian temperament represented in ‘Sociology of Elite-Killing’?; second, what ideological devices does the author employ in this representation? ‘Sociology of Elite-Killing’ offers an analysis of the historical roots of despotism and underdevelopment in Iran, emphasizing that the collective political, economic, and social life of Iranians was structurally such that it ultimately led to the elimination of elites. Accordingly, the author argues that the efforts of

-
1. Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Humanities, Yasouj University, yasouj, Iran. akvani@yu.ac.ir.
 2. Ph.D. in Sociology of Iranian Social Issues, Yasouj University, Yasouj, Iran. (Corresponding Author). ehskh1991.22@gmail.com
 3. Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Politics, Khorazmi University, Tehran, Iran. jn1358@gmail.com

Received: July 26, 2025 - Accepted: Aug 11, 2026



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

individual figures such as Amir Kabir, while effective in their own right, ultimately proved futile in altering this trajectory. The findings indicate that the author focuses exclusively on morally reprehensible behaviors and pays no attention to praiseworthy moral conduct among Iranians. Moreover, through polarization, he consistently compares Iran with the West, depicting Iranians using negative terms relative to Westerners in all instances. Ultimately, Rezaqoli attributes Iran's underdevelopment to Iranian temperament, and, in turn, explains temperament through economic culture as the determining factor. This line of reasoning falls into circularity and tautology; if taken as a basis, it would imply that Iran can never achieve development.

Keywords: Iranian Temperament, Characterological Discourse, Ali Rezaqoli, Sociology of Elite-Killing, Critical Discourse Analysis.

تحلیل بازنمایی رفتارهای ایرانیان در متون خلقیات‌نویسی؛ مطالعه کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی

حمداله اکوانی^۱، احسان خانمحمدی^۲، جاسب نیکفر^۳

چکیده

یکی از ژانرهای نوشتاری در ایران که بسیار مورد استقبال نیز قرار گرفته، خلقیات‌نویسی است و به دلیل وجوه قوی ایدئولوژیک این متون، برخورداری از نگاه انتقادی نسبت به آن‌ها ضروری به نظر می‌رسد. کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی نوشته علی رضاقلی یکی از آثار پرتیراژ این ژانر است. در این مقاله، شیوه بازنمایی رفتارهای اخلاقی ایرانیان در این کتاب به عنوان یکی از نمونه‌های ژانر خلقیات‌نویسی با روش تحلیل گفتمان انتقادی و ن‌دایک بررسی شده است. پژوهش حاضر در پی پاسخ به دو پرسش اصلی است؛ نخست، خلقیات ایرانیان در کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی چگونه بازنمایی شده است؟ و دوم، نویسنده از چه ابزارهای ایدئولوژیک برای این نوع بازنمایی استفاده کرده است؟ کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، تحلیلی از ریشه‌های تاریخی استبداد و عقب‌ماندگی را در ایران بیان می‌کند و بر این نکته تأکید دارد که حیات جمعی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایرانیان، از حیث ساختاری، به گونه‌ای بود که در نهایت به نخبه‌کشی منجر می‌شد و از این رو، طرح عناصر

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران. akvani@yu.ac.ir

۲. دکترای جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران. (نویسنده مسئول).

Ehskh1991.22@gmail.com

۳. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. jn1358@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۴ - تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۵/۲۰



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

منفردی همچون امیرکبیر در تاریخ ایران، اگرچه مؤثر بوده، اما درعمل راه به جایی نبرده است. یافته‌ها نشان می‌دهد نویسنده تنها رفتارهای ناپسند اخلاقی را مدنظر قرار داده و توجهی به رفتارهای پسندیده اخلاقی ایرانیان نکرده است؛ از سوی دیگر او با استفاده از قطبی‌سازی، ایران را با غرب مقایسه کرده و در تمامی موارد، ایرانیان را نسبت به غربی‌ها با واژه‌های منفی به تصویر می‌کشد؛ درنهایت، نویسنده در این کتاب برای تبیین توسعه‌نیافتگی ایران، به خلیقات ایرانیان متوسل می‌شود و برای تبیین خلیقات، فرهنگ اقتصادی را عامل تعیین‌کننده می‌داند. نتیجه استدلال او دور و تسلسل است و اگر مبنا قرار گیرد، ایران نباید هیچ‌وقت به توسعه دست یابد.

واژه‌های کلیدی: خلیقات ایرانیان، ژانر خلیقات‌نویسی، علی رضاقلی، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، تحلیل گفتمان انتقادی.

۱. طرح مسئله

کتاب *جامعه‌شناسی نخبه‌کشی* اثر علی رضاقلی (چاپ اول، ۱۳۷۷) یکی از پرتیراژترین و تأثیرگذارترین آثار در حوزه علوم سیاسی و اجتماعی ایران است. این کتاب که تا سال ۱۳۹۵ به چاپ چهل و چهارم نیز رسیده بود، در سال ۱۳۷۷ پرخواننده‌ترین کتاب در حوزه مطالعات سیاسی معرفی شد و جایگاه ویژه‌ای در بین آثار غیرداستانی فارسی یافت. رضاقلی در این کتاب، درپی تحلیل ریشه‌های تاریخی استبداد و عقب‌ماندگی در ایران است و مدعی می‌شود که ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران، به‌گونه‌ای بوده که اساساً تاب تحمل اصلاحات و نخبگان اصلاح‌گر را نداشته است. او در این مسیر، بخش قابل‌توجهی از علت‌شناسی عقب‌ماندگی ایران را به خلیقات و رفتارهای اخلاقی ایرانیان گره می‌زند و با ارائه تصویری خاص از این رفتارها، روایت خود را پیش می‌برد؛ باین‌حال، سؤال اساسی آن است که رضاقلی چه تصویری از رفتارهای اخلاقی ایرانیان ارائه می‌دهد و از چه ابزارهای زبانی و گفتمانی برای این بازنمایی استفاده کرده است؟

اهمیت بررسی این کتاب، فراتر از تیراژ و استقبال عمومی از آن است. *جامعه‌شناسی نخبه‌کشی* در زمره ژانر خلیقات‌نویسی قرار می‌گیرد که یکی از ژانرهای نوشتاری

| تحلیل بازنمایی رفتارهای ایرانیان در متون خلیات نویسی؛ مطالعه کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی | ۱۶۳

پرسابقه و پرمخاطب در ایران معاصر محسوب می‌شود. سنت خلیات‌پژوهی بیش از شش دهه در ایران سابقه دارد؛ برخی همچون توفیق و همکاران (۱۳۹۸) لحظه تولد این ژانر را به انتشار کتاب *خلیات ما ایرانیان* (۱۳۴۵) اثر محمدعلی جمال‌زاده نسبت می‌دهند؛ برخی دیگر پا را فراتر گذاشته و سیاحت‌نامه/ابراهیم‌بیگ (۱۳۲۱) را نخستین اثر در این ژانر عنوان می‌کنند. به‌هرحال نقطه شروع را از هر کجا که بگیریم، امروزه بسیاری از پژوهشگران نظیر امیر (۱۳۹۶)، توفیق و همکاران (۱۳۹۸)، فاضلی (۱۴۰۲)، مردیها (۱۳۹۸) متفق‌القول‌اند که ژانری نوشتاری در ایران شکل گرفته است که به فهرست‌برداری از ویژگی‌های رفتاری و اخلاقی ایرانیان می‌پردازد و ریشه‌های آن به آثار سفرنامه‌نویسانی برمی‌گردد که از ایران بازدید کرده و نتایج مشاهدات خود را به‌صورت سفرنامه منتشر کرده‌اند.

آثار این ژانر، پس از جمال‌زاده، با کتاب *سازگاری/یرانی* بازرگان (۱۳۵۷) ادامه یافت؛ پس از انقلاب اسلامی، کتاب *نجات* نوشته علی‌محمد ایزدی (۱۳۷۱) در همین ژانر منتشر شد، اما استقبال چندانی از آن نشد تا اینکه ایزدی خلاصه‌ای از آن را با نام *چرا عقب مانده‌ایم؟* (۱۳۸۳) منتشر کرد که یک‌باره به چاپ دورقمی رسید؛ پس از آن، کتاب‌های متعددی در این ژانر به نگارش درآمد که از آن جمله‌اند: *جامعه‌شناسی خودکامگی* (۱۳۶۷) و *جامعه‌شناسی نخبه‌کشی* (۱۳۹۵) از علی رضاقلی، *ما چگونه ما شدیم؟* (۱۳۷۳) از صادق زیباکلام، *جامعه‌شناسی خودمانی* (۱۳۹۳) از حسن نراقی، مجموعه آثار حسن قاضی‌مرادی شامل *در پیرامون خودمداری ایرانیان* (۱۳۸۷ الف)، *در ستایش شرم* (۱۳۸۷ ب)، *کار و فراغت ایرانیان* (۱۳۸۷ ج)، *استبداد در ایران* (۱۳۸۷ د) و *شوق گفت‌وگو* (۱۳۹۱)، آثار محمود سریع‌القلم از جمله فرهنگ سیاسی *ایران* (۱۳۹۱ الف) و *اقتصادگرایی ایرانی در عهد قاجار* (۱۳۹۱ ب)؛ همچنین *ما ایرانیان* (۱۳۹۴) از مقصود فراستخواه، *در اسارت فرهنگ* (۱۳۹۵) از طاهره شیخ‌الاسلام، و *از ماست که بر ماست* (۱۳۹۸) از رضا بهرام‌پور. این فهرست بلند، نشان‌دهنده استقبال گسترده از این ژانر و در عین حال، ضرورت نقد و بررسی آن است.

آثار ژانر خلیات‌نویسی به‌دلیل سرشت گفتمانی که دارند، می‌توانند بر واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی تأثیر گذاشته و آن‌ها را بازتولید کنند؛ زیرا گفتمان با ارائه بازنمایی

خاص از یک پدیده، می‌تواند به نهادینه‌شدن آن پدیده منجر شود (مهدی‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۶). این آثار که وجهه‌ای عامه‌پسند دارند و تعداد چاپ برخی از آن‌ها به چهل و پنجاه نیز رسیده است، در وضعیت قابل‌بحثی قرار دارند؛ همان‌طور که اینکلس (۱۳۹۶: ۱۱۱) نشان داده است، آثاری از این دست، معمولاً سعی دارند خود را نماینده جمعیت غالب بدانند، اما نتایج پژوهش‌های پیشین در ایران نشان داده است که ادعاهای مطرح‌شده در این آثار در مورد خلیات و رفتارهای اخلاقی ایرانیان، نمی‌توانند نماینده و قابل‌تعمیم به کل جامعه باشند (فاضلی، ۱۴۰۲؛ توفیق، ۱۳۹۸؛ امیر، ۱۳۹۶؛ خانمحمدی و همکاران، ۱۴۰۱)؛ با وجود این، آثار حوزه خلیات و به‌ویژه خلیات منفی، از پر فروش‌ترین کتاب‌های حوزه علوم اجتماعی در کشور هستند (جوادی یگانه، ۱۳۹۵: ۲) و این استقبال، نشان‌دهنده آن است که خلیات و رفتارهای اخلاقی، مسئله‌ای مهم در بین ایرانیان محسوب می‌شود. البته این پدیده، مسئله تازه‌ای برای ایرانیان نیست؛ از سده‌ها پیش این موضوع در سفرنامه‌های فرنگیان مورد اشاره قرار گرفته و سیاحان خارجی، پیش از خود ایرانیان به توصیف و گزارش خلیات ایرانیان پرداخته‌اند.

نکته مهم درباره آثار این ژانر این است که می‌توانند با غلبه یک نوع بازنمایی خاص، منجر به وضعیتی شوند که رابرت مرتن از آن با عنوان پیش‌گویی خودتحقق‌بخش نام برده بود (Merton, 1968: 476)؛ پیش‌گویی خودتحقق‌بخش، در آغاز تعریفی است غلط از وضعیتی که رفتاری جدید را برمی‌انگیزد و همان رفتار باعث می‌شود تصور غلط اولیه به واقعیت بپیوندد. در مورد خلیات ایرانیان باید گفت وقتی تصور شایع این باشد که در وضعیتی غیراخلاقی به سر می‌بریم؛ وضعیتی که همه در فکر منافع خود هستند، خودبه‌خود این وضعیت محقق می‌شود؛ زمانی که افراد پدیده‌ای چون «دروغ‌گویی» را بیشتر از میزان موجود آن در جامعه ارزیابی کنند، از میزان اعتماد عمومی کاسته شده و متقابلاً بر میزان دروغ‌گویی افزوده می‌شود؛ بنابراین، بازنمایی یک پدیده و نوع تصویری که از آن در جامعه وجود دارد، فارغ از وضعیت واقعی آن، از اهمیت به‌سزایی برخوردار است؛ تا حدی که می‌توان ادعا کرد تصور یک چیز معمولاً از خود آن مهم‌تر است.

با این استدلال، می‌توان آثاری که در حوزه ژانر خلیات‌نویسی منتشر شده‌اند، را

نقد و بررسی کرد. در این میان، کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی علی رضاقلی، به دلیل ویژگی دوگانه خود (عامه‌پسندی توأم با ادعای علمی بودن) و نیز تأثیرگذاری گسترده‌ای که بر فضای فکری ایران داشته، مصداقی شاخص و درخور بررسی عمیق در این ژانر محسوب می‌شود؛ با وجود تعدد آثار در ژانر خلیات نویسی و نیز حجم بالای نقدهای وارد بر این ژانر، تاکنون پژوهشی که به طور نظام‌مند و با روش تحلیل گفتمان انتقادی، به بررسی کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی پرداخته باشد، انجام نشده است؛ از این رو، پژوهش حاضر در پی پاسخ به این دو پرسش است: نخست، خلیات ایرانیان در کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی چگونه بازنمایی شده است؟ و دوم، نویسندگان از چه ابزارهای ایدئولوژیکی برای این نوع بازنمایی استفاده کرده است؟

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های مرتبط با ژانر خلیات نویسی را می‌توان در دو دسته کلی طبقه‌بندی کرد؛ دسته نخست، آثاری هستند که به تبارشناسی و ریشه‌یابی این ژانر پرداخته‌اند. دسته دوم، پژوهش‌هایی هستند که به نقد درون‌ژانری آثار خلیات نویسی پرداخته‌اند. در ادامه، هر یک از این دسته‌ها بررسی می‌شوند.

برخی از پژوهش‌های مرتبط با خلیات نویسی، به علت پدید آمدن و شکل‌گیری این ژانر پرداخته‌اند. توفیق و همکاران (۱۳۹۸) در کتاب برآمدن ژانر خلیات/ ایرانی، به واسازی گفتارهای رایجی می‌پردازند که چه عامه‌پسندانه و چه در ردای پژوهش‌های علمی، می‌کوشند تصویری مشخص از خلق و خویهای مذموم و ممدوح ایرانیان ارائه دهند. از دید توفیق و همکارانش، این ژانر در راستای نگاهی تقلیل‌گرا، همه مشکلات و مصائب را به شخصیت و روحیات جمعی فرو می‌کاهد و شرایط را برای توجیه نوعی مهندسی اجتماعی و نظارت از بالا فراهم می‌سازد. در نقدی بر این کتاب، شریف‌نسب (۱۴۰۱) نشان داد اگرچه نویسندگان برآمدن ژانر خلیات/ ایرانی، اطلاعات بسیار وسیع و دقیقی از منابع مختلف جمع‌آوری کرده‌اند، اما در تعیین حدود و ثغور مفهوم ژانر، توفیق چندانی نداشته‌اند و محتوای کتاب با وجود داده‌های مفید، از پراکنده‌گویی رنج می‌برد. برخی دیگر از پژوهشگران، برآمدن گفتمان خلیات را ذیل انحطاط پژوهی ایرانیان در دو سده اخیر ارزیابی می‌کنند؛ بر اساس نظر وحدت (۱۳۹۵)،

از اوایل قرن نوزدهم و با مواجهه و سپس شکست ایران در برابر روسیه، خودآگاهی به عقب‌ماندگی در بین روشنفکران پدید آمد و پرسش «من کیستم؟» بدل به پرسش‌هایی چون «ما در برابر غرب چگونه‌ایم؟» و «چرا نسبت به آن‌ها عقب‌مانده‌ایم؟» شد.

در همین راستا، امیر و همکاران (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان «راهبردهای انتساب دورویی به ایرانیان»، با روش تحلیل محتوای کیفی، به بررسی متون سفرنامه‌ها، گزارش‌ها و خلیات‌نویسی‌هایی پرداخته‌اند که از دوران صفوی تا پهلوی، ایرانیان را به صفت دورویی متصف کرده‌اند. یافته‌های این پژوهش نشان داد نویسندگان این متون از راهبردهایی چون تعمیم‌دهی بیش‌ازحد، یکپارچه‌سازی و نادیده‌گرفتن شرایط تاریخی- اجتماعی برای انتساب صفات منفی به ایرانیان استفاده کرده‌اند؛ این پژوهش نشان داد ریشه‌های بازنمایی منفی از خلیات ایرانیان، به دوران پیش از شکل‌گیری ژانر خلیات‌نویسی در دوران مدرن بازمی‌گردد و سفرنامه‌نویسان غربی، نخستین کسانی بودند که این کلیشه‌ها را تولید و بازتولید کردند.

نظری‌مقدم و موسوی (۱۳۹۸) در پژوهشی با عنوان «تأملی در نظریه استبدادمداری خلیات ایرانیان بر اساس متون ادبیات عامیانه»، با رجوع به فتوت‌نامه‌ها و کسب‌نامه‌ها به‌عنوان بخشی از ادبیات عامیانه ایرانیان، مدعای رایج در حوزه خلیات‌نویسی مبنی بر استبدادمداری ذاتی ایرانیان را به‌چالش کشیده‌اند؛ یافته‌های آن‌ها نشان می‌دهد در این متون، ویژگی‌هایی چون دیگرخواهی، سخاوت، مسئولیت‌پذیری، مشارکت و روحیه جمعی نیز بازتاب یافته است که در تقابل با تصویر غالب منفی در متون خلیات‌نویسی قرار دارد.

دسته دوم از پژوهش‌های پیشین، به‌طور مستقیم به نقد آثار شاخص ژانر خلیات‌نویسی پرداخته‌اند. امیر (۱۳۹۶) با نگاهی انتقادی و با رویکرد تبارشناختی، متون خلیات‌نویسان ایرانی در پنجاه سال اخیر را از طریق نظریه شرق‌شناسی تحلیل گفتمان کرده است. او متون کسانی چون جمال‌زاده، شریعتی، آل‌احمد و سریع‌القلم را در چهارچوب شرق‌شناسی و خودشرق‌شناسی بررسی کرده و نشان داده است که این نویسندگان با درونی‌سازی نگاه شرق‌شناسانه، در بازتولید کلیشه‌های غربی درباره ایرانیان نقش داشته‌اند. کتاب *خویش‌کاوی/ ایرانیان در دوران مدرن* (۱۳۹۶) به کوشش

آرمین امیر، مجموعه‌ای از مقالات صاحب‌نظران این حوزه را دربرمی‌گیرد که هر یک از زاویه‌ای به نقد خلییات نویسی پرداخته‌اند.

جوادی‌یگانه و امیر (۱۳۹۳) در پژوهشی با عنوان نگاهی به خودشرق‌شناسی در *ایران مدرن: خلییات ما ایرانیان* سید محمدعلی جمال‌زاده، به‌طور خاص کتاب *خلییات ما ایرانیان* (۱۳۴۵) را در چهارچوب نظریه شرق‌شناسی ادوارد سعید بررسی کرده‌اند. آن‌ها نشان داده‌اند جمال‌زاده با رویکردی پزشکی‌وار، علت‌العلل عقب‌ماندگی را در خلییات ایرانیان جست‌وجو کرده و با نسبت‌دادن صفاتی منفی و گاه تحقیرآمیز به ایرانیان، درواقع گفتمان شرق‌شناسانه را درونی ساخته و در بازتولید کلیشه‌های غربی درباره «شرق» نقش داشته است.

ایران‌منش (۱۳۹۸) در پژوهشی با عنوان «ما ایرانیان در ترازوی نقد»، کتاب *ما ایرانیان* (۱۳۹۴) اثر مقصود فراستخواه را نقد کرده است؛ بر اساس نتایج پژوهش ایران‌منش، تلاش فراستخواه برای برخورداری از یک نگاه علمی و جامعه‌شناختی برای تبیین خلییات ایرانیان مقرون به توفیق نبوده و التقاط نظری به‌جای تلفیق نظری نشده است؛ همچنین تکرر نظریه‌های به‌کارگرفته‌شده سبب نوعی اغتشاش نظری شده و از برخی نظریه‌ها برداشت درستی صورت نگرفته است.

حسینی داورانی (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان «بازشناسی خلییات ایرانی در میدان توسعه و عقب‌ماندگی»، به بررسی انتقادی انگاره رایج در متون خلییات نویسی پرداخته که بر اساس آن، خلییات ایرانی به‌عنوان متغیری مستقل با ویژگی‌های منفی، عاملیت عقب‌ماندگی را برعهده داشته است. او با ارائه الگویی سه‌سطحی، این انگاره را به‌چالش کشیده و نشان داده است خلییات ایرانی تأثیر ذات‌انگاران‌ای بر فرایند توسعه ندارد، بلکه میان آن‌ها پیوستگی متأثر از نهادها برقرار است که با دگرگونی‌های نهادی، آن پیوند نیز دگرگون می‌شود.

در همین چهارچوب، نامدار و نظری‌مقدم (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «اعتبارسنجی نظریه استبداد شرقی در فهم تحولات اجتماعی ایران»، به نقد گفتمان استبدادزدگی پرداخته‌اند؛ به‌نظر آن‌ها، بخش قابل‌توجهی از آثار مربوط به تاریخ و فرهنگ ایران، استبداد را ویژگی جامعه ایرانی خوانده‌اند و این نگاه، در آثار خلییات نویسی نیز بازتولید شده است.

مردیها (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «ژانر خلیات؛ نگاهی تحلیلی»، به نقد و بررسی این ژانر پرداخته است. او در پژوهش خود نشان می‌دهد از گذشته تاکنون، برخی خارجی‌ها و ایرانی‌ها بر پایه مشاهدات خود در مورد خلق و خو و منش ایرانی سخن گفته‌اند و این برآوردها که معمولاً بار منفی داشته‌اند، به تدریج به ماتریس تبیینی تبدیل شده‌اند؛ به این صورت که بسیاری از کردارهای مشاهده‌شده در میان ایرانیان، ناشی از خلیات یا فرهنگ ایرانی دانسته شده‌اند.

خانمحممدی و همکاران (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان «تحلیل گفتمان انتقادی بازنمایی رفتارهای اخلاقی ایرانیان در متون خلیات‌نویسی»، با استفاده از الگوی ون‌دایک، کتاب *از ماست که بر ماست* (۱۳۹۸) اثر رضا بهرام‌پور را بررسی کرده‌اند. یافته‌های آن‌ها نشان می‌دهد در این کتاب، رفتارهای اخلاقی ناپسند ایرانیان سه برابر بیشتر از رفتارهای اخلاقی پسندیده بازنمایی شده است و نویسندگان با استفاده از استراتژی‌های ایدئولوژیک، پیام «ذاتاً غیراخلاقی بودن ایرانیان» را به مخاطب منتقل کرده است. خانمحممدی و مرادی (۱۴۰۳) در پژوهشی دیگر با عنوان «ژانر خلیات‌نویسی در بوته نقد و نظر؛ مطالعه موردی کتاب *جامعه‌شناسی خودمانی؛ چرا در مانده/یم؟*»، با همین روش به بررسی کتاب حسن نراقی پرداخته‌اند. یافته‌های آن‌ها نشان می‌دهد در این کتاب، نسبت بازنمایی رفتارهای ناپسند به پسندیده به چهارده برابر می‌رسد که در مقایسه با نسبت سه‌برابری در پژوهش پیشین، نشان‌دهنده شدت یافتگی این الگوی بازنمایی در برخی آثار این ژانر است؛ آن‌ها نتیجه گرفته‌اند گفتمان حاکم بر این آثار، گفتمانی خودانتقادی است که بیش از آنکه به بررسی و توصیف رفتارهای ایرانیان بپردازد، در حال ساخت و جهت‌دهی به این رفتارهاست.

۳. چهارچوب نظری پژوهش

این پژوهش به دنبال بررسی انتقادی کتاب *جامعه‌شناسی نخبه‌کشی* است و در این مسیر گریزی از مطالعات گفتمانی و زبانی و چگونگی بازنمایی رفتارهای اخلاقی ایرانیان بر اساس روش گفتمانی نیست؛ همان‌طور که استوارت هال اشاره کرده است، برای فهم زبان و نظام بازنمایی، دو رهیافت نشانه‌شناسی و گفتمانی وجود دارد (هال، ۱۳۹۳: ۲۰).

گفتمان و بازنمایی، مفاهیمی بسیار نزدیک به هم‌اند؛ در رویکرد گفتمانی، همواره بر رژیم بازنمایی و ویژگی‌های تاریخی شکلی خاص تأکید می‌شود؛ بازنمایی نیز همواره در نوعی گفتمان صورت می‌پذیرد؛ در واقع، این گفتمان است که تعیین می‌کند درباره یک متن خاص چه می‌توان گفت و چه چیز نمی‌توان گفت (استوری، ۱۳۸۹: ۲۴). به‌طور کلی گفتمان، شیوه‌ای خاص برای سخن گفتن درباره جهان و فهم آن (یا فهم یکی از وجوه آن) است (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۱۸).

محور این پژوهش مطالعه متن است و متن نیز چیزی جز زبان نیست. یکی از مهم‌ترین نظریاتی که برای مطالعه متن کاربرد دارد، نظریه بازنمایی است. در تعریف بازنمایی گفته‌اند عبارت است از تولید معنا از طریق زبان (مهدی‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۶). در مطالعات بازنمایی، زبان در معنی عام آن مطرح است که شامل زبان نوشتاری، گفتاری، تصویری و غیره است (هال، ۱۳۹۳: ۱۵). بر اساس نظریه بازنمایی، متن و زبان واقعیت‌ها را شکل می‌دهند. آنچه زبان را معنا می‌بخشد، گفتمان حاکم است. این رویکرد از دیدگاه‌های میشل فوکو الهام می‌گیرد. از نظر میشل فوکو، بازنمایی‌ها لاجرم با مناسبات قدرت پیوند می‌خورند. بازنمایی همیشه در یک گفتمان شکل می‌گیرد و گفتمان زبان را به صدا در می‌آورد (استوری، ۱۳۸۹: ۴۴)؛ از این‌رو، بازنمایی خنثی و بی‌طرف نیست؛ زیرا بازنمایی در ایدئولوژی و گفتمان ریشه دارد (مهدی‌زاده، ۱۳۸۷: ۲۵). گفتمان‌ها از طریق بازنمایی‌هایی جهان را می‌سازند و بازسازی می‌کنند (Calvert, 2002: 200). با بهره‌گیری از این منظومه مفاهیم می‌توان گفت زبان متن کتاب، آراسته به گفتمانی است که به اشکال مختلف تلاش می‌کند خود را بر سپهر معنایی جامعه هژمون کند و روایت‌ها و نظام‌های معنای رقیب را طرد کرده، به حاشیه براند.

تئون ون‌دایک، از نظریه‌پردازان برجسته تحلیل گفتمان انتقادی، بر این باور است که گفتمان‌ها تنها بازتاب‌دهنده واقعیت نیستند، بلکه در ساخت و بازتولید سلطه، نابرابری و ایدئولوژی نقش فعالی ایفا می‌کنند. از دیدگاه ون‌دایک، تحلیل گفتمان باید یک بعد نقادانه داشته باشد و در خدمت افراد محروم و نیازمند قرار گیرد (Van Dijk, 1995a: 172). به‌زعم او، ساختارهای گفتمان، ابزارهای بازتولید نمادین سلطه‌اند که از طریق میانجی‌گری بین گفتمان و شناخت رخ می‌دهند (Van Dijk, 1993a: 196)؛ به عبارت دیگر، گفتمان نه تنها

واقعیت را توصیف می‌کند، بلکه آن را می‌سازد و باز می‌سازد و در این فرایند، ایدئولوژی‌های مسلط را طبیعی‌سازی کرده و گفتمان‌های رقیب را به حاشیه می‌راند. ون‌دایک برای نشان‌دادن چگونگی ورود ایدئولوژی به گفتمان، مفهوم «مربع ایدئولوژیک» را مطرح می‌کند. بر اساس این مفهوم، گفتمان‌های ایدئولوژیک همواره حول دو محور «تأکید» و «تأکیدزدایی» سازمان می‌یابند؛ گوینده/نویسنده بر نکات مثبت «خود» و نکات منفی «دیگری» تأکید می‌کند و از نکات منفی «خود» و نکات مثبت «دیگری» تأکیدزدایی می‌کن (ون‌دایک، ۱۳۹۴: ۶۴). این چهار راهبرد، هسته مرکزی تحلیل ایدئولوژی در گفتمان را تشکیل می‌دهند و می‌توانند در سطوح مختلف زبانی و بلاغی متن (معنا، سبک، واژگان و ساختارهای بلاغی) تجلی یابند (Van Dijk, 1995a: 173)؛ به بیان دیگر، هر گفتمانی که در آن «خود» به صورت مثبت و «دیگری» به صورت منفی بازنمایی شود، دارای بار ایدئولوژیک است و می‌توان آن را با استفاده از همین مربع ایدئولوژیک تحلیل و آشکار کرد.

ون‌دایک همچنین تأکید می‌کند که ایدئولوژی در متن معمولاً از طریق طبیعی‌سازی و کلیشه‌سازی خود را بازتولید می‌کند؛ بدین معنا که ویژگی‌هایی که برآمده از شرایط خاص تاریخی و اجتماعی‌اند، به گونه‌ای بازنمایی می‌شوند که گویی اموری ثابت، تغییرناپذیر و درون‌ذات یک جامعه یا فرهنگ هستند (Van Dijk, 1993b: 254)؛ از این رو، یکی از اهداف اصلی تحلیل گفتمان انتقادی، آشکارسازی این فرایند طبیعی‌سازی و نشان‌دادن چگونگی پنهان‌شدن ایدئولوژی در لایه‌های سطحی زبان و بلاغت است. در پژوهش حاضر، نظریه ون‌دایک به عنوان چهارچوب نظری اصلی برای تحلیل کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی به کار گرفته شده است تا نشان دهد که رضاقلی چگونه با استفاده از راهبردهای تأکید/تأکیدزدایی، به بازنمایی ایدئولوژیک از خلیفات ایرانیان پرداخته و چگونه این بازنمایی را به مثابه «واقعیتی طبیعی» به خواننده القا کرده است.

۴. روش پژوهش

رویکرد ون‌دایک به تحلیل گفتمان انتقادی، مبنای تحلیل‌های این پژوهش است. به نظر ون‌دایک متن‌ها حاوی یک مربع ایدئولوژیک هستند. مربع ایدئولوژیک می‌تواند برای

تحلیل تمام سطوح ساختارهای گفتمان به کار رود.

(جدول-۱): راهبرد کلی گفتمان‌های ایدئولوژیک

مربع ایدئولوژیک	
تأکیدزدایی	تأکیدکردن
نکات منفی ما را نگوید	نکات مثبت ما را بگوید
نکات مثبت آن‌ها را نگوید	نکات منفی آن‌ها را بگوید

این احتمال‌ها از نظر محتوای آن‌ها، می‌توانند برای تحلیل معنایی و واژگانی نیز به کار روند. استفاده از جفت‌واژه‌های مخالف «تأکیدکردن» و «تأکیدزدایی»، بسیاری از اشکال تنوع ساختاری را ممکن می‌سازد: می‌توانیم به «تفصیل یا به اختصار» درباره چیزهای خوب «ما» یا چیزهای بد «آن‌ها»، «آشکارا یا پنهانی»، به «تصریح یا تلویح»، با «مبالغه و حسن تعبیر»، و با «عناوین بزرگ و کوچک» و مانند این‌ها صحبت کنیم؛ به عبارت دیگر، گفتمان‌ها شیوه‌های متعددی برای «تأکیدکردن بر» یا «تأکیدزدایی از» معانی دارند و همین که این‌ها واجد مبنای ایدئولوژیکی شوند می‌توانیم تجلی ایدئولوژی در بسیاری از سطوح گفتمان را تحلیل کنیم (وندایک، ۱۳۹۴: ۶۴)؛ بنابراین، بر اساس الگوی تحلیل گفتمان وندایک، باید ساختارهای ایدئولوژیک گفتمان را بر اساس مربع ایدئولوژیک تحلیل کنیم.

بر اساس همین دستور کار وندایک، تحلیل کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی به‌طور کلی در دو مرحله انجام شده است؛ در مرحله نخست، ادعاهای نویسنده توصیف شده؛ به این صورت که نظر کلی او درباره رفتارهای اخلاقی ایرانیان چیست و چه تصویری از رفتارهای اخلاقی ایرانیان به دست داده است؟ مرحله دوم تحلیل، عملیاتی کردن مباحث نظری یا به عبارتی، تعبیر مقوله‌ها جهت تحلیل متن و گفتمان است. مسئله اصلی در اینجا این بود که تحلیل انتقادی گفتمان چگونه ادعاهای نظری خود را به ابزارها و روش‌های تحلیلی مبدل می‌سازد. به‌طور خاص، میانجی‌گری میان نظریه‌ها و مفاهیم کلان با موارد و مصادیق عینی و ملموس که هسته و کانون تحلیل در تحلیل انتقادی گفتمان را تشکیل می‌دهند، مورد تأکید است. مقوله‌ها و متغیرهایی که در تحلیل گفتمان انتقادی بر اساس الگوی تئون وندایک می‌توان از متون مختلف استخراج کرد و

بیشتر صبغه ایدئولوژیک دارند در جدول زیر آمده است:

(جدول-۲): مقوله‌ها و متغیرهای استخراجی در الگوی وندایک

مقوله‌ها و متغیرها	
پیش فرض‌ها (Presuppositions)	نقل قول، ارجاع و استناد (Quoting)
استعاره (Metaphor)	کنایه (Irony)
هم‌معنایی (Synonymous)	تعمیم (Generalization)
اغراق (Hyperbole)	قطب‌بندی (Polarization)
تخفیف‌دادن و جابه‌جا کردن (Mitigation & Displacement)	معانی ضمنی و تلویحی (Connotations or Implicit Meaning)
استدلال (Argument/ Reasoning)	تأکید ساختاری (Structural Emphasis)
ناگفته‌ها (Unmentionable)	

۵. معرفی اثر

علی رضاقلی پژوهشگر حوزه جامعه‌شناسی و علوم سیاسی است. کتاب او، *جامعه‌شناسی نخبه‌کشی*، عنوان پرخواننده‌ترین کتاب در حوزه مطالعات سیاسی در سال ۱۳۷۷ ایران را به خود اختصاص داده است؛ این کتاب نخستین بار در سال ۱۳۷۷ از سوی نشر نی منتشر شد و پس از آن بارها تجدید چاپ شد. نسخه تحلیل‌شده، مربوط به چاپ چهارم کتاب در سال ۱۳۹۵ است. این اثر در ۲۳۸ صفحه و در قالب یک «مقدمه» و چهار بخش «ویژگی فرهنگ اقتصادی ایران»، «میرزا ابوالقاسم قائم مقام»، «میرزاتقی خان امیرکبیر اتابک اعظم (هفتمین نخست‌وزیر)» و «از امیر تا مصدق» نوشته و تنظیم شده است. در این مقاله تحلیل کتاب در دو بخش آمده است؛ نخست، تصویری که از رفتارهای اخلاقی ایرانیان ارائه داده را بررسی کرده و در مرحله بعد، با استفاده از الگوی تئون وندایک، تحلیل انتقادی شده است.

۶. یافته‌ها

به‌طور کلی، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، تحلیلی از ریشه‌های تاریخی استبداد و عقب‌ماندگی در ایران را بیان می‌دارد و برای این منظور نویسنده به تحلیل شرایط

سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زمان قائم مقام، امیرکبیر و مصدق می‌پردازد. هدف اصلی رضاقلی، آن است که نشان دهد حیات جمعی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایرانیان، از حیث ساختاری، به گونه‌ای بود که در نهایت به نخبه‌کشی منجر می‌شد و از این رو، طرح عناصر منفردی همچون امیرکبیر در تاریخ ایران، اگرچه مؤثر بوده، اما در عمل راه به جایی نبرده است؛ زیرا این ساختار، از اساس تاب تحمل اصلاحات آن‌ها را نداشته و بدین خاطر مشاهده می‌شود که در اندک زمانی آن‌ها را از سریر قدرت و تصدی زمام اصلاحات کشور به پایین می‌کشد. رضاقلی، هدف خود از نوشتن این کتاب را این گونه بیان کرده است: «هدف اصلی این کتاب، ضمن بررسی جامعه‌شناسانه حاکمیت و رفتارهای اجتماعی، بیشتر بررسی عوامل و موانع برآمدن «نخبگان اصلاح» و رویه نابودکردن آن‌ها توسط هویت‌های جمعی ایرانیان است» (رضاقلی، ۱۳۹۵: ۸). او در ادامه بیان می‌کند: «به تمامی تلاش می‌کنم [...] نشان دهم که ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی تاب تحمل اصلاحات این بزرگان را نداشتند. می‌خواستم نشان دهم اگر صد بار با استبداد به هر علت گلاویز شویم و آن را تحویل دیگری بدهیم، تا ساختارهای استبدادپرور هستند، همچنان به تولید محصول خود خواهند پرداخت» (همان، ۱۰).

در جدول (۳)، تصویری که رضاقلی از رفتارهای اخلاقی ایرانیان به دست داده، آمده است. انتساب ۷۳ نوع رفتار اخلاقی ناپسند به ایرانیان، در مقابل، گذر کامل از رفتارهای اخلاقی پسندیده، بسیار قابل توجه است.

(جدول-۳): تصویر رفتارهای اخلاقی ناپسند ایرانیان

رفتارهای اخلاقی ناپسند			
ردیف	تصاویر اخلاقی (شماره صفحه)	ردیف	تصاویر اخلاقی (شماره صفحه)
۱	کم‌کاری (۲۴)	۳۸	اجحاف به صنعت‌گر و تاجر ایرانی (۹۲)
۲	مدل‌های ساده، سطحی و عامیانه (۲۴)	۳۹	آسایش برای بیگانه (۹۲)
۳	قدرت‌طلبی (۲۴)	۴۰	تغییر مقررات به نفع خارجی (۹۲)
۴	خودخواهی‌های فردی (۲۴)	۴۱	عدم فهم مسائل روز (۱۰۳)
۵	خودپسندی (۲۴)	۴۲	پول‌دوستی خوی ایرانیان است (۱۱۲)
۶	بی‌تقوایی (۲۴)	۴۳	خودکامگی و بی‌قاعدگی سرناپای این فرهنگ

رفتارهای اخلاقی ناپسند			
ردیف	تصاویر اخلاقی (شماره صفحه)	ردیف	تصاویر اخلاقی (شماره صفحه)
			را فراگرفته (۱۱۶)
۷	استبداد (۲۴)	۴۴	در این گونه نظام مهم نیست که شخص کارایی و رأی خردمندان برای کار داشته باشد (۱۲۱)
۸	ضعف (۲۵)	۴۵	کارهای کارشناسی و مدیریت اجرایی توسط روابط سیاسی که مخرب و منهدم کننده نظام است توزیع می شود (۱۲۱)
۹	سلطه پذیری (۲۵)	۴۶	فرهنگ های جهان سوم عموماً «پخته خوار» اند و حاضر به آماده کردن محیط مناسب آزادی های اجتماعی و کشیدن زحماتی که لازمه تحقق آن است نیستند (۱۲۵)
۱۰	انفعال (۲۵)	۴۷	بودجه تراشی دستگاه های دولتی (۱۳۱)
۱۱	سرخوردگی (۲۵)	۴۸	تضییع حقوق دولتی (۱۳۱)
۱۲	انهدام سرمایه و توان نیروهای انسانی (۲۵)	۴۹	تخریب بودجه در حین مصرف (۱۳۱)
۱۳	ذوق مصرف را به رنج تولیدش ترجیح داده (۳۰)	۵۰	در ایران تلقی از کار دولتی مساوی تعویض زمان با پول است و این که ساعتی چرخی در اداره بخورند و پولی بگیرند (۱۳۱).
۱۴	به عوض تهیه وسایل نبرد و پناه به خلاقیت و کار، به انتظار الطاف و امدادهای خفیه مانده است (۳۱)	۵۱	مردم آزای (۱۳۵)
۱۵	در فکر سیادت نیست چرا که لازمه اش رنج است (۳۱)	۵۲	دنباله روی (۱۳۵)
۱۶	به آمال ها و آرزوهای بلند ملی-اسلامی تنها به حد عاطفی-احساسی دلخوش کرده تا از رنج تعقل و تلاش در امان باشد (۳۱)	۵۳	حقارت و خودکم بینی در مقابل کارهای کارشناسی جوامع صنعتی (۱۳۵)
۱۷	در نهایت ضعف و قدرت خود، به یکی از قطب های قدرت جهانی، به تناسب جذابیت تن سپرده است (۳۱)	۵۴	سفله پروری (۱۳۵)
۱۸	در طول تاریخ گذشته خود، همیشه با نظریه های نارس و با انبوه عواطف و احساسات به جنگ دشمن رفته و پس از	۵۵	شناخت گنگ، مبهم، شبهه ناک، غیرعلمی و غیردقیق (۱۳۵)

رفتارهای اخلاقی ناپسند			
ردیف	تصاویر اخلاقی (شماره صفحه)	ردیف	تصاویر اخلاقی (شماره صفحه)
	سرخوردگی، با لعن و نفرین، ملتمس دعا گشته است (۳۱)		
۱۹	این فرهنگ ترجیح داده تا انگل‌وار از دستاورد دیگران در تمام زمینه‌ها استفاده کند (۳۱)	۵۶	ایرانیان به سودجویی نامشروع و درآمد ناشی از «غیرکار» علاقه وافری دارند (۱۳۶)
۲۰	اجبار بی‌ضابطه و خودکامه (۳۲)	۵۷	وطن‌فروشی و فروش منافع ملی به نفع منافع شخصی (۱۳۷)
۲۱	اعمال حاکمیت سیاسی با خشن‌ترین چهره (۳۲)	۵۸	نبودن روح وطن‌پرستی (۱۳۷)
۲۲	امرار معاش دولت از طریق دست‌اندازی در تجارت و صنعت و نه از طریق توسعه فعالیت‌های اقتصادی و گرفتن مالیات و جهت‌دادن به کوشش‌های مردم (۳۲)	۵۹	غارت منافع ملی (۱۳۷)
۲۳	از درگیری عقلانی طاقت‌فرسا با دشواری‌ها شانه خالی می‌کند (۳۰)	۶۰	ایرانی‌ها در تحلیل صنعت، به الگوهای انسان‌های پیش از دوران شکوفایی علم متوسل می‌شوند و یک امر اجتماعی پیچیده را به‌صورت مجرد و تک‌علتی و به‌صورت واژگونه می‌فهمند (۱۴۷)
۲۴	امنیت چماقی (۴۱)	۶۱	برخورد منفعل و عاطفی (۱۵۳)
۲۵	تمامی تاریخ ایران شاهی است بر تجاوزهای متعدد و مداوم به جان و مال مردم (۴۲)	۶۲	[مردم ایران] تصورات خام‌اندیشانه را واقعیت می‌پندارند (۱۶۱)
۲۶	فساد اخلاقی (۴۵)	۶۳	نبود شرف (۱۶۲)
۲۷	رشوه (۴۶)	۶۴	نبود حیثیت (۱۶۲)
۲۸	ظلم و تعدی به رعیت (۴۶)	۶۵	نبود ایمان (۱۶۲)
۲۹	دلالتی (۴۷)	۶۶	نبود حق‌شناسی (۱۶۲)
۳۰	نداشتن روحیه خلاقیت (۴۹)	۶۷	انگیزه‌های آنی و هوس و نیرنگ و افسون بر این جامعه مستولی است (۱۶۲)
۳۱	نداشتن روحیه سخت‌کوشی (۴۹)	۶۸	عدم پی‌جویی علل واقعیات اجتماعی (۱۸۹)
۳۲	نداشتن روحیه نوآوری (۴۹)	۶۹	هرزگی و نمامی و شیطنیت (۱۶۴)
۳۳	نداشتن روحیه بلندپروازی (۴۹)	۷۰	رفتار گذشتگان است که تقلید می‌شود و حتی

رفتارهای اخلاقی ناپسند			
ردیف	تصاویر اخلاقی (شماره صفحه)	ردیف	تصاویر اخلاقی (شماره صفحه)
			در زمینه علمی نیز چیزی نیست جز نقل بی‌کم‌وکاست قدما (۱۷۸)
۳۴	در جوامع مصرفی مانند ایران، باید توجه به جنبه مصرفی علوم نیز داشت، که کارایی آن و ارتباط آن از مقوله مصرفی است نه تولیدی (۷۱)	۷۱	همه‌فن حریف و یا همه‌سرحریف (۱۷۸)
۳۵	برداشت قضا و قدری منفی (۸۸)	۷۲	گریز از آزادی (۱۹۷)
۳۶	ایرانی‌ها کارهای سخت و مبارزه و هرگز کار را دوست نمی‌دارند (۹۱)	۷۳	مسئولیت‌گریزی (۱۹۷)
۳۷	دوست دارند کارنکرده درآمده داشته باشند (۹۱)		

رضاقلی حتی یک رفتار اخلاقی پسندیده را هم در کتابش به ایرانیان نسبت نداده است. از روایت رضاقلی، می‌توان این‌گونه برداشت کرد که رفتارهای پسندیده در جامعه ایران آن‌چنان محدودند که اصلاً نیازی به اشاره به آن‌ها نیست. این برداشتی است که خوانندگان می‌توانند از کتاب *جامعه‌شناسی نخبه‌کشی* داشته باشند؛ حتی اگر خود رضاقلی، چنین انگیزه و مقصودی نداشته باشد.

۷. استراتژی‌های ایدئولوژیک

پس از شناسایی تصویر ارائه‌شده از رفتارهای اخلاقی ایرانیان، مرحله دوم تحلیل، به این پرسش می‌پردازد که رضاقلی از چه استراتژی‌های گفتمانی برای بازنمایی این رفتارها استفاده کرده است. هدف اصلی این بخش، آشکارسازی آن دسته از شگردهای زبانی و بلاغی است که نویسنده به کار بسته است تا رفتارهایی را که ریشه‌های فرهنگی، تاریخی و زمان‌مند دارند، به گونه‌ای طبیعی، غیرتاریخی و ذاتی جلوه دهد. متون ایدئولوژیک معمولاً در فرایند بازنمایی دست به «کلیشه‌سازی» و «طبیعی‌سازی» می‌زنند؛ یعنی ویژگی‌هایی که برآمده از شرایط خاص تاریخی و اجتماعی هستند را به گونه‌ای بازنمایی می‌کنند که گویی اموری ثابت، تغییرناپذیر و درون‌ذات یک جامعه یا

فرهنگ هستند. بر اساس الگوی ون‌دایک، در این بخش نشان داده می‌شود که نویسندگان از کدام مقوله‌های گفتمانی برای این نوع بازنمایی ایدئولوژیک استفاده کرده است.

۷-۱. قطب‌بندی

قطب‌بندی از مقوله‌های اصلی در تحلیل گفتمان به روش ون‌دایک است. ابراز تمایز بین خود و دیگری، از طریق این مقوله بیان می‌شود. رضاقلی در این کتاب، در بیان ویژگی‌ها و رفتارهای اخلاقی ایرانیان، مداوم به غرب و کشورهای اروپایی و ژاپن رجوع می‌کند و ضمن مقایسه ایرانیان با آن‌ها، به نقد رفتارها و فرهنگ ایرانیان می‌پردازد. البته در مقدمه کتاب، این نوع نقد به خود را قبول ندارد و در پاسخ به این نقد که گویا غرب را الگویی بی‌عیب و نقص دانسته است، می‌نویسد: «پاسخ بنده در این جا [...] توجه دادن به شناخت غرب است به عوض لعن و نفرین و ... آنچه مسلم است ایرانی‌ها در عمل، الگوهای توسعه علمی، نهادهای مدنی، الگوهای مدیریتی، صنعتی و تقریباً حکومتی و همچنین الگوهای مصرفی و در بسیاری از زمینه‌ها نوع زیستن غربی را پذیرفته‌اند. ولی خوش‌تر می‌دارند که در بیان، آن‌ها را تقبیح کنند» (رضاقلی، ۱۳۹۵: ص ۱۱).

باین‌حال، در جای‌جای کتاب می‌توان این نوع از قطب‌بندی را مشاهده کرد. به‌طور کلی، روش او در این کتاب به این صورت است که رفتارهای اخلاقی را در دو قطب «ما» (ایرانیان) و «دیگری» (غرب و دیگر نقاط جهان) قرار داده و آن‌ها را با یکدیگر مقایسه می‌کند؛ در این میان، «ما» به‌صورت منفی و «دیگری» به‌صورت مثبت بازنمایی می‌شوند؛ در واقع، نگاهی خودشرق‌شناسانه توسط رضاقلی اتخاذ شده است که در عبارات زیادی در کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی می‌توان دید که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: «اندیشه مرسوم جامعه ما، ناخودآگاه اول خود را تبرئه می‌کند و سپس گناه همه جنایات را در استبداد و استعمار خلاصه می‌کند» (همان، ۲۴)، «از پی انقلاب اقتصادی-اجتماعی، اروپا از قدرت صنعتی-تجاری نسبتاً قابل ملاحظه‌ای نسبت به نقاط دیگر جهان برخوردار می‌گردد [...] ایران در این روزها روزگار ناامنی و وحشت و غارت و تخریب را پشت سر می‌گذاشت» (همان، ۳۵)، «در این زمان [در آستانه قرن شانزدهم] شیوه زندگی اقتصادی-اجتماعی ایران از نظر نظام فرهنگ اجتماعی، فرق

چشمگیری با زمان قبل از اسلام ندارد، هیچ تحولی در هیچ زمینه‌ای به چشم نمی‌خورد» (همان، ۳۶)، «از تحولاتی که در اروپا شاهد آن هستیم و تغییراتی که پی‌درپی در آن مرز و بوم صورت می‌گیرد، هیچ نشانی در این دیار نیست، برای آن «شبه‌تغییرات» می‌بایستی قرن‌ها منتظر ماند» (همان، ۳۷)، «بعد از جنگ‌های صلیبی، راجر بیکن به شیپور اروپا دمید و به همگان نشان داد که عقل «مصمم» است که بر تخت سلطنت و اریکه قدرت جلوس نماید [...] همزمان با او در شرق و به‌ویژه ایران، جریان‌های دیگر در حال مردن بود [...]؛ خفت امروز دنباله‌ی دیروز است» (همان، ۸۷)، «تاریخ فرهنگ فکری ایرانیان حاکی از این است که از آن زمان، به تبعیت و هم‌سنخ با ساختمان اجتماعی خود، در پی توجیه نشان دادن سفاکی به‌جای سفاک دیگر بودند و خرافه‌ای را به لباس علم درآوردن و عطر اسلام بدان زدن!» (همان، ۸۷).

۷-۲. سطح توصیف و میزان جزئیات

یکی دیگر از مقوله‌ها، سطح توصیف و میزان جزئیات است؛ بر اساس این مقوله، ویژگی‌ها و رفتارهای مثبت خود، با جزئیات بسیار و ویژگی‌ها و رفتارهای منفی خود، به‌صورت کاملاً خلاصه و گذرا اشاره می‌شود؛ درمقابل، ویژگی‌ها و رفتارهای مثبت دیگری، به‌صورت خلاصه و ویژگی‌ها و رفتارهای منفی دیگری، با جزئیات بسیار توصیف می‌شوند. در کتاب *جامعه‌شناسی نخبه‌کشی*، همان‌طور که در بالا به آن اشاره شد، نویسنده، رفتارهای اخلاقی ناپسند ایرانیان را با جزئیات بسیار فراوان توصیف کرده است، این در حالی است که هیچ رفتار اخلاقی پسندیده‌ای نمی‌بیند؛ درمقابل، رفتارهای پسندیده غربیان را با جزئیات بسیار و رفتارهای ناپسند آن‌ها را به‌صورت جزئی و گذرا توصیف می‌کند؛ درواقع، رضاقلی در این کتاب اشاره‌ای به رفتارهای اخلاقی ناپسند در بین غربی‌ها نمی‌کند؛ گویی تمام رفتارهای آن‌ها پسندیده است.

۷-۳. پیش‌فرض‌ها

یکی از مقوله‌های مهم در تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک، مقوله پیش‌فرض است که منظور از آن، مفروضات ذهنی هستند که مسلم فرض می‌شوند و بر قضاوت و داوری فرد و تعریف و مفهوم‌سازی او از واقعیت تأثیر می‌گذارند. رضاقلی در بسیاری از

ادعاهای خود پیش‌فرض‌هایی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم؛ رضاقلی در همان اوایل کتاب، از پیش در نظر خود، ایران را کشوری با فرهنگ عقب‌مانده در نظر می‌گیرد، بدون اینکه در راستای آن استدلال کند؛ با این فرض است که او این فرهنگ را غیرمولد و ناتوان از تفکر می‌داند: «به قول انیشتین فکرکردن مشکل‌ترین کارهاست. این از فرهنگ فرسوده و ناتوان و غیرمولد بر نمی‌آید، پس بهترین چاره، پیدا کردن «بز بلاگردان» است و چه بهتر که همه گناه یک‌هزار سال عقب‌افتادگی و کم‌کاری در زمینه‌های مختلف را به گردن استبداد و استعمار ببندازیم» (همان، ۲۴).

در کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، گفته می‌شود که فرهنگ جامعه ایران، ذاتی دارد که حتی حوادث و رخداد‌های تاریخی، تأثیری در کم و کیف آن ندارند. نویسنده بارها در کتاب اعلام می‌کند که این فرهنگ در طول پانصد سال، تغییری به‌خود ندیده است؛ در واقع، فرهنگ امروز، همان است که پانصد سال پیش بوده است. برخی از عباراتی که نشان‌دهنده این پیش‌فرض‌ها از سوی رضاقلی هستند، آمده است: «این فرهنگ عادت دارد همانند فرهنگ ماقبل انقلاب اقتصادی و صنعتی، برای تحلیل‌های خود از اوضاع اجتماعی، ملی و بین‌المللی، از مدل‌های ساده، سطحی و عامیانه استفاده...» (همانجا)، «این‌گونه طرز تفکرها پاسخگوی درک قانون‌مند جوامع نخواهد بود» (همان، ۲۵)، «به امید آن‌که این ملت در مبارزات آینده علیه پایگاه‌های احتمالی جور و ستم داخلی و دشمنان خارجی، شناخت بهتر و استقامت بیشتری داشته باشد» (همان، ۲۸)، «فرهنگ اقتصادی پانصدساله اخیر ایران ویژگی خاصی دارد. خطوط کلی آن، یعنی اهرم‌های فرماندهی در داخل نظام اقتصادی ایران، طی این مدت، فرق چندانی نکرده است» (همان، ۳۰)، «پس از سقوط رضاشاه، دولت‌های بعدی مدتی دست به گریبان مسائل جنگ بودند، در حالی‌که از خطوط اصلی فرهنگ پانصدساله تخطی نمی‌کردند» (همان، ۱۸۵).

رضاقلی از پیش، فرض می‌گیرد که تاریخ همه کشورهای مسلمان و به‌طور کلی شرق، مانند هم است و ایرانیان به‌عنوان شرقی و مسلمان، همچون بقیه این جوامع هستند؛ در واقع او همه مسلمانان و شرقیان را یک‌دست و یک‌شکل فرض گرفته است: «انحطاط مسلمین آغاز شد. نکبت‌ترین نوع برداشت از حرکت جامعه یعنی قضا و

قدری منفی، به کارآمدترین وجه، توجیه و مورد قبول واقع شد» (همان، ۸۸).

۷-۴. استدلال

شیوه استدلال کردن نیز می‌تواند ایدئولوژیک باشد. در الگوی ون‌دایک، نوع استدلال‌هایی که نویسندگان به کار می‌برند بسیار مهم‌اند. رضاقلی نیز در کتاب خود بسیاری از استدلال‌هایش، صبغه ایدئولوژیک دارند؛ یعنی راه و روش استدلال، شیوه رسیدن به نتیجه، مبنای ادعاها، تعریف مفاهیم و ... مشخص نیست، اما رضاقلی بدون هیچ اشاره‌ای، ادعایی علی‌معلولی ارائه می‌کند: «به عوض تهیه وسایل نبرد و پناه به خلاقیت و کار، به انتظار الطاف و امدادهای خفیه مانده است تا به عنوان گل سر سبد موجودات بدان نواخته شود. چون زندگی فکری و علمی خود را هنوز شروع نکرده و در تاریخ اندیشه در حال سکران فرار از زندگی غیرعقلانی و احساساتی دست و پا می‌زند، نمی‌داند که صنعت و پیشرفت و توسعه و رفاه اجتماعی و دفاع ملی به چه قیمت قابل دسترس است» (همان، ۳۱)، «در فکر سیادت نیست، چرا که لازمه‌اش رنج است» (همانجا)، «به آمال‌ها و آرزوهای بلند ملی-اسلامی فقط به حد عاطفی-احساسی دلخوش کرده، تا از رنج تعقل و تلاش در امان باشد» (همانجا).

رضاقلی در انتساب برخی از ویژگی‌ها به ایرانیان، بدون کمترین استدلالی و یا ارجاعی به کارهای تجربی، ادعاهایی بسیار سترگ مطرح می‌کند؛ این در حالی است که در علم جامعه‌شناسی، چنین ادعاهای بدون مبنایی، جایگاهی ندارند؛ درواقع کتابی که در عنوان خود، پیش‌وند جامعه‌شناسی را یدک می‌کشد، باید در نوع استدلال‌هایش نیز، به اصول جامعه‌شناختی وفادار باشد. او در جایی به «ناتوانی و عجز و پوسیدگی فرهنگ ایران» (همان، ۳۶) اشاره می‌کند؛ در حالی که مشخص نیست منظور او چیست. یا در جایی دیگر اشاره می‌کند به اینکه ایرانیان، «مسائل روز را فهم و درک نمی‌کنند» (همان، ۱۰۳). به همین منوال مشخص نمی‌کند که منظور او از اینکه «فرهنگ ایرانیان، فقیر و سفله‌پرور است» (همان، ۱۳۴) چیست و چگونه به این نتیجه رسیده است و یا اینکه منظور او از این جمله چیست که ایرانیان دارای «شناخت گنگ، مبهم، شبه‌ناک، غیرعلمی و غیردقیق» (همانجا) هستند.

برخی اوقات نیز چنان به صحت ادعاهای خود ایمان دارد که نیاز به ارائه توضیحی درباره آن‌ها نمی‌بیند: «نیازی نیست فساد دستگاه اداری مملکتی را که بازتاب شخصیت فرهنگ ملی ایران است توصیف کنیم؛ کم‌کاری، رشوه، ظلم، تعدی، مردم‌آزاری، ضعف و ناتوانی، دنباله‌روی، عدم خلاقیت، حاکمیت روابط قبیله‌ای به جای ضوابط عقلانی، حقارت و خودکم‌بینی در مقابل کارهای کارشناسی جوامع صنعتی، اتلاف نیروی انسانی، و سرمایه‌های ملی و سفته‌پروری ... از خطوط برجسته فرهنگ اداری مملکتی است» (همان، ۱۳۵).

برخی از مسائل که بعد از سال‌ها پژوهش و بررسی هنوز حل نشده و هنوز مناقشه بر سر آن‌ها بسیار داغ است، را چنان ساده در نظر می‌گیرد که گویی هیچ بحث و مناقشه‌ای بر سر آن‌ها نیست؛ برای مثال در بحث در باب حادثه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این‌گونه می‌نویسد: «خاطره عناصر رذل و اوباش محلات تهران علیه مصدق، هنوز از اذهان محو نشده است و همه می‌دانند که آن‌ها به فرمان چه کسی این کارها را می‌کردند» (همان، ۱۰۲).

درنهایت، او برای استدلال‌های خود که مبنایی ندارند، به گفته‌های دیگران ارجاع می‌دهد که آن‌ها نیز خود پشتوانه معتبری ندارند؛ برای مثال چندبار به شیل، وزیر مختار انگلیس، ارجاع می‌دهد: «کلنل شیل می‌گوید: پول‌دوستی، خوی ایرانیان است» (همان، ۱۱۲)، «شیل می‌گوید چیزی که در این مملکت وجود ندارد، شرف، حیثیت، ایمان و حق‌شناسی است. سودپرستی و طمع‌ورزی، حاکم بر همه چیز است و انگیزه‌های آنی و هوس و نیرنگ و افسون بر این جامعه مستولی است» (همان، ۱۶۲).

۷-۵. نقل قول، ارجاع و استناد

ارجاعات و استندهای رضاقلی در این کتاب به افراد و منابع زیر بوده است: مصدق: «اگر مردم ایران خواسته خود را خوب می‌شناختند و لوازم کافی برای آن تدارک می‌دیدند، هر عوام‌فریبی قادر نبود که منافع آن‌ها را پایمال کند. پس مقصر، خود مردم‌اند» (همان، ۲۱۱)، «اقتصاد ایران بیمار است، ما باید به عنوان طبیب در ضمن این‌که به مداوای بیماری می‌پردازیم، سعی در «قلع ماده» مرض بکنیم و ریشه‌های آن را

درآوریم» (همان، ۲۲۱).

امیرکبیر: «در ملت ایران، نشانه‌ای از وطن‌پرستی یا ملیت به‌جای نمانده، قدرت دین هم که تا امروز جای ملیت را گرفته بود، رو به سستی نهاده، قدرت دولت هم بسیار محدود است» (همان، ۱۶۲).

دوستان و نزدیکان: «در ایران برای هر کاری معلوماتی لازم است جز برای کارهای بزرگ و دولتی و به‌ویژه صدارت اعظمی» (همان، ۱۹۷).

عبدالله مستوفی: «بعید نبود در ایران یک قوری آبدارخانه، سی نفر فراشباشی داشته باشد» (همان، ۱۹۴).

گزارش‌ها: «در گزارش‌های آن زمان [قرن نوزدهم] آمده است که: ایرانی‌ها کارهای سخت و مبارزه و هرگز کار را دوست نمی‌دارند. دوست دارند کار نکرده درآمده داشته باشند. به همین خاطر دلالتی را پُر دوست می‌دارند» (همان، ۹۱).

شریعتی: «به قول شریعتی، علت اصلی را باید در درون جست‌وجو کرد. تا لانه نباشد، استعمار در آن نمی‌تواند تخم بکند» (همان، ۱۷۴).

شاردن: «ایرانیان خیلی علاقه به دلالتی دارند و دوست می‌دارند که کالا را بخرند و استفاده‌ای گرفته بفروشند» (همان، ۴۶).

کلنل شیل: «چیزی که در این مملکت وجود ندارد، شرف، حیثیت، ایمان و حق‌شناسی است. سودپرستی و طمع‌ورزی، حاکم بر همه چیز است و انگیزه‌های آنی و هوس و نیرنگ و افسون بر این جامعه مستولی است» (همان، ۱۶۲).

پولاک: «میرزاتقی‌خان، مظهر وطن‌پرستی است که در ایران اصل مجهولی است» (همان، ۱۱۲).

۶-۷. تمهیدات بلاغی

از بین تمهیدات بلاغی، رضاقلی از سه نوع کنایه، استعاره و اغراق بهره برده است. استعاره یکی از راه‌های انتقال معناست؛ در استعاره رابطه میان چیزها از راه قیاس مطرح می‌شود. یکی از رایج‌ترین صور استعاره، تشبیه است که در آن مقایسه‌ای مطرح می‌شود و از شباهت سخن به میان می‌آید. در کتاب *جامعه‌شناسی نخبه‌کشی*، استعاره‌ها همگی در

پی آن هستند که ویژگی‌های منفی ما را برجسته کنند؛ برای مثال رضاقلی، ناصرالدین‌شاه را «لکه سیاهی در انبوه مجنلاب هرزه ایران» (همان، ۱۶۵) می‌داند یا از «احتضار فرهنگی» جامعه ایران (همان، ۵۷) می‌گوید. یکی از استعاره‌هایی که در آثار خلیات‌نویسان، بسیار استفاده می‌شود، استعاره پزشکی است که جامعه را همچون تن یک انسان می‌داند که مریض می‌شود و می‌میرد و برای اصلاح و مداوا نیاز به درمان دارد: «اقتصاد ایران بیمار است، ما باید به عنوان طبیب در ضمن این که به مداوای بیماری می‌پردازیم، سعی در «قلع ماده» مرض بکنیم و ریشه‌های آن را درآوریم» (همان، ۲۲۱)، «فساد به معنی واقعی کلمه، در رگ و ریشه‌های فرهنگ اجتماعی ریشه دوانده است. دست به اصلاح این بیماری زدن، همچون انگشت در سوراخ زنبور کردن است» (همان، ۱۳۶).

از دیگر استعاره‌های مورد استفاده رضاقلی در کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، می‌توان به این موارد اشاره کرد: «این فرهنگ ترجیح داده تا انگل وار از دستاورد دیگران در تمام زمینه‌ها استفاده نماید» (همان، ۳۱)، «قضاوت این که از این امنیت چه تراوش کند با خود خواننده [...]» (همان، ۴۳)، «[...] زمانی می‌توان با این مسئله به صورت جدی برخورد کرد که ریشه‌های اصلی آن را در بستر تولیدش یافت و از بُن خشک کرد» (همان، ۲۷)، «ویژگی اقتصادی این دوره چنان است که در مقابل ماشین، دست‌بسته تن به قضا و قدر داده است» (همان، ۳۰)، «از گفته و کرده و نوشته‌های امیرکبیر برمی‌آید که معرفت به دنیای صنعت آن روز را به کمال داشته است و می‌دانسته که آن را چگونه باید به دست آورد و این همان ویژگی است که در نزد رجال ایران «مجهول» است. و فقط یک بار دیگر درخشید و آن هم درست صد سال بعد از امیرکبیر. و بقیه همه «تکرار همان زهرخند تاریخ» است» (همان، ۱۱۴)، «این بی‌قاعدگی و عقلانی‌نشدن حیات اجتماعی ایران، یکی از چهره‌های کریه فرهنگ این زاد و بوم است که قرن‌هاست در لباس‌های مختلف ادامه حیات داده است» (همان، ۱۱۷).

کنایه نیز یکی از راه‌های انتقال معناست. در نشانه‌ای که کارکرد کنایه‌ای دارد نیز مانند استعاره، دال به یک چیز اشاره می‌کند، اما از طریق دالی دیگر. می‌دانیم که آن دال به واقع به چیزی کاملاً متفاوت و متضاد دلالت دارد؛ برای مثال، اگر برای اجتماعی

هیچکس نیامده باشد، و کسی بگوید «عجب جمعیت انبوهی» در حقیقت کنایه به کار برده است: «اوزون حسن، برای تقویت ایران! سنگ بنای «باژگونه‌خوانی فرهنگ صنعت» را در ایران بنا نهاد. فرهنگی که پس از ۵۱۵ سال از هیچ باد و باران و حمله و یورش گزندی ندیده است» (همان، ۳۴)، «همهٔ صناعت و تجارت بزرگ توسط آن‌ها یا بستگان‌شان [شاه و وابستگان درباری] انحصاری شده بود. مگر این‌که به طریقی به یکی از این «رجال!» وصل شود» (همان، ۴۵)، «منحنی‌های کارشناسانه» (همان، ۵۵)، «پس از این‌که سردار سپه رضاخان میرپنج «پدر ملت ایران» شد [...]» (همان، ۱۸۵).

اغراق به معنای بزرگنمایی ضعف‌ها، مشکلات و اشتباهات دیگران و دشمنان و نیز اغراق و بزرگنمایی موفقیت‌ها، پیشرفت‌ها و اعمال مثبت خود و دوستان است. رضاقلی نیز در کتاب *جامعه‌شناسی نخبه‌کشی* در بازنمایی رفتارهای ناپسند ایرانیان، بسیار اغراق کرده است؛ درواقع او آن‌ها را با واژگانی به کار برده و بازنمایی کرده است که نشان‌دهندهٔ بزرگی و گستردگی بسیار زیاد آن‌هاست: «در طول تاریخ گذشتهٔ خود، همیشه با نظریه‌های نارس و با انبوه عواطف و احساسات به جنگ دشمن رفته و پس از سرخوردگی، با لعن و نفرین، ملت‌مس دعا گشته است» (همان، ۳۱)؛ این فرهنگ ترجیح داده است تا انگل‌وار از دست‌آورد دیگران در تمام زمینه‌ها استفاده کند (همان، همانجا)؛ از آن زمان تا به امروز، جز تلاش‌های گسیخته و ناهماهنگ، در هیچ موردی و در هیچ زمانی، فرهنگ کلی جامعهٔ ایران، راه‌های کارآمد توسعه را به نحوی که بر بخش قابل ملاحظه‌ای از جامعه مسلط و تبدیل به الگوی فکری و رفتاری اجتماعی شود، نیافت (همان، ۳۴)؛ ایران از زمان سقوط صفویه تا تاجگذاری نادرشاه، یکپارچه در قتل و غارت می‌سوخت. در دوازده سال حکومت نادر نیز هرچه آبادانی در ایران بود زیر سُم ستوران نادر تخریب شد (همان، ۵۷)؛ این ویژگی ایرانیان است. خودکامگی و بی‌قاعدگی سرتاپای این فرهنگ را فراگرفته (همان، ۱۱۶)؛ این «ویژگی فرهنگی» [فساد] جزء پاره‌های تن فرهنگ ایران شده است (همان، ۱۳۶)؛ عملکرد ملت ایران در این چند قرن در جازدن و اتلاف سرمایه‌های معنوی و مادی این سرزمین بوده است... عامل تحقق آن، ملت است [...] اگر ملتی پانصد سال از راه می‌ماند، مقصر خودش است.

۷-۷. هم‌معنایی

هم‌معنایی یکی دیگر از مقوله‌های ایدئولوژیک است. منظور از این استراتژی، استفاده از واژگان، جملات و عبارات هم‌معنا، برای تأکید بر عقاید و رفتارهای خاصی است. رضاقلی در توصیف کم‌کاری، فساد اداری، نبود خلاقیت و اندیشه و تفکر، سودجویی، دلالی و سایر رفتارهای اخلاقی ناپسند ایرانیان، از عبارات و واژه‌هایی متفاوت با معنای یکسان استفاده می‌کند تا نشان دهد که اخلاق ایرانیان ناپسند است و در مقابل، غربی‌ها این چنین نیستند. در ادامه، به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌شود:

بودجه‌تراشی دستگاه‌های دولتی؛ این پدیده که بی‌جهت از بودجه عمومی بگیرند و کار نکنند، جزء لاینفک فرهنگ اقتصادی ایران شده است (همان، ۱۳۲)؛ نیازی نیست فساد، دستگاه اداری مملکتی را که بازتاب شخصیت فرهنگ ملی ایران است توصیف کنیم (همان، ۱۳۵)؛ ایرانیان به سودجویی نامشروع و درآمد ناشی از «غیرکار» علاقه وافری دارند (همان، ۱۳۶)؛ نبود خلاقیت فکری، نبود پی‌جویی علل واقعیات اجتماعی، محصورشدن در منافع شخصی، ارج نهادن به منافع عمومی و حیات جمعی (همان، ۱۸۹)؛ بهره‌وری پایین یا آنچه در زبان عامیانه کم‌کاری و تنبلی و نداشتن خلاقیت یا ... نامیده می‌شود (همان، ۲۹)؛ از درگیری عقلانی طاقت‌فرسا با دشواری‌ها شانه خالی می‌کند (همان، ۳۰)؛ عقل و علم و کار و خلاقیت که در غرب به هم گره خورده بود، تحرک بسیار شگرفی به جامعه غربی داد؛ در حالی که ما به مرور به خواب عمیق‌تری فرومی‌رفتیم (همان، ۸۸)؛ در فکر سیادت نیست؛ زیرا لازمه اش رنج است (همان، ۳۱)؛ به آمال‌ها و آرزوهای بلند ملی-اسلامی فقط به حد عاطفی-احساسی دلخوش کرده، تا از رنج تعقل و تلاش در امان باشد (همان، ۳۱).

۷-۸. معانی ضمنی و تلویحی

ایده‌ها همیشه صریح و آشکار بیان نمی‌شوند، بلکه می‌توانند ضمنی، تلویحی و نهفته در متن باشند. با مطالعه قضایا و گزاره‌های اصلی متن و نحوه انسجام آن‌ها از سویی و مطالعه موضوع و موضوعات اصلی در متن از سوی دیگر، مجموعه‌باورهایی کشف و فهم می‌شود که با آنکه در متن، تصریحی به آن‌ها نشده است، اما نقاط اتکای متن

محسوب می‌شوند. به این مقوله، معانی ضمنی و تلویحی می‌گویند. نویسنده کتاب در گزاره «روابط و اعتقادات جامعه قبیلگی با روابط و اعتقادات جامعه صنعتی فرق می‌کند» (همان، ۴۰) به طور ضمنی و تلویحی بیان می‌کند که بافت حاکم بر جامعه ایران، قبیلگی است؛ در حالی که جامعه غربی این گونه نیست. در عبارت «در دنیای سوم، ما شاهد کارهای پُرهزینه کارشناسی در حوزه حقوقی و پارلمانی هستیم که پس از تصویب یک‌سره به زباله‌دان می‌روند. اگر هم تلاشی در اجرای آن بشود جز نکتت چیزی حاصل نمی‌شود» (همان، ۴۱)، نیز به طور تلویحی اشاره می‌کند که ما ایرانیان جز کشورهای جهان سوم هستیم؛ در نتیجه در کارهای کارشناسی بسیار ضعیف هستیم. رضاقلی در جایی دیگر به طور ضمنی اشاره می‌کند که ما در حوزه قانون‌گذاری و کارشناسی حقوقی بسیار ضعیف هستیم: «قانون نیاز به مجری دارد، اگر شخص بارمقی نباشد، تصویب صدخروار قانون نیز به پیشیزی نمی‌ارزد» (همان، ۲۰۱). در جمله «اندیشه مرسوم جامعه ما، ناخودآگاه اول خود را تبرئه می‌کند و سپس گناه همه جنایات را در استبداد و استعمار خلاصه می‌کند» (همان، ۲۴) نیز به صورت ضمنی، بیان می‌کند که گناه ضعف و عقب‌ماندگی و رفتارهای ناپسند اخلاقی ایرانیان، برعهده خودشان است. از این طریق است که رضاقلی، استعمار و استبداد را تا حدود زیادی تبرئه می‌کند.

۷-۹. تعمیم

رضاقلی از استراتژی تعمیم نیز در کتابش استفاده می‌کند. در تعمیم، یک رفتار، گفتار و یا شواهد اندکی را به کل گروه و یا کل رفتارها و عقاید آن‌ها تعمیم می‌دهند؛ تعمیم یکی از اصلی‌ترین ساختارهای ایدئولوژیک در گفتمان است. او با اشاره به اینکه تُجار ایرانی، نوعی فرهنگ خاص دلالی دارند، آن را به همه ایرانیان نسبت می‌دهد. این در حالی است که پیش از همه، مشخص نیست که همه تُجار ایران، چنین ویژگی داشته باشند، چه برسد به اینکه همه جامعه ایران این گونه باشند؛ «تُجارش، همان تفکر را دارند که مردم‌اش. دولت‌مردان همان خصلت را دارند که متفکرین‌اش» (همان، ۳۱).

همین تعمیم را در عبارات زیر نیز می‌توان دید: «تمامی تاریخ ایران، شاهی است بر تجاوزهای متعدد و مداوم به جان و مال مردم» (همان، ۴۲)؛ «این ویژگی ایرانیان است. همیشه نظام‌های سیاسی آن‌ها به شدت آلوده به فسادهای مالی است و هر کسی نیز اقدام به سروسامان‌دادن آن کند، مثل آن می‌ماند که دست در لانه عقرب کرده باشد» (همان، ۹۹)؛ ضعف و ناتوانی و انحطاط چندین قرنه؛ این سرنوشت تمام کشورهای دنیای سوم است - کشورهای که نمی‌توانند از خود دفاع کنند (همان، ۱۰۳).

رضاقلی ویژگی فرهنگ اقتصادی ایران را به دیگر بخش‌های جامعه نیز تعمیم می‌دهد: «فرهنگ ایران، همان‌طور که در فرهنگ اقتصادی، حالت «بازگونه‌خوانی» دارد، در زمینه امنیت اجتماعی نیز مسائل امنیت اجتماعی را بازگونه‌خوانی می‌کند» (همان، ۳۹)؛ افزون‌براین، با اشاره کوتاهی به وضعیت ایران در دوران افشاریه می‌نویسد: «از همین چند خط می‌توان به تمام وضع زندگی مردم از جمله صنعت و تجارت آن‌ها نگاهی کلی انداخت» (همان، ۵۸). او بر اساس همین استراتژی تعمیم می‌نویسد: «این واقعیت که مأموران دولت، از وزیر اعظم تا درباریان را بدون اجازه قبلی و یا حتی برکناری از مقامشان در ملاء عام فلک می‌کردند، شاهی است بر این که نه تنها هیچ اشرافیت و شهروندی وجود نداشته بلکه هیچ‌گونه چارچوب قانونی و اصول سستی در میان نبوده است» (همان، ۴۳)، «این بی‌قاعدگی و عقلانی‌نشدن حیات اجتماعی ایران، یکی از چهره‌های کریه فرهنگ این زادوبوم است که قرن‌هاست در لباس‌های مختلف ادامه حیات داده است» (همان، ۱۱۷)؛ «فرهنگ ما کار را متعلق به خر و کارکردن را جان‌کندن، و باریک‌کاری یا صنعت را کاری خراشه می‌داند» (همان، ۱۴۶)؛ «دلای، رشوه، فساد، تعدی، ویرانی، و این کارنامه عمومی صفویان است» (همان، ۴۷).

۷-۱۰. ناگفته‌ها

از دیگر مقوله‌ها در الگوی ون‌دایک، ناگفته‌ها است؛ بر اساس آن، اطلاعات و نظرات منفی درباره ما به‌طور کامل بیان نمی‌شوند یا اگر هم در جایی به آن‌ها اشاره شود، بسیار آرام و پوشیده است و به شرایط برمی‌گردد. اعمال مثبت و نیز علل اعمال و رفتار به‌ظاهر خشن و غیراخلاقی دیگران، ناگفته باقی می‌ماند. رضاقلی، مسائلی که باعث

شده‌اند جامعه ایران به چنین وضعیتی دچار شود را مسکوت باقی می‌گذارد؛ درمقابل، اینکه چرا کشورهای غربی، چنین رفتارهایی دارند را نیز ناگفته باقی می‌گذارد: «فراموش نشود که این امنیت برخاسته از متن فرهنگ جامعه ایران است و اگر بد است و مشنوم و اگر مقصری دارد، خود جامعه ایرانی است» (همان، ۴۴). در اینجا او نمی‌گوید که علت این وضعیت چیست؛ زیرا اگر به آن اشاره کند، تناقض‌های متن آشکار می‌شوند. اینکه کشورهای استعمارگر، ایران را استعمار کرده‌اند و موقعیت جغرافیایی ویژه ایران را، ناگفته باقی می‌گذارد تا بتواند گناه نبود امنیت را به گردن خود ایرانیان بیندازد.

یا اینکه او نمی‌گوید که دلیل توسعه‌نیافتگی ایران چیست، نمی‌گوید که چندین و چند عامل، با کمیت و کیفیت‌های مختلف، می‌توانند علت آن باشند. بلکه او وضعیت موجود را پیامد اخلاق ایرانیان می‌داند: «آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و ... این‌ها صرفاً اصطلاحات‌اند، امید و آرزو آن‌ها را محقق نمی‌کند. تحقق این‌ها نیاز به توسعه و پیشرفت اقتصادی - اجتماعی دارد. و این پیشرفت فقط با فداکاری و ایثارهای اجتماعی امکان‌پذیر است» (همان، ۱۰۴). او بر این اساس، اخلاق را مبنای توسعه می‌داند و از پیش، فرض می‌گیرد که ما اخلاقیات پسندیده‌ای نداریم.

بر همین اساس، او باز هم وضعیت موجود ایران را به خود ایرانیان نسبت می‌دهد و از عواملی که خارج از جامعه ایران هستند، عبور کرده و آن‌ها را ناگفته باقی می‌گذارد: «فرهنگ‌های جهان سوم، عموماً «پخته‌خوار» اند و حاضر به آماده‌کردن محیط مناسب آزادی‌های اجتماعی و کشیدن زحماتی که لازمه تحقق آن است، نیستند» (همان، ۱۲۵)؛ «این سرنوشت تمام کشورهای دنیای سوم است - کشورهایی که نمی‌توانند از خود دفاع کنند» (همان، ۱۰۳)؛ «جامعه ایرانی، در کلیت روح جمعی خود، با آن‌همه سابقه و دبدبه و کبکبه، به علت بی‌لیاقتی، ناتوانی و درماندگی کم‌وبیش مزمن، در تمام زمینه‌های زندگی جمعی و نداشتن روحیه سخت‌کوشی، نوآوری، خلاقیت، بلندپروازی و ... قادر به تأمین مبانی لازم، جهت رشد صنعت و توسعه و پیشرفت در زمینه‌های مختلف نگردید» (همان، ۴۹).

۷-۱۱. جمع‌بندی استراتژی‌های ایدئولوژیک؛ مربع ون‌دایک

پس از بررسی ده‌گانه استراتژی‌های ایدئولوژیک به‌کاررفته در کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، اینک می‌توان الگوی کلی حاکم بر آن‌ها را در چهارچوب مربع ایدئولوژیک ون‌دایک ترسیم کرد. ون‌دایک معتقد است گفتمان‌های ایدئولوژیک همواره حول دو محور تأکید و تأکیدزدایی سازمان می‌یابند؛ گوینده/نویسنده بر نکات مثبت «خود» و نکات منفی «دیگری» تأکید می‌کند و از نکات منفی «خود» و نکات مثبت «دیگری» تأکیدزدایی می‌کند. بررسی استراتژی‌های پیش‌گفته نشان می‌دهد رضاقلی در کتاب خود، از تمامی شگردهای زبانی و بلاغی موجود در الگوی ون‌دایک برای تحقق این مربع ایدئولوژیک بهره برده است. جدول زیر، این ارتباط را به‌صورت نظام‌مند نشان می‌دهد.

(جدول- ۴): تحلیل استراتژی‌های ایدئولوژیک بر اساس مربع ایدئولوژیک ون‌دایک

راهدرد مربع ایدئولوژیک	رفتار نویسنده در کتاب	استراتژی‌های به‌کاررفته
تأکید بر نکات مثبت خود (ایرانیان)	هیچ‌گونه تأکیدی بر رفتارهای اخلاقی پسندیده ایرانیان دیده نمی‌شود.	ناگفته‌ها، معانی ضمنی
تأکیدزدایی از نکات منفی خود (ایرانیان)	همه رفتارهای اخلاقی ناپسند با جزئیات کامل و با تکرار بسیار بازنمایی شده‌اند؛ تأکیدزدایی رخ نداده است.	سطح توصیف، هم‌معنایی، اغراق
تأکید بر نکات منفی دیگری (غرب)	هیچ‌گونه تأکیدی بر نکات منفی غرب دیده نمی‌شود؛ گویی غرب جامعه بی‌عیب و نقصی است.	ناگفته‌ها، قطب‌بندی
تأکیدزدایی از نکات مثبت دیگری (غرب)	رفتارهای مثبت غربیان با جزئیات بسیار بازنمایی شده و در برابر رفتارهای منفی ایرانیان قرار گرفته است؛ تأکیدزدایی رخ نداده است.	قطب‌بندی، نقل قول از مستشرقان

چنان‌که جدول بالا نشان می‌دهد، از چهار وجه مربع ایدئولوژیک، تنها دو وجه در کتاب به‌کار گرفته شده‌اند؛ تأکید بر نکات منفی خود (ایرانیان) و تأکید بر نکات مثبت دیگری (غرب). دو وجه دیگر یعنی تأکید بر نکات مثبت خود و تأکید بر نکات منفی دیگری به‌کلی مفقود هستند؛ این الگو، حاکی از آن است که گفتمان حاکم بر کتاب، نه یک گفتمان دوطرفه و متوازن، بلکه گفتمانی یک‌سویه و سوگیرانه است که در آن، «خود» (ایرانیان) همواره با صفات منفی و «دیگری» (غرب) همواره با صفات مثبت

بازنمایی می‌شوند؛ به عبارت دیگر، رضاقلی با به‌کارگیری همزمان استراتژی‌های گفتمانی گوناگون، در تلاش است تصویری ثابت، غیرتاریخی و ذات‌گرایانه از خلیات ایرانیان ارائه دهد؛ تصویری که در آن، رفتارهای ناپسند نه به‌عنوان پدیده‌هایی تاریخی و متأثر از شرایط، بلکه بسان خصلت‌های درون‌ذات و تغییرناپذیر یک ملت معرفی می‌شوند. این همان چیزی است که ون‌دایک از آن با عنوان طبیعی‌سازی ایدئولوژی یاد می‌کند؛ فرایندی که در آن، بازنمایی‌های ایدئولوژیک چنان در متن گفتمان تثبیت می‌شوند که گویی نه برساخته‌ای گفتمانی، بلکه واقعیتی عینی و بدیهی‌اند.

۸. نتیجه‌گیری

هدف این مقاله، بررسی شیوه‌ی بازنمایی رفتارهای اخلاقی ایرانیان در کتاب *جامعه‌شناسی نخبه‌کشی* اثر علی رضاقلی و شناسایی ابزارهای ایدئولوژیک بود که نویسنده برای این بازنمایی به‌کار گرفته است. تحلیل داده‌ها در دو سطح انجام شد؛ نخست، استخراج تصویر ارائه‌شده از رفتارهای اخلاقی ایرانیان و دوم، شناسایی استراتژی‌های گفتمانی مؤلف در این بازنمایی. یافته‌های پژوهش نشان داد رضاقلی ۷۳ گونه رفتار اخلاقی ناپسند را به ایرانیان نسبت داده و درمقابل، هیچ‌گونه رفتار اخلاقی پسندیده‌ای را به آن‌ها منسوب نکرده است؛ جدول (۳). این نسبت‌دهی یک‌سویه، با بهره‌گیری از ده استراتژی ایدئولوژیک (شامل قطب‌بندی، پیش‌فرض‌های ذات‌گرایانه، تعمیم‌های بی‌مبنا، اغراق، هم‌معنایی، استعاره‌های پزشکی‌وار، ارجاع به مستشرقان، و ناگفته‌گذاری عوامل ساختاری خارجی) صورت گرفته است که همگی در جهت طبیعی‌سازی و غیرتاریخی‌سازی رفتارهای ناپسند به‌کار رفته‌اند. به عبارت دیگر، رضاقلی رفتارهایی را که ریشه در شرایط خاص تاریخی، سیاسی و اقتصادی دارند، به‌گونه‌ای بازنمایی کرده که گویی خصلت‌های درون‌ذات و تغییرناپذیر ایرانیان هستند.

تطابق این استراتژی‌ها با مربع ایدئولوژیک ون‌دایک، جدول (۴)، نشان داد از چهار وجه مربع ایدئولوژیک، تنها دو وجه یعنی تأکید بر نکات منفی خود (ایرانیان) و تأکید بر نکات مثبت دیگری (غرب) در کتاب به‌کار گرفته شده‌اند؛ دو وجه دیگر؛ یعنی تأکید بر نکات مثبت خود و تأکید بر نکات منفی دیگری به‌کلی مفقودند. این الگوی

یک‌سویه، نشان می‌دهد گفتمان حاکم بر کتاب، گفتمانی خودشرق‌شناسانه است که با درونی‌سازی نگاه شرق‌شناسانه غربی، تصویری تحریف‌شده و اغراق‌آمیز از خلیات ایرانیان ارائه می‌دهد و در این مسیر، از هرگونه اشاره به کاستی‌های جوامع غربی یا نکات مثبت فرهنگ ایرانی فروگذار می‌کند.

به لحاظ نظری، این یافته‌ها نشان می‌دهند کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی نه تنها روایت علمی‌واره‌ای از عقب‌ماندگی ایران ارائه نمی‌دهد، بلکه خود به مثابه عاملی گفتمانی عمل می‌کند که می‌تواند به پیش‌گویی خودتحقق‌بخش دامن بزند. بازنمایی منفی و اغراق‌آمیز از رفتارهای اخلاقی ایرانیان، این پیام را به مخاطب منتقل می‌کند که ایرانیان به نفس خود، اخلاقیات ناسازگار با توسعه دارند و این تصور، خود می‌تواند به کاهش اعتماد اجتماعی، افزایش رفتارهای فرصت‌طلبانه و درنهایت، بازتولید همان وضعیتی منجر شود که کتاب مدعی نقد آن است.

نکته دیگر آنکه استدلال اصلی رضاقلی در تبیین توسعه‌نیافتگی ایران، به دور و تسلسل مبتلاست. او عقب‌ماندگی ایران را به خلیات ایرانیان نسبت می‌دهد و خلیات را نیز برآمده از فرهنگ اقتصادی می‌داند که خود در طول پانصد سال تغییری نکرده است، اما هنگامی که از او پرسیده می‌شود که این فرهنگ اقتصادی از کجا آمده است، پاسخ روشنی نمی‌دهد؛ یا آن را به خود ایرانیان فرو می‌کاهد. در این چرخه استدلالی، هر پدیده‌ای به دیگری ارجاع داده می‌شود و هیچ‌یک تبیین‌گر واقعی نیست. این همان‌گویی توتولوژیک، از یک‌سو، نقش عوامل تاریخی بیرونی (استعمار، جنگ‌ها، موقعیت ژئوپلیتیک و...) و از سوی دیگر، نقش ساختارهای سیاسی و اقتصادی خاص ایران را در شکل‌دهی به رفتارهای اخلاقی نادیده می‌گیرد.

درنهایت، ذات‌گرایی نهفته در کتاب، با نگاه اصلاح‌گرایانه نویسنده در تناقض است. رضاقلی از یک‌سو می‌خواهد رفتارهای اخلاقی ایرانیان را اصلاح کند و از سوی دیگر، آن‌ها را ذاتی و تغییرناپذیر می‌داند. بدیهی است امر ذاتی، قابل اصلاح نیست. این تناقض درونی، نه تنها راهگشا نیست، بلکه می‌تواند به نوعی یأس جمعی منجر شود که بر اساس آن، هرگونه تلاش برای اصلاح و توسعه، پیشاپیش محکوم به شکست معرفی می‌شود؛ از این رو می‌توان گفت آثاری از این دست، بیش از آنکه به شناخت واقع‌بینانه

از خلیقات ایرانیان کمک کنند، با بازتولید کلیشه‌های منفی و طبیعی‌سازی آن‌ها، به بازدارندگی توسعه دامن می‌زنند و روایتی از ایران ارائه می‌دهند که در آن، تغییر و پیشرفت، ناممکن جلوه می‌کند.

فهرست منابع

- استوری، جان (۱۳۸۹)، *مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ عامه*، ترجمه حسین پاینده، تهران: انتشارات آگه.
- امیر، آرمین (۱۳۹۶)، «خویش‌کاو ایرانیان در دوران مدرن»، مجموعه مقالات همایش خویش‌کاو ایرانیان در دوران مدرن، به‌کوشش آرمین امیر، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- امیر، آرمین (۱۳۹۶)، *ره افسانه زند: تبارشناسی آثار خلیقات‌نویسان ایرانی در پنجاه سال اخیر*، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- امیر، آرمین، فولادیان، مجید، جمشیدی، صفورا، شاد، سارا، رنجبری، سلما، مرادی، آرزو و نجیب‌نیا، نیلوفر (۱۳۹۹)، «راهبردهای انتساب دورویی به ایرانیان (بررسی متون شامل خلیقات ایرانیان، از صفویه تا پهلوی)»، *مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، ۱۶ (۶۰)، صص ۸۱-۱۱۰.
- ایران‌منش، محمدرضا (۱۳۹۸)، «ما ایرانیان در ترازوی نقد»، *پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*، ۱۹ (۱۰)، صص ۱-۲۰.
- ایزدی، علی محمد (۱۳۷۱)، *نجات*، ۶ جلد، تهران: انتشارات قلم.
- ایزدی، علی محمد (۱۳۸۳)، *چرا عقب مانده‌ایم؟ جامعه‌شناسی مردم ایران*، تهران: انتشارات علم.
- اینکلس، الکس (۱۳۹۶)، *منش ملی؛ منظر روانی-اجتماعی*، ترجمه علی پاپلی یزدی، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- بازرگان، مهدی (۱۳۵۷)، *سازگاری ایرانی*، تهران: انتشارات پیام آزادی.
- بهرام‌پور، رضا (۱۳۹۶)، *از ماست که بر ماست؛ نقادی بر رفتارهای اجتماعی ما ایرانیان*، تهران: انتشارات تیسرا.
- توفیق، ابراهیم، یوسفی، سیدمهدی، ترکمان، حسام و حیدری، آرش (۱۳۹۸)، *برآمدن ژانر خلیقات در ایران*، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۴۵)، *خلیقات ما ایرانیان*، تهران: انتشارات مجله مسائل ایرانیان، شماره ۴.
- جوادی یگانه، محمدرضا (۱۳۹۵)، «خلیقات منفی ایرانیان: خصلت ملی یا وضعیت اجتماعی؟»، *گزارش وضعیت اجتماعی کشور، جلد دوم: جمعیت، خانواده، خلیقات اجتماعی، دینداری، گردآورندگان غلامرضا غفاری و محمدرضا جوادی یگانه*، صص ۲۶۱-۳۲۲، تهران: شورای اجتماعی کشور و پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.

تحلیل بازنمایی رفتارهای ایرانیان در متون خلیقات نویسی؛ مطالعه کتاب جامعه‌شناسی نخبه‌کشی | ۱۹۳

جوادی‌یگانه، محمدرضا و امیر، آرمین (۱۳۹۳)، «نگاهی به خودشرق‌شناسی در ایران مدرن: «خلقیات ما ایرانیان»، سید محمدعلی جمال‌زاده، جامعه‌پژوهی فرهنگی، ۵(۴)، صص ۱-۲۶.

حسینی داورانی، سیدعباس (۱۴۰۱)، «بازشناسی «خلقیات ایرانی» در میدان توسعه و عقب‌ماندگی»، فصلنامه علوم/اجتماعی، ۲۹(۹۶)، صص ۲۰۳-۲۴۲.

خانمحمدی، احسان و مرادی، رامین (۱۴۰۳)، «ژانر خلیقات نویسی در بوته نقد و نظر؛ مطالعه موردی کتاب جامعه‌شناسی خودمانی؛ چرا در مانده‌ایم؟»، پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۴(۴)، صص ۱-۲۸.

خانمحمدی، احسان، مرادی، رامین، بهشتی، سیدصمد و اکوانی، حمداله (۱۴۰۱)، «تحلیل گفتمان انتقادی بازنمایی رفتارهای اخلاقی ایرانیان در متون خلیقات نویسی»، جامعه‌شناسی فرهنگ و هنر، ۴(۳)، صص ۱۶۴-۱۸۵.

رضاقلی، علی (۱۳۶۷)، جامعه‌شناسی خودکامگی: تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک ماردوش، تهران: نشر نی.
رضاقلی، علی (۱۳۹۵)، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، قائم‌مقام، امیرکبیر و مصدق، تحلیل جامعه‌شناختی برخی از ریشه‌های تاریخی استبداد و عقب‌ماندگی در ایران، تهران: نشر نی.

زیباکلام، صادق (۱۳۷۳)، ما چگونه ما شدیم؟ ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی ایرانیان، تهران: روزنه.

سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۱ الف)، فرهنگ سیاسی ایران، تهران: فروزان روز.

سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۱ ب)، اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار، تهران: فروزان روز.

شریف‌نسب، مریم (۱۴۰۱)، «بررسی کتاب برآمدن ژانر خلیقات در ایران»، پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۲۲(۳)، صص ۲۱۷-۲۴۰.

شیخ‌الاسلام، طاهره (۱۳۹۶)، در اسارت فرهنگ؛ ریشه‌یابی خلق و خو، آداب و عادات ما ایرانی‌ها، تهران: انتشارات صمدیه.

فاضلی، محمد (۱۴۰۲)، ایران بر لبه تیغ؛ گفتارهای جامعه‌شناسی سیاسی و سیاست عمومی، تهران: انتشارات روزنه.

فراس‌خواه، مقصود (۱۳۹۴)، ما ایرانیان؛ زمینه‌کاوی تاریخی اجتماعی خلیقات ایرانی، تهران: نشر نی.

قاضی مرادی، حسن (۱۳۸۷ الف)، در پیرامون خودمداری ایرانیان، تهران: اختران.

قاضی مرادی، حسن (۱۳۸۷ ب)، در ستایش شرم؛ جامعه‌شناسی حس شرم در ایران، تهران: کتاب آمه.

قاضی مرادی، حسن (۱۳۸۷ ج)، کار و فراغت ایرانیان، تهران: کتاب آمه.

قاضی مرادی، حسن (۱۳۸۷ د)، استبداد در ایران، تهران: کتاب آمه.

قاضی مرادی، حسن (۱۳۹۱)، شوق گفت‌وگو و گسترده‌ی فرهنگ تک‌گویی در میان ایرانیان، تهران: دات.

مراغه‌ای، زین‌العابدین (۱۳۲۱)، *سیاحتنامه ابراهیم بیک*، استانبول.
مردیها، مرتضی (۱۳۹۸)، «ژانر خلیقات؛ نگاهی تحلیلی»، *فصلنامه مطالعات و تحقیقات اجتماعی*، ۲(۸)،
صص ۲۵۷-۲۷۸.

مهدی‌زاده، سیدمحمد (۱۳۸۷)، *رسانه‌ها و بازنمایی*، تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
نامدار، مظفر و نظری مقدم، جواد (۱۳۹۷)، «اعتبارسنجی نظریه استبداد شرقی در فهم تحولات اجتماعی
ایران»، *پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*، ۱۸(۱۲)، صص ۲۰۷-۲۳۰.
نراقی، حسن (۱۳۹۳)، *جامعه‌شناسی خودمانی: چرا درمانده‌ایم؟*، تهران: اختران.
نظری مقدم، جواد و موسوی، سیدهاشم (۱۳۹۸)، «تأملی در نظریه استبدادمداری خلیقات ایرانیان بر
اساس متون ادبیات عامیانه؛ نگاهی بر فتوت‌نامه‌ها و کسب‌نامه‌ها»، *فصلنامه علوم اجتماعی*،
۲۶(۸۵)، صص ۱-۳۲.

هال، استوارت (۱۳۹۳)، *معنا، فرهنگ و زندگی اجتماعی*، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران: نشر نی.
وحدت، فرزین (۱۳۹۵)، *رویارویی فکری ایرانیان با مدرنیت*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: نشر
ققنوس.

ون‌دایک، تئون (۱۳۹۴)، *ایدئولوژی و گفتمان*، ترجمه محسن نویخت، تهران: سیاه‌رود.
یورگنسن، ماریان و فیلیپس، لوئیز (۱۳۸۹)، *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، تهران:
نشر نی.

- Calvert, L. (2002), *Television studies: the key concepts*, Routledge publications.
Merton, R. K. (1968), *Social Theory and Social Structure*, Free Press.
Van Dijk, T. A. (1993a), "Principles of Critical Discourse Analysis", in: *Discourse & Society*, 4 (2), pp: 249-283.
Van Dijk, T. A. (1993b), "Stories and Racism", in: *Narrative and Social Control*, Newbury Park, CA: Sage, 121-142.
Van Dijk, T. A. (1995a), "Discourse Analysis as Ideology Analysis", in: *Language and Peace*, Aldershot: Dartmouth Publishing, pp: 17-33.
Van Dijk, T. A. (1995b), *From Text Grammar to Critical Discourse Analysis*, University of Amsterdam Program of Discourse Studies.

Transliteration

- Amir, Armin (2017), *Self-Exploration of Iranians in the Modern Era; Collected Articles of the Conference on Self-Exploration of Iranians in the Modern Era*, edited by Armin Amir, Tehran: Publications of the Research Institute for Culture, Art and Communication.
- Amir, Armin (2017), *They Walked the Path of the Legend; A Genealogy of the Works of Iranian Elegiac Writers in the Last Fifty Years*, Tehran: Publications of the Research Institute for Culture, Art and Communication.
- Amir, Armin, Foladian, Majid, Jamshidi, Safoora, Shad, Sara, Ranjbari, Salma, Moradi, Arezo and Najibnia, Niloufar (2010), "Strategies for Attributing Hypocrisy to Iranians (A Study of Texts Including Elegiacs of Iranians, from Safavid to Pahlavi)", *Cultural Studies and Communication*, 16(60), 81-110.
- Bahrampour, Reza (2017), *What Comes From Us Is Upon Us; A Critique of the Social Behaviors of Us Iranians*, Tehran: Tisa Publications.
- Bazargan, Mehdi (1978), *Iranian Compatibility*, Tehran: Payam-e Azadi.
- Farasatkah, Maghsoud (2015), *We Iranians; A Historical-Social Contextualization of Iranian Temperament*, Tehran: Ney Publishing House.
- Fazeli, Mohammad (2024), *Iran on the Edge of a Razor; Discourses on Political Sociology and Public Policy*, Tehran: Roūzaneh Publications.
- Ghazi-Moradi, Hassan (2008), *Despotism in Iran*, Tehran: Ketab-e Ame.
- Ghazi-Moradi, Hassan (2008), *In Praise of Shame: The Sociology of the Sense of Shame in Iran*, Tehran: Ketab-e Ame.
- Ghazi-Moradi, Hassan (2008), *On the Self-Centeredness of Iranians*, Tehran: Akhtaran Publications.
- Ghazi-Moradi, Hassan (2008), *Work and Leisure of Iranians*, Tehran: Ketab-e Ame.
- Ghazi-Moradi, Hassan (2012), *The Desire for Dialogue and the Prevalence of Monologue Culture Among Iranians*, Tehran: Dat Publications.
- Hall, Stuart (2014), *Representation*, Tehran: Ney Publishing House.
- Hosseini Davarani, Seyed Abbas (2014), "Reconsidering of Iranian Morals Concerning Development and Backwardness", *Social Sciences Quarterly*, 29(96), 203-242.
- Inkels, Alex (2017), *National Character*, Tehran: Publications of the Research Institute for Culture, Art and Communication.
- Iranmanesh, Mohammad Reza (2019), "A Critique of We Iranians", *Critical Research Journal of Texts and Programs of the Humanities*, 19(10), 1-20.
- Izadi, Ali Mohammad (1992), *Salvation* (6 vols), Tehran: Ghalam Publications.
- Izadi, Ali Mohammad (2004), *Why Are We Backward? Sociology of the People of Iran*, Tehran: Elm Publications.
- Jamalzadeh, Mohammad Ali (1966), "The Temperament of Us Iranians", *Journal of Iranian Issues Publications*, Issue 4.
- Javadi Yeganeh, Mohammad Reza (2016), "Negative Ethics of Iranians: National Character or Social Condition?", in: Gholamreza Ghaffari and Mohammad Reza Javadi Yeganeh (compilers), *Report on the Social Status of the Country, Volume 2: Population, Family, Social Khalqiyat, Religiosity*, Tehran: Social Council of the Country and the Research Institute for Cultural and Social Studies of the Ministry of Science, Research and Technology.

- Javadi Yeganeh, Mohammad Reza and Amir, Armin (2014), "A Look at Self-Orientalism in Modern Iran: The Ethics of Us Iranians by Seyed Mohammad Ali Jamalzadeh", *Cultural Society*, 5(4), 1-26.
- Jorgensen, Marian and Phillips, Louise (2010), *Discourse Analysis as Theory and Method*, Tehran: Ney Publishing House.
- Khanmohammadi, Ehsan and Moradi, Ramin (2025), "A Critique of the Iranian Temperament Genre: A Case Study of the Book *Intimate Sociology: Why Are We Helpless?*", *Critical Research Journal of Humanities Texts and Programs*, 24(4), 1-28.
- Khanmohammadi, Ehsan, Moradi, Ramin, Beheshti, Seyed Samad and Akvani, Hamdollah (2023), "The Critical Discourse Analysis of the Representation of Iranian Temperament", *Sociology of Culture and Art*, 4(3), 164-185.
- Mahdizadeh, Seyyed Mohammad (2008), *Media and Representation*, Tehran: Media Studies and Development Office.
- Maraghe'i, Zeinolabedin (1942), *The Travelogue of Ebrahim Beg*, Istanbul.
- Mardiha, Morteza (2019), "The Temperament Genre; An Analytical Perspective", *Quarterly Journal of Social Studies and Research*, 2(8), 257-278.
- Namdar, Mozaffar and Nazari Moghadam, Javad (2018), "Validation of the Theory of Oriental Despotism in Understanding Social Developments in Iran", *Critical Research Journal of Humanities Texts and Programs*, 18(12), 207-230.
- Naraghi, Hassan (2014), *Intimate Sociology: Why Are We Helpless?*, Tehran: Akhtaran Publications.
- Nazari Moghadam, Javad and Mousavi, Seyyed Hashem (2019), "A Reflection on the Tyranny-centric Disposition of Iranians Theory Based on Folk Literature with a Look at Tales of Gallantry and Trade", *Social Sciences Quarterly*, 26(85), 1-32.
- Rezagholi, Ali (1988), *Sociology of Despotism: A Sociological Analysis of Zahak-e Mardoush*, Tehran: Ney Publishing House.
- Rezagholi, Ali (1998), *Sociology of Elitism, Ghaem-e-Moqam, Amir Kabir and Mossadegh, Sociological Analysis of Some of the Historical Roots of Tyranny and Underdevelopment in Iran*, Tehran: Ney Publishing House.
- Sariolghalam, Mahmoud (2012), *Iranian Authoritarianism in the Qajar Era*, Tehran: Forouzan-e Rooz.
- Sariolghalam, Mahmoud (2012), *Political Culture of Iran*, Tehran: Forouzan-e Rooz.
- Sharifnasb, Maryam (2023), "A Critical Review on the Book *The Rise of the Creative Genre in Iran*", *Critical Research Journal of Humanities Texts and Programs*, 22(3), 217-240.
- Sheikhol-Eslam, Tahereh (2017), *In the Captivity of Culture; Tracing the Temperament, Customs, and Habits of Us Iranians*, Tehran: Samadiyeh Publications.
- Story, John (2010), *Cultural Studies and the Study of Popular Culture*, translated by Hossein Payandeh, Tehran: Āgah Publications.
- Tofigh, Ebrahim, Yousefi, Seyed Mehdi, Turkman, Hesam and Heydari, Arash (2018), *The Emergence of the Ethics Genre in Iran*, Tehran: Research Institute for Culture, Art and Communications Publications.
- Vahdat, Farzin (2017), *God and Juggernaut: Iran's Intellectual Encounter with Modernity*, translated by Mahdi Haghighatkah, Tehran: Qoghnoūs Publishing House.
- Van Dijk, Teun A (2015), *Ideology and Discourse*, translated by Mohsen Nobakht, Tehran: Sīāhroūd.
- Zibakalam, Sadegh (1994), *How Did We Become "We"? Tracing the Causes of Iranian Backwardness*, Tehran: Roozaneh.

An Analysis of the Representation of Iranian Temperament in Characterological Discourse: A Study on the Book 'Sociology of Elite-Killing'

Extensive Abstract

Introduction: The genre of characterological writing, which began with works such as Jamalzadeh's 'Our Iranian Temperament' attracting a wide readership since, has consistently been the subject of theoretical and methodological critique due to its popular appeal and its influence on collective perceptions of national identity. The present article focuses on Ali Rezaqoli's 'Sociology of Elite-Killing'—one of the best-selling and most influential works within this discourse, now in its forty-fourth printing—and seeks to address two fundamental questions: first, how is Iranian temperament represented in this book, and second, what ideological and discursive devices does the author employ in this representation? Despite the abundance of previous research, no study has yet systematically examined 'Sociology of Elite-Killing' using Van Dijk's model of critical discourse analysis. The significance of this study lies in the fact that works within the characterological discourse, through their discursive constructions, can reproduce social realities. In situations where they give rise to self-fulfilling prophecies (in Robert Merton's sense), one-sided and negative representations of moral behavior not only fail to contribute to reforming but may also erode social trust and encourage opportunistic conduct. The primary aim of the present study, therefore, is to uncover the hidden ideological structures embedded in the text and to demonstrate how undesirable behaviors are naturalized as inherent and immutable traits.

Method: This study adopts a qualitative research design employing Teun Van Dijk's critical discourse analysis. The research corpus consists of the complete text of 'Sociology of Elite-Killing', while the analytical sample includes all sentences, phrases, and arguments pertaining to the description of Iranian moral behavior, gathered through documentary review and systematic note-taking. The principal analytical tool is Van Dijk's ideological square, according to which ideological discourses are consistently organized around the dual axes of emphasis and de-emphasis—meaning that the author emphasizes positive attributes of the in-group ("us") and negative attributes of the out-group ("them"), while de-emphasizing negative attributes of the in-group and positive attributes of the out-group. The analytical process proceeded in two stages: the first involved

identifying and cataloging all moral behaviors—whether praiseworthy or blameworthy—attributed to Iranians by the author; the second entailed identifying and analyzing ten ideological strategies, including polarization, essentialist presuppositions, generalization, hyperbole, metaphor, irony, synonymy, implicit and connotative meanings, biased citations of Orientalists, and the omission of external structural factors. This approach enables the researcher to move beyond surface content and uncover the hidden layers and unstated assumptions that function as taken-for-granted premises within the text.

Findings: The findings of this study can be reported at two levels. At the first level, the picture depicted from the Iranian temperament reveals that Rezaqoli attributes seventy-three types of morally blameworthy behavior to Iranians—including idleness, submission to despotism, selfishness, avarice, brokerage, irresponsibility, national betrayal, lack of creativity, illicit profiteering, authoritarianism, squandering of public funds, and absence of honor and dignity—while not a single instance of morally praiseworthy behavior is ascribed to Iranians throughout the entire text. At the second level, the examination of ideological strategies shows that Rezaqoli employs all ten discursive devices to naturalize and de-historicize these blameworthy behaviors. For instance, through the strategy of polarization, he persistently compares Iran with the West and Japan, consistently portraying Iranians through negative terms and Westerners through positive ones. Through presupposition, the author from the outset assumes Iran to be a country with a backward, unproductive culture incapable of critical thought, asserting that Iran's economic culture has remained unchanged for five hundred years. Through generalization, he extends the behaviors of specific groups to the entire Iranian population, employing phrases such as "the whole of Iranian history" or "this is the characteristic of Iranians." Through hyperbole, he amplifies social weaknesses with expressions such as "always armed with inadequate theories" or "parasitically exploiting the achievements of others." Moreover, recurring medical metaphors depict society as a diseased body. In terms of citation practices, he selectively quotes Orientalists such as Sheil, Polak, and Chardin—whose all observations carry negative connotations about Iranians—while making no reference to contemporary scientific research or independent domestic sources. Finally, the strategy of omission—perhaps the most significant—prevents him from acknowledging the role of colonialism, foreign wars, and Iran's structural economic dependencies in shaping moral behaviors, thus placing the entire blame for backwardness squarely on Iranians themselves. The

alignment of these strategies with Van Dijk's ideological square demonstrates that of the four dimensions of this square, only two are activated in the book—namely, emphasis on the negative attributes of the in-group (Iranians) and emphasis on the positive attributes of the out-group (the West)—while the other two dimensions, i.e., emphasis on the positive attributes of the in-group and the negative attributes of the out-group, are entirely absent. This one-sided pattern is indicative of a self-Orientalizing and essentialist discourse.

Discussion and Conclusion: 'Sociology of Elite-Killing', despite its claims to scientific rigor and reformist orientation, falls into the trap of self-Orientalism and extreme essentialism. Rezaqoli's central argument for explaining Iran's underdevelopment is caught in a circular and tautological logic: he attributes backwardness to blameworthy temperament, and those blameworthy traits to a five-hundred-year-old economic culture, yet he never explains the origins of this culture, thereby disregarding the role of external structural factors—such as colonialism, economic dependency, historical wars, and geopolitical position—in accounting for the present condition. Moreover, the internal contradiction of the work becomes apparent in that the author, on the one hand, claims to advocate moral reform, while on the other, he presents the very same moral qualities as inherent, fixed, and unchangeable—in which case any reform effort would be doomed to failure from the outset. On this basis, it can be argued that works of this kind, rather than providing clarification and offering a realistic picture of the obstacles to development, reinforce the impediments to progress by reproducing and naturalizing negative stereotypes presenting a narrative of Iran in which change and advancement appear impossible.

Keywords: Iranian Temperament, Characterological Discourse, Ali Rezaqoli, Critical Discourse Analysis, Self-Orientalism.

Cultural History Studies

Research Journal of Iranian Society of History

Vol. 18, No. 68, Summer 2026
ISSN: 2008-9945 – e-ISSN: 2783-2120

Publisher: Iranian Society of History

According to the letter No 179862, dated 3 December 2011 of the Commission for Scientific Publications of the Ministry of Science, Research and Technology, Cultural History Studies Quarterly has been accredited as a scientific - research Journal.

Managing Director: Alireza Mollaiy Tavany, Associate Professor in History of Iran, Institute for Humanities and Cultural Studies

Editor – in – Chief: Abbas Ghadimi Gheidari, Professor of history, History Department, university of tabriz

Internal Manager: Azam Riahi, Assistance professor, history of Iran, Farhangian University

Executive Expert: Fatemeh Najafi

Editor: Fatemeh Najafi

Translator of Abstract: Sajjad Sepehri Nia, Sayyed Mehdi Hoseini Taghi Abad

Lay out and Graphic: Morteza Ensafmanesh

Editorial Board:

Alireza Mollaiy Tavany, Associate Professor in History of Iran, Institute for Humanities and Cultural Studies

Abbas Ghadimi Gheidari / Professor in Contemporary history of Iran and Iranian historiography, university of tabriz

Abass Boroumand alam / Associate Professor in Contemporary History of the Islamic World, History of North Africa, Modares university

Abbas Ahmadvand / Associate Professor in History and civilization of Islamic nations, Shahid Beheshti University

Ahmad Reza khezri / Professor in History of Iran, Tehran University

Ali Mohammad Valavi / Professor in History of Islam, Alzahra University

Gholamali Pashazadeh / Associate Professor in History of Qajar and Ottomans, Tabriz University

Hasan Hazrati / Associate Professor in Ottoman history , Middle Eastern History, Islam history, University of Tehran

Hooshang KHosrobeigi / Professor in History of Iran/Mongolia's empires, History Department of Payam-e- Noor Tehran

Jamshid Noroozi / Associate Professor in History of Iran/History of India, Alzahra University

javad heravi / Associate Professor in History of Iran, Islamic Azad University Science And Research

Maghsoud Ali Sadeghi / Associate Professor in History of Iran, Tarbiat Modares University

Mohsen Rahmati / Professor in History of Iran, khoramabad University

Nasrallah Pourmohammadi Amlashi / Professor in History of Islamic Iran, Imam Khomeini International University

Noz'hat Ahmadi / Associate Professor in History of Iran, Esfahan University

Shahram Jalilian / Professor in History of Ancient Iran, Shahid Chamran University of Ahvaz

Shahram Yousefifar / Professor in History of Iran, University of Tehran

Soheila Shahshahani / associate professor of anthropology, Shahid Beheshti University

Münevver Tekcan / Professor in Turkish language, Kocaeli University, İzmit, Türkiye

Ali Zahir Hashim / Professor of Arab and Islamic heritage, University of Kufa, Iraq

Negar Habibi / Mossadegh Foundation Lecturer of Iranian Studies University of Geneva, Switzerland

Address: No. 10, Floor. 4, National Library and Archives of IRI. End of Shahid Hesari St.

Haghani BLV. Tehran, Iran.

Fax: +989904142687

E-mail: chistorys.ir@gmail.com

Website: www.chistorys.ir



Institute of Cultural and Social Studies



Iranian Society of History